ژوندون

مجلهٔ هفتگی
شنبه ۱۳ ـ اسد ۱۳۵۲
شماره ـ ۲۰

کابینه جمهوری تشکیل جلسه داد

متون نخستین فرامین جمهوری

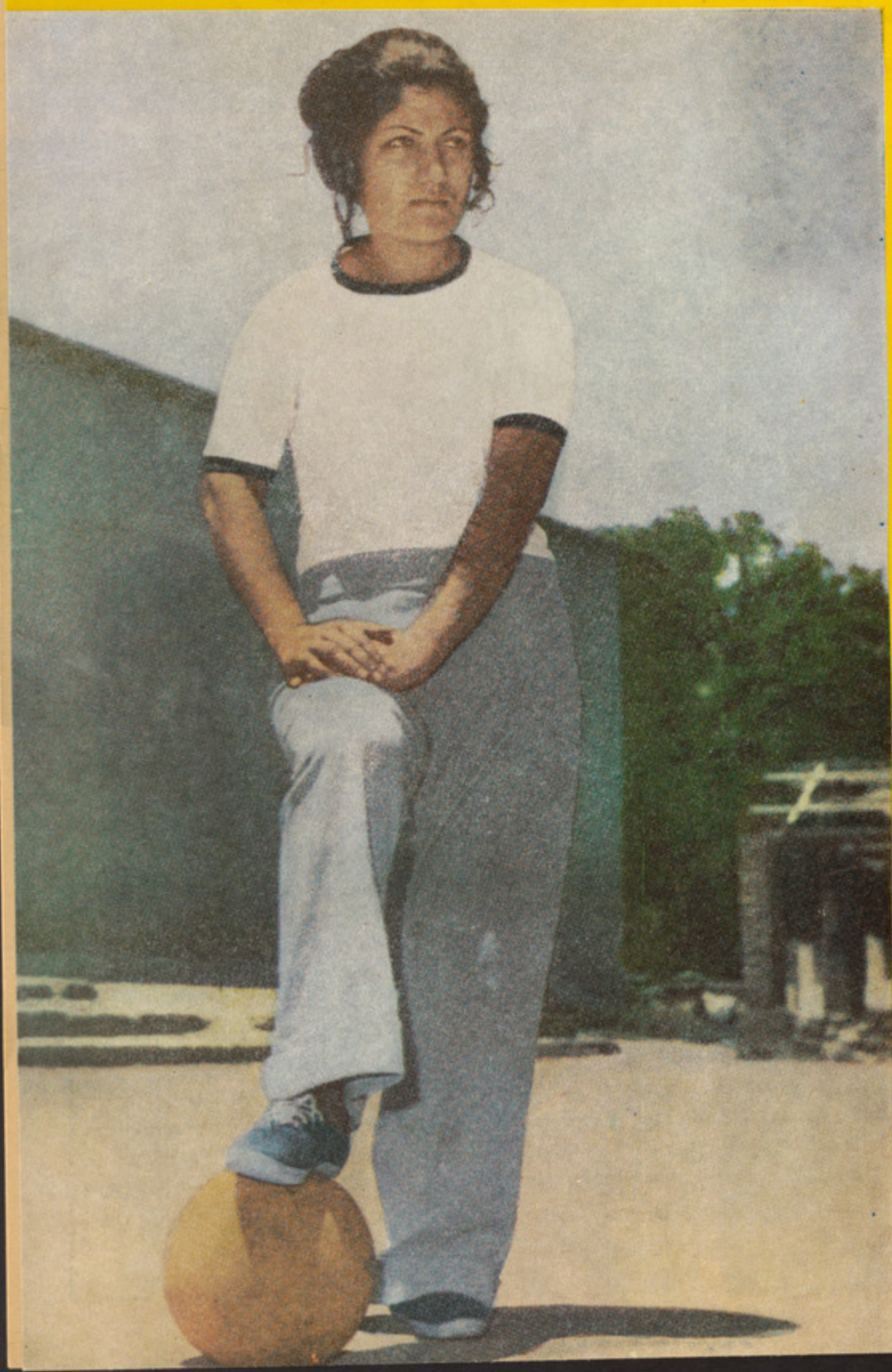

گنجینه ها در کوچه ها

زړه‌دبدن ریږدیدو نکی ټوټه

پنجاه وسه سال درپای سارنگ

گشت‌و گزاردر ستارگان افسانوی

شرح روی جلد
در صفحه (۶۲)

ښاغلی محمدداؤد رئیس دولت وصدراعظم جمهوریت افغانستان گفتند :

نظام نوین باخواستها وآرزومندی های جدید آن

وظیفهٔ من ورفقایم را سنگین تر میسازد

نخستین جلسه مجلس عالی وزراء دایر شد

روزنامه جمهوریت

بابمیان آمدن نظام نوین جمهوریت واستقبال شکوهمند مردم ازآن ، وظایف و مسؤلیت‌های سنگین عرض وجود کرد . مطبوعات که درنظام کهن مکدربود ونمی توانست خواسته های مردم را آنطورکه لازم است برآورده سازد .

اکنون درخشش دیگر پیدا نموده است. وبرای بسر رساندن رسالت بزرگ انقلاب است که ستاره روز نامه جمهوریت درافق نوین مطبوعات کشور بحیث ستاره صبح زندگی نوبه نور افشانی آغاز نمود .

اهداف این روز نامه پرساختن خلایی بوده که در اثر سنت گرائیهای کهن و خواسته‌های نوین درعالم مطبوعات ، طی چند روز بمیان آمده بود .

مادرخشش این ستاره روشن را به مؤسس وبانی جمهوریت وتمام قهرمانان سرسپرده آن از ژرفنای قلب تبریك میگوییم .

(ژوندون)

اولین جلسهٔ مجلس عالی وزراء به‌ساعت ۹ صبح روز یازده اسد تحت ریاست ښاغلی محمد داؤد رئیس‌دولت وصدراعظم جمهوریت افغانستان در وزارت امور خار جه دایر گردید .

ښاغلی محمدداؤد ضمن بیانیهٔ افتتاحیه خودفرمودندکه برای پیشبرد مقاصد ومرامهای حکومت جمهو ری پشتکار دروظیفه ، سعی وفعا لیت پی گیروایثاروفداکاری در راه‌خدمت به‌مردم لازم است .

رئیس دولت وصدراعظم‌افغانستا ن گفتند تغییر رژیم وآمدن‌نظام نوین جمهوری در افغانستان‌که طبقا ت مختلف مردم ازآن با خو شی واشتیاق استقبال نمودند فصل جدیدی‌رادر تاریخ افغانستان باز نمود که خاطره آن به حیث یك ارمغان بزرگ تاریخ دراذهان باقی خواهد ماند ،نظام نوین باخوا ست ها وآرزومندی های جدیدآن وظیفهٔ من ورفقایم را سنگین ترمیسازد .

ښاغلی محمدداؤد علاوه نمود ند که آغاز یك رژیم جدید و تکا مل وقوام آن مطابق به‌هدفهای‌عا لی درقبال آن قرار داردکار سهل و آسانی نیست .

رئیس دولت وصدراعظم افغانستان اظهار امید نمودند که رفقای همکار شان عملا نشان‌دهند که در پیش برد مرامهای حکومت جمهوری تا جائیکه توان وقدرت دارم و تا جائیکه‌شرایط اجازه‌میدهد فعا لیت های دامنه‌داری را براه خوا هند انداخت.

بعد از ختم بیانات ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و حکومت دکتورعبدالمجید وزیر عدلیه‌بوکالت رفقای کابینه‌برئیس‌دولت‌وصدراعظم افغانستان اطمینان داد که درانجام وظایف محوله خویش از هیچنو ع سعی‌ومجاهدت وفدا کاریهای‌لاز مه مضایقه نخواهند کرد .

وزیر عدلیه علاوه کردکه برا ی رفع مشکلات موجوداجتماعی و اقتصادی کشور و تامین عدالت اجتماعی مطابق به آرزو ها و نیات عالی رئیس دولت و صدراعظم جمهوریت افغانستان پیوسته ا ز صداقت وجدوجهد لازمه کارگرفته در راه برآورده شدن آمال ملی و رفع گرسنگی ، فقر وبیسوادی‌مردم این مملکت تحت شعار های عالی نظام نوین از هر نوع قربانی‌وایثار خود داری نخواهند کرد .

کابینه جمهوری افغانستان تشکیل شد

روز چهار شنبه کمیته مرکزی جمهوریت افغانستان تحت ریاست ښاغلی محمد دا ؤد رئیس دولت وصدراعظم تشکیل جلسه داده واعضای کابینه را که از طرف صدر اعظم معرفی شده بود به اکثریت مطلق تائید نمود که ایشان عبارت اند ازښاغلی محمد دا ؤد رئیس دولت و صدر اعظم که وظیفه وزارت دفاع ملی ووزارت امور خارجه را شخصا بعهده دارند ـ دوکتور محمد حسن شرق بحیث معاون صدارت ، دوکتور عبدالمجید بحیث وزیر عدلیه ،ښاغلی سیدعبدالاله بحیث وزیر مالیه، ښاغلی فیض محمد بحیث وزیر داخله، دکتور نعمت الله پژواك بحیث وزیر معارف ،ښاغلی پاچاگل بحیث وزیر امور سرحدات ، دکتور عبدالقیوم بحیث وزیر معادن وصنایع ، ښاغلی غوث الدین بحیث وزیر فواید عامه ، انجنیر عبدا لحمید بحیث وزیر مخابرات ، پوهاند دکتور نظر محمد سکندر بحیث وزیر صحیه ، پوهاند دکتور عبدالرحیم نوین بحیث وزیر اطلاعات وکلتور ، ښاغلی غلام جیلانی باختری بحیث وزیر زراعت وآبیاری. وزرای پلان وتجارت بعدا تعیین خواهند شد .

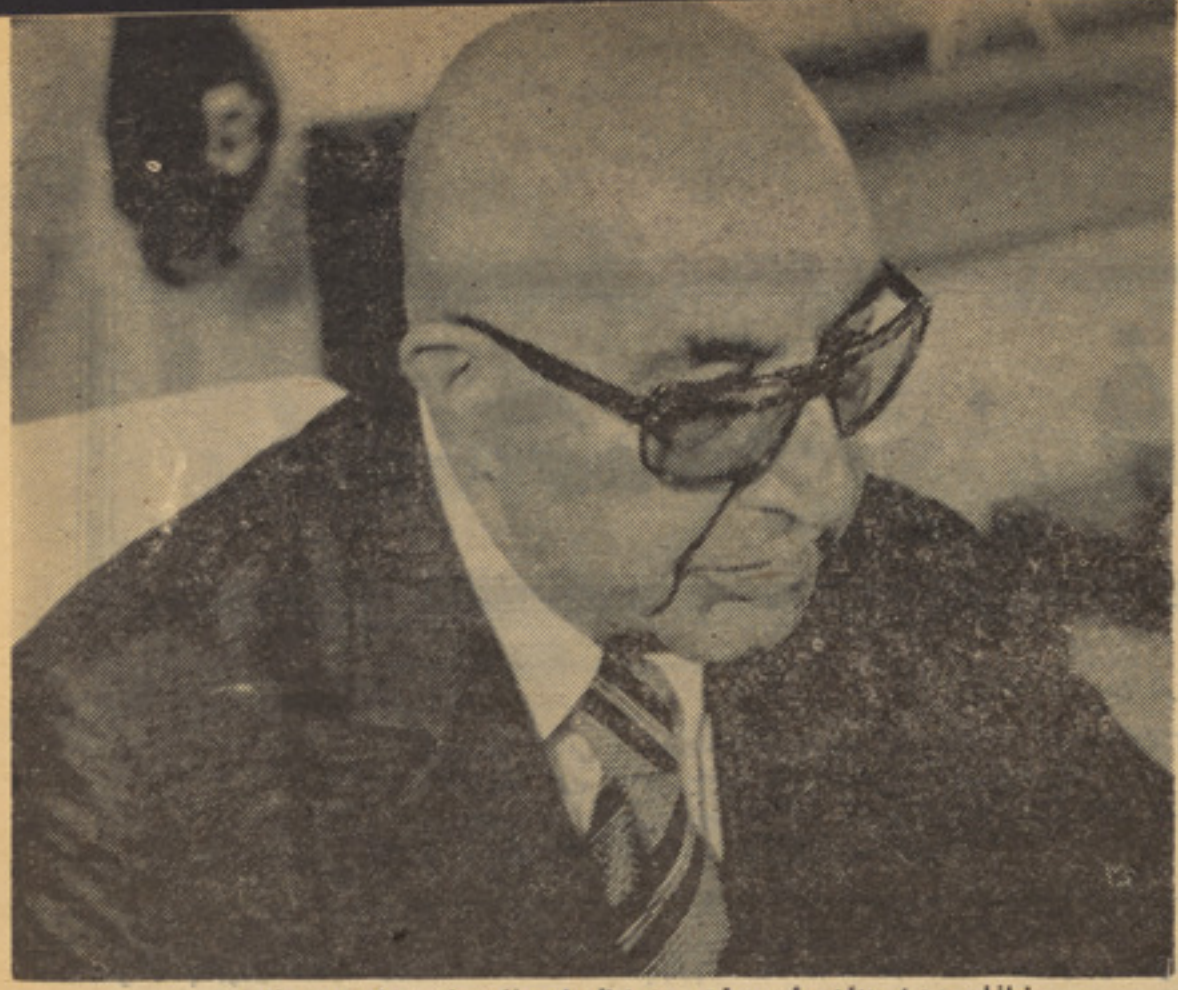

ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت صدراعظم وزیر دفاع ملی ووزیر امور خارجه

دکتور محمد حسن شرق معاون صدارت

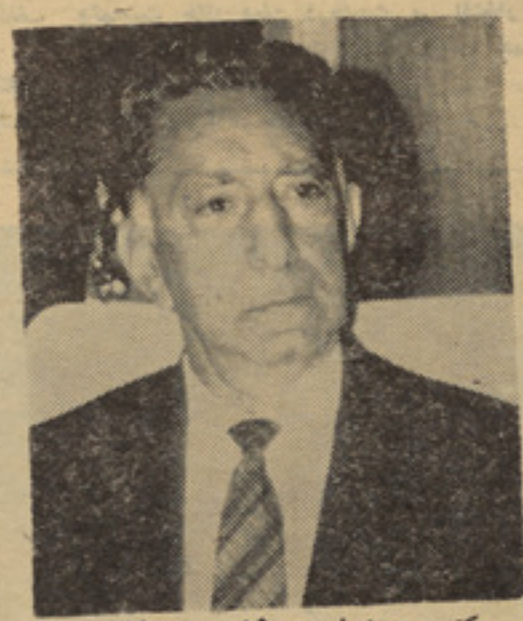

دکتور عبدا لمجید وزیر عدلیه

ښاغلی عبدا لاله وزیر مالیه

ښاغلی فیض محمد وزیر داخله

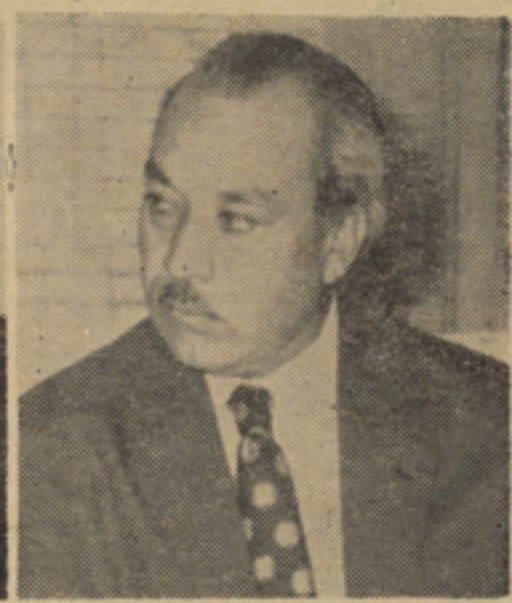

دکتور نعمت الله پژواك وزیر معارف

ښاغلی پاچاگل وزیر امور سرحدات

دکتور عبدا لقیوم وزیر معادن وصنایع

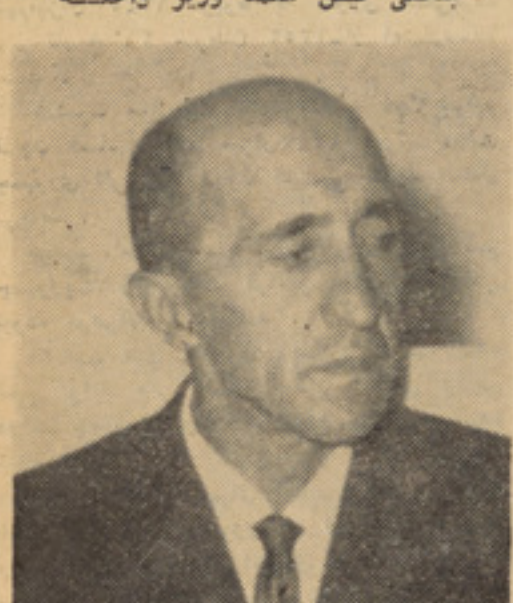

ښاغلی غوث الدین وزیر فواید عامه

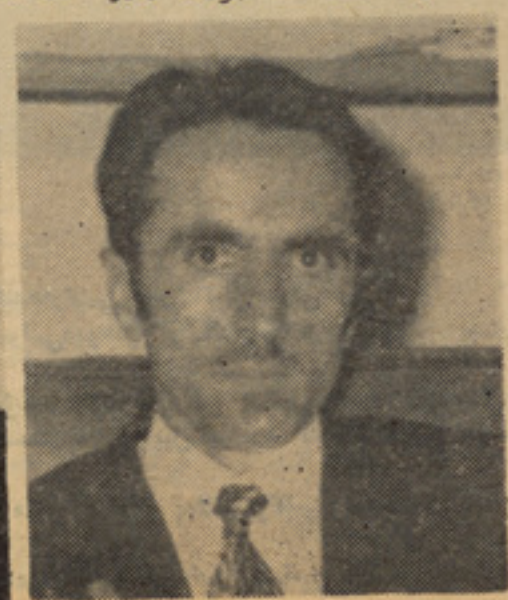

دیپلوم انجنیر عبدالحمید وزیر مخابرات

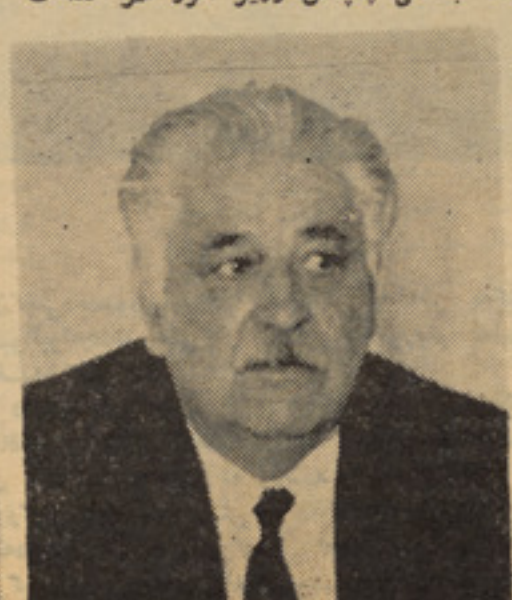

پوهاند داکتر نظر محمد سکندر وزیرصحیه

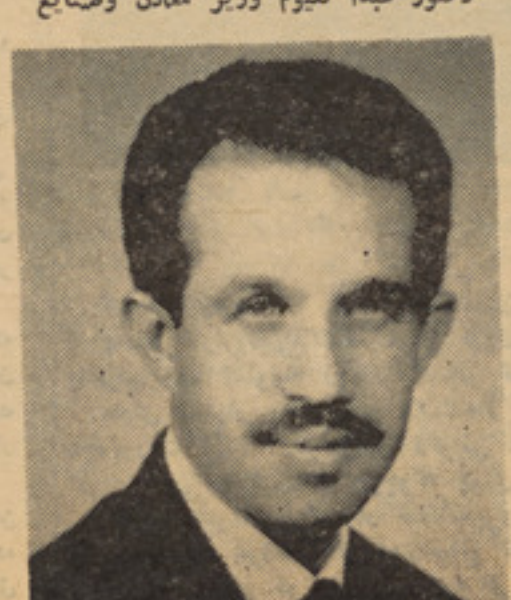

پوهاند داکتر عبدالرحیم نوین وزیر اطلاعات وکلتور

ښاغلی غلام جیلانی باختری وزیر زراعت وآبیاری

نخستین فرمانهای ج

بسم‌الله الرحمن الرحیم :

هموطنان گرامی ! طوریکه همه مستحضراند به‌تاریخ ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ در افغانستان‌رژیم جمهوریت اعلام شده باعلام جمهوریت در افغانستان رژیم شاهی باهمه نظام حقوقی‌آن‌از اعتبار ساقط گردید . به‌منظور اینکه‌افغانستان درحالت یك‌خلای قانونی قرار نگیرد وموسسات حقوقی دولت از نگاه عدم‌موجودیت قانون دچار مشکلات نشوند رئیس‌دولت جمهوری افغانستان فرامین جمهوری آتی‌را رسماًبه اطلاع‌کافهٔ ملت عزیزافغانستان‌میرساند :

فرمان جمهوری شماره اول
تاریخ ٤ر٥ر١٣٥٢
بسم‌الله الرحمن الرحیم :

رئیس دولت جمهوری افغانستان مندرجات ذیل را اعلام میدارد :

اول ـ افغانستان دولت جمهوری بوده وبا روحیه حقیقی اسلام موافق میباشد .

دوم ـ احکام قانون اساسی نهم میزان ۱۳٤۳ ازتاریخ اعلان جمهوریت از اعتبار ساقط است مگر آنکه رعایت آن بوسیله فرامین جمهوری اعلام گردد .

سوم ـ مندرجات فصل دوم قانون‌اساسی نهم میزان ۱۳٤۳ مربوط به‌پاد شاه ملغی‌بوده واز تاریخ ۲٦ سرطان ۱۳۵۲ از اعتبار ساقط است .

چهارم ـ صلاحیت های مندرج ماده نهم قانون اساسی نهم میزا ن ۱۳٤۳به رئیس دولت جمهوری الی نفاذ قانون اساسی جدید انتقال می یابد .

پنجم ـ مندرجات فصل‌چهارم قانون‌اساسی نهم‌میزان ۱۳٤۳ مربوط به شوری ملغی‌بوده واز تاریخ ۲٦ سرطان ۱۳۵۲ـاز اعتبارساقط است .

ششم ـ صلاحیت های مندرج فصل‌چهارم قانون اساسی نهم میزان۱۳٤۳ به‌رئیس‌دولت جمهوری الی نفاذ قانون اساسی جدید انتقال می‌یابد .

هفتم ـ احکام سایر قوانینی‌که بارژیم جمهوریت ومحتویات فرامین جمهوری‌متناقض نبوده مرعی‌الاجرا میباشد .

هشتم ـ هیچ قانون دیگری نافذ شده نمی تواند مگر آنکه بعداز امضای رئیس دولت جمهوری رسماً به‌اطلاع عموم رسانیده شده باشد .

نهم ـ حکومت برای تنظیم وظایف خودبه اساس فرامین جمهوری و قوانین مقررات وضع میکند وبعد از امضای صدراعظم نافذ میگردد .

به تعمیل مندرجات فوق‌حکم‌صادرگردید .

امضای محمدداؤد رئیس دولت جمهوری

فرمان‌جمهوری شمارهٔ دوم‌تاریخ٤ر٥ر١٣٥٢
بسم‌الله الرحمن الرحیم :

رئیس دولت جمهوری افغانستان مندرجات ذیل‌را اعلام میدارد :

اول ـ صاحب منصبان ومنسوبین اردو وتمام مامورین ملکی و قضات‌دولت درصورت حلف وفاداری به جمهوریت افغانستان در وظایف خود مستقر میباشند .

دوم ـ صاحب منصبان ومامورین دولت‌که به‌اراده دولت جمهوری از وظایف شان سبکدوش شده‌اند ، مطابق به احکام مقررات اردو وقانون مامورین دولت در حالت انتظار قرار میگیرند .

سوم ـ صاحب منصبان اردو ومامورین دولت تابع قوانین و فرامین جمهوری بوده وبه اساس آن ایفای وظیفه نموده مطابق قوانین مسؤلیت دارند .

چهارم ـ صاحب منصبان اردو ومامورین دولت درحوزه معینهٔ وظیفه خود به امضاء سند وفاداری ذیل به جمهوریت مکلف میباشند .

الف ـ متن‌سوگند اردوی‌جمهوری‌افغانستان.

سوگند به خداوند بزرگ و شرافت قرآنکریم که‌به جمهوریت افغانستان مسلمان وفادار بوده وجهت دفاع وحفظ نوامیس ملی وتمامیت خاك وطن درخدمت پر افتخار اردو ولوای آن تحت قیادت رئیس دولت جمهوری جان خودرا فدا نمایم .

متن سوگند مامورین ملکی :

بخدا وند بزرگ سوگند یاد میکنم که‌به جمهوریت افغانستان وفا دار و از رئیس‌دولت اطاعت و فرامین و قوانین جمهوریت رااحترام وتعمیل نموده از احکام آن تخلف نورزم و هدفم رفاه وخدمت به مردم افغانستان و جمهوریت آن باشد .

کندهار دزمری ۱۰ «ب» په‌افغانستان‌کښی‌دجمهوری رژیم دنمانځلو په‌خاطر په‌کندهارکښی پرون لوی مارش اجراشو .

په‌دغه مارش‌کښی‌دکندهاردمرکز اوولسوالیوله‌خلکو ملی او عسکری مامورینو نه‌نیولی‌دپوهنی ترشاگردانو او منسوبینو پوری له پنځوس زره تنونه زیاتو کسانو گډون‌کړی ؤ .

مارش دسهار په‌اتو بجو دکندهار دښارپه‌پارك کښی دژوندی دی دجمهوریت‌مؤسس‌اولار ښوونکی ښاغلی محمد داؤد ،تل‌دی‌وی دجمهوریت نظام ، مړه‌دی‌وی دگرانی افغانی‌خاوری دښمنان اوآزاد دی‌وی پښتو نستان‌په‌نارو پیل‌شو اود کندهار دبازار دواتونوپه اوږدو کښی د شهیدانو ترچوکه پوری په‌۱۱ بجو پای ته ورسید .

دباختر خبریال له‌کندهار څخه خبرورکوی‌چه‌په دغه مارش کی‌په زرگونو کسانو ملی‌بیرغونه په‌لاسونوکښی درلودل اودوطن‌پالنی او جمهوریت غوښتنی له احساساتو نه‌ددکوشعارونو په‌بدرگه ئی هغه‌رپول .

مارش کوونکو خوکیلو متره لاره طی‌کړه‌اوددوی له‌دلی څخه یوشمیر پوهانو ،شاعرانواولیکوالو خپل مضامین اوشعرونه ولوستل.

دبازار په‌هره برخه کښی خلك دجمهوریت‌په‌زرهاو شعارونه او بیر غونه درولی ؤ .

جمهوری صادر شد

به‌تعمیل مندرجات فوق حکم‌صادرگردید.
امضای محمدداؤد رئیس‌دولت جمهوری
فرمان‌جمهوری شماره‌سوم‌تاریخ٤ر٥ر١٣٥٢
بسم‌الله الرحمن الرحیم :
رئیس دولت جمهوری افغانستان مندرجات ذیل را اعلام میدارد :
اول‌ـ مندرجات فصل هفتم قانون اساسی نهم میزان ١٣٤٣ مربوط به‌قضاء از تاریخ ٢٦ سرطان ١٣٥٢ ملغی قرار داده شد .
دوم‌ـ صلاحیت های مندرج قانون اساسی ٩میزان ١٣٤٣ مربوط فصل قضاء که به پادشاه تفویض گردیده بعد از ٢٦ سرطان ١٣٥٢ به رئیس دولت جمهوری انتقال می کند .

سوم‌ـ صلاحیت های‌مختص قاضی‌القضات مندرج فصل هفتم قانون اساسی ٩ میزان ١٣٤٣ بعدازصدور این‌فرمان جمهوری به‌وزیر عدلیه تفویض میگردد .

چهارم ـصلاحیت های مربوط به ستره محکمه که درفصل هفتم قانون‌ا ساسی ٩ میزان ١٣٤٣ مذکور است به مجلس عمومی عدلی وزارت عدلیه محول میگردد .
پنجم‌ـ مجلس عمومی عدلی‌وزارت عدلیه مرکب است از وزیر عدلیه لوی خارنوا ل بحیث‌رئیس‌ورئیس‌تمیز معاون‌لوی‌خارنوال‌ومعین اداری وزارت عدلیه بحیث اعضا ء
ششم‌ـ صدراعظم صلاحیت داردیك‌ویاچند شخص خبیر دیگر را نیز بصفت اعضا ی مجلس عمومی عدلی وزارت عدلیه تعیین نماید .
تعیین اعضای موصوف به پیشنهاد وزیر عدلیه ومنظور ی‌صدارت نیز صورت میگیر د واعضای مذکور عضویت مجلس را حا صل کرده بکار های دولتی دیگری اشتغال نمی ورزند .

هفتم ـتمام محاکم افغانستان عبارت اند از :
الف‌ـ محاکم عمومی‌که صلاحیت رسیدگی به‌تمام دعاوی را دارد مگر آنکه قانون صراحتا صلاحیت رسیدگی آنرا به محاکم دیگری تفویض نموده باشد .

این محاکم عبارت اند از مقام عالی تمیز محکمه عالی استیناف مرکزی ،محا کم‌ولایات ومحاکم ابتدائیه‌وسایر محاکمیکه عندالایجاب به پیشنهاد مجلس عمومی عدلی وزارت‌عدلیه ومنظوری رئیس دولت جمهوری تاسیس می گردد .

ب‌ـ محاکم اختصا صی‌ایکه تنها صلاحیت رسیدگی به قضا یائی را دارد که قانو ن صراحتاحل وفصل‌آنرابه چنین‌محاکم تفویض نموده باشد.
این محاکم عبارت اند از :
١ـ محکمه مجلس عمومی عالی وزارت عدلیه بصفت محکمه عالی قضات .
٢ـ محاکم اطفال .
٣ـ محاکم کارو کارگر .
٤ـ محاکم ابتدائیه اختصاصی مامور ین وسایر محاکمی که عندالا یجاب به پیشنهاد مجلس عمومی عدلی وزارت عدلیه ومنظوری رئیس دولت جمهوری تاسیس میگردد .

هشتم ـصلاحیت قضا عبارت از رسیدگی به تمام دعاوی است که در آن اشخا ص حقیقی یا حکمی بشمول اجزای دولت بصفت مدعی علیه قرار گرفته ودر پیشگاه آنها مطابق قانون اقامه دعوی شود .

مقام ریاست دولت مورد ادعای هیچ یك از اشخاص حقیقی وحکمی قرار گرفته نمی تواند .

صلاحیت محاکم عسکری که به جرایم مربوط به اردوی افغا نستان منحصر میباشد از حکم این فرمان خارج شنا خته میشود .

نهم‌ـ قانون صلاحیت وتشکیلات قضا ئی دولت که‌بفرما ن تقنینی نافذ گردیده با تمام ملحقات آ ن بعد از تاریخ ٢٦سرطا ن ١٣٥٢ ملغی بوده واحکام مندرج آن که با رعایت احکام این فرمان متناقض نباشد بنام قانون صلاحیت و تشکیلات قضایی دولت جمهوری افغانستان مرعی الاجرامی باشد.
دهم‌ـ قضات دولت جمهوری افغا نستان به پیشنهاد وزارت عدلیه ومنظوری رئیس دولت مقرر میشوند .
یازدهم ـقضا تیکه قبل از نفاذ این‌فرمان صلاحیت قضایی‌رامطابق قوانین‌قبلی داشتند با اعلان جمهوری مکلف اند حلف آنی را بنام جمهوریت افغا نستان بجا آورد ه وصلاحیت قضایی خود را حفظ نمایند .

بنام خدای بزرگ سوگند یاد میکنم که وظیفه قضا رابه امانت وشرافت اجراءنموده واساسات مقدس اسلام ودیگر ارزش های جمهوریت افغا نستان‌وفرامین وقوانین دولت را احترام کرده اسرار وظیفه‌را حفظ مینمایم وبه دولت جمهوری افغا نستان وفادار می باشم .

دوازدهم ـ محاکم در قضا یای مورد رسیدگی خود احکام فرامین جمهوریت و قوانین دولت را که با ارزش های جمهوریت **متناقض نباشد تطبیق میکند د ر صورتیکه** حکمی در حالات فوق موجود نباشد به پیروی از اساسات کلی فقه حنفی شریعت اسلام در داخل حدودیکه به هدایات فرامین جمهوریت وفق میکند در چنین احوال حکمی صادر مینمایند که در نظر شان عدالت رابه بهترین صورت ممکن تامین نماید .

سیزدهم‌ـ تمام فیصله های قطعی محاکم که از تاریخ صدور فرمان هذا صادر می گردد واجب التعمیل است ،مگر در حا لت حکم به مرگ شخصی که تعمیل حکم محکمه مشروط به توشیح رئیس دولت جمهوری‌می باشد .

چهار دهم ـقضا تیکه مطابق احکام دولت جمهوری مقرر میشوند صلاحیت قضایی **رامطابق احکام این فرمان حاصل مینمایند .**

پانزدهم ـقضاتیکه از وظیفه تخلف می ورزند ویادر اجرای وظایف قضائی شان مرتکب جرم میگردند مطابق احکام قانون به جرم آنها رسیدگی بعمل می آید ودر پیش گاه محکمه مربوط به جزای اشد قانونی‌محکوم میگردند .

شانزدهم ـمامورین اداری‌ودیگر منسوبین اداری قضا تابع احکام عمومی ماموریت دولت ومقررات مربوط آن که‌مطابق فرا مین جمهوریت نفاذ آن اعلان میگردد میباشند .

هفدهم ـاحکام قوانینکه قبلا از انفا ذ جمهوریت در افغا نستان مرعی الاجرا بوده بشرطی نافذ شمرده میشود که با روحیه فرامین جمهوری وقوانین مربوط آن متناقض نباشد .

هجدهم‌ـ استفاده از صلاحیت های مذکور **این فر مان الی نفاذ قانون اساسی جدید** مرعی الاجرا میباشد .

به تعمیل مندرجات فوق‌حکم صادرگردید.

امضای محمد داؤد رئیس دولت جمهور ی.

سحب وطن

مادر طبیعت به زمین ما ،از فیض‌قدسی،
فرزندی برو مند ار ،مغان آورد .
وچون در آنروز گاران ،چنین آیند گان
به سختی مورد قبول بودند، این فرزند
برومند نهان ازنظرها آمد ،
وزمین ما ،یکبار برخود لرزید ...
او به آیین فطرت ، راه رفتن ،دویدن و تلاش می خواست ...
اما ،میدید سر زمین او ،سر زمینیکه سخت افسرده بود ،و خورد و خمیر شده دیگر طاقت پای او را ندارد .
هنوز قوام او دیر است ...،
نه صخره های سخت کو هساران دور دست ،نه جنگل های تیره دست ،نخورد ه او نمی توانست بر هیچکدام پا گذارد .
ما در وطن نمی دانست با این فرزند تپشگر وناآرام چه کند ؟
مصر ما نیل نداشت تا موسی آرزو ها رابه آغوش آن بسپارد ودر مواج پر تلاطم زمانش رها کند .
شب میشد وروز .. . ... !
این موجود بی آرام وجو لانگر را
تماشای قلل شا مخ وسواد شهر ودهکده ها افسرده میسا خت .
به روشنان فلکی دید
به دنیای ستاره وانجم .
بال وپر تکان داد ، گرد خود چرخیدو بلند شد ورفت .
رفت بسوی روشنی ها
دیار وسیع آفرینش ...

عمری پشت ابر ها نشست .
بر امواج توفنده نهیب زد ...
اما :هر جا میرفت ،همچون شا هین
همت چشم از آشیان خودبر نمیدا شت .
محبت وطن ، دامنش میکشید .
می آمد ـ تانزدیکی ها ..
زمین‌را تیره می‌یافت وناگوار
میدید، هنوز هم جایی برای پای‌اونیست !!
غمگین ومایوسانه دو رمیشد
به اطراف می نگر یست .
میدید که تازه تك‌تك ، مسافری ،
دروازه برماه می کوبد .
یادر کوچه مریخ سر گردانست .
مسافر ما نیز چو ن ایشان آواره بود و:
شب میشدو روز ..... !!
دعاها مستجاب میشود ...
خداوند بشر رایاری می کند .
دستی از غیب برون آمد و
راه او را از خسرو خاشاك پاك کرد .
محیط جشن گرفت ،محاط رقصید ،طناب از خیمه های خواب واشد .
نوح طبیعت جانب‌کشتی دوید :
کشتی نجات !

واین مسافر گرانقدر وپرشکوه ،همراه با کاروانی از پیك آوران خوشی و شادی، حریت وآزادی ،پر افشان وگران وزن بر زمین نشست ، و‌ـ سر زمین مایکبار دیگر بر خود لرزید ....

• • •

بدوید ...
بدوید ...
بدوید ...
بسوی او بشتابید !
او ،از سرزمین های روشن وآفتا بی،
سر زمین ماه وخو رشید ،
از سر زمین های حریر وارابر ها ،
برای شمـــا :
برای شما پیام حیات وزندگی آورده...
دیگر دیارشما را ترك نخواهد گفت .
زیرادیگر زمین شما به قوام‌رسیده واو
با خوشی وخوشباشی مردم ،با آرزوی جمهوریت ،با اشکهای شوق زنان و مردان باگل بیزی کودکان و هلهله پیران وجوانان بادیده بوسی های عسکر ورعیت وگل‌بستن عروسان مقبول تانك وبا نغمات موزیك زندگی بخش ، در روشنی سپید ه ،
با نسیم صبحگا هی و رقص شبنم در **سحرگاه ٢٦ سرطان نزول اجلال کرده،**
دیگر دیار شمارا ترك نخواهد گفت.
بااو ـ
شب میشود و روز . . . .
او فرزند برو مند جمهوریت است !
زنده باد وطن
پاینده باد جمهوریت

(توفیق)

ژوندون

شماره ۲۰ شنبه ۱۳ اسد ۵رجب المرجب ۱۳۹۲ـ ٤ آگیست

ارسغان تاریخ

ناز وصف رخ زیبای تو مادم زده ایم
ورق‌گل خجل است ازورق دفتر ما

باتا سیس واستقرار رژیم جمهور ی درکشور ، فصل نوینی در حیات ملی ماگشوده شد . فصلی‌که دیباچه احیای مجد وشکوه‌افغانستان وسر آغاز تحقق آرما نها بزرگ ملی ما ست .

باغلی محمد داؤد رئیس دولت وصدرا عظم‌جمهوری افغانستان در نخستین جلسه مجلس عالی وزرای کابینه جمهوری در این معنی‌چنین فرمودند :

«تغییر رژیم و آمدن نظام نوین‌جمهوری‌در افغا نستان که طبقات مختلف مردم ازآن باخوشی واشتیاق استقبال نمودند ، فصل‌جدیدی رادر تاریخ افغانستان باز نمود که خاطره آن به حیث یك‌ار مغان بزرگ تاریخ‌در اذهان باقی خواهد ماند .نظام نوین با خواست ها وآرزو مندیهای جدید آن‌وظیفه‌من ورفقایم را سنگین تر میسازد ».

واقعیت امر همچنین است زیرا هر جنبش‌وتحول بزرگ نیاز مندفدا کاریها ومساعی بیسابقه وبزرگ و همگانی درسطح ملی‌می‌باشد همانگونه ای که کافه مرد م‌افغانستان از این« سپیده‌دم امیدها» بگرم جوشی وبااشتیاق فراوان استقبال کردند واستقرار رژیم جمهوری را بعنوان پایان رنجها وآغاز یك زندگی نوین ملی با شاد مانی پذیرفتند وتجلیل کردند ، باید بهمان مقیا س میان‌همت را مردانه بربندند ورسالت تار یخی خویش را در راه برآورده ساختن آرمانهای‌این نظام ایفا کنند و نهالی راکه باغبان برو مند جمهوری ورفقای فدا کار شا نغرس‌کردند حراست نمایند ، پرورش دهند وبارور سازند .

بقیه‌درصفحه ٦٢

زمونږ جمهوریت دنوپوافکاروپه‌رڼاکښې

په‌هیوادکښې دجمهوریت دنظام داعلا میدوله‌بختوری نیټې څخه دادی دوی هفتی تیری شوی او اوس مونږ دخپل نوی عصر دریمی‌هفتی‌ته ورداخل شوی یو .

په‌تیرو دوو هفتوکښې مونږ له‌هرڅه نـه‌زیات دخوشحالۍ او ویاړنو مظاهـرو لیدل حقیقت هم دادی چه‌ددی لویی تاریخی پیښی‌سره هرډول ویاړنی او خوشحالۍ تناسب لـری .

ددی پیرۍ یو غوره خصوصیت دادی چه‌داحساساتو طوفان دفکردرڼادنفوذ مخه‌نه‌نیسی بلکه فکردی چه احساساتو ته‌لار ښودنه‌کوی‌اوزمونږ خلك نیکمرغه دی‌چه دجمهوریت نوی نظام دخپلو خوشالیو به منطق وپـوهول اوزمونږ دټولنی په‌قلزم کښې‌ئی دانـوی څپه دفکر په‌رڼا کښې تجلیل اوتجزیه کړه .

له‌کومه وخته‌چه جمهوریت‌دلومړی‌ځل‌دپاره‌دکتابونو دتعریفونو او تعبیرونو له‌چوکاټ نه راوتلی اود خلکو په‌ذهن نقش شوی اوبیانی‌ماهیت عملارا خرګندشوی‌دی دنړۍ بیلوبیلو ولسونو په‌دی‌لارکښې‌ډیری قربانۍ‌ورکړی‌دی‌اود جمهوریت قیمت‌ئی دبهول شویو وینـو داندازو له‌مخې تعیین کړی‌دی .

لـه د غـه ټـکی څـخـه مـو نـږدا انتباه اخیستی شوچه زمونږ ملی لیډرشپ دتـکامل یوی داسی لوړی مـر حلی تـه‌رسیدلی چه‌په هیوادکښې دیوی‌مدبرانه سپینی کودتا له‌عهدی څخه په‌بریالۍ توګه وواته.

زمونږ افغانانو دایوملی او تاریخی خصلت‌دی‌چه په‌ډیرو سختو او ضیقو شرایطو کښې هم‌خپل ملی لیډرشپ پاللی شی .

دهیرولو وړنده‌ده چه‌په ۱۹ پیړۍ کښې‌دوه‌خله استعمار دملت ترستونی لاس ورساوه اود ملت دسر او نورو غړیو تر منـځ یعنی‌درژیـم او خـلـکو تـر منـځ ئـی را بـطه قطع‌کړه خودهمدغسی یو سخت اختناق پـه‌وختوکی هم زمونږ ملت‌دوزیر محمداکبرخان اوغازی محمد جانخان غوندی مـلی مشرانواو مبارزینو لیډرشپ دموفقیت درجـی تـه رسولی دی .

زمونږ دجمهوری نظام مشران هماغه‌کسان‌ووچه په‌ډیر سخت اختناق‌کښې‌ئی ملی‌زعامت دتکامل مرحلی‌ته ورساوه اودملت په‌مخ ئـی‌دنیکمرغۍ دروازه پرانستله او دنجات لاره ئی‌ور وښودله ...

دی لویی پیښی مونږتـه دافـکارو نوی‌مبادی په‌لاس راکړل او اوس زمونږ خلـك کولی شی چه‌په راتلونکی نیکمرغه ټولنه‌کښې‌په‌فعاله او کامیابه توګه دژوندکولو او پـه اجتماعی ژوندکښې دښی برخی اخستلودپاره‌فکروکړی اویوازی په افکارو خان ستومانه نه‌کړی بلکه په‌ملی پروګرامونوکښې چه ملی‌حکومت‌به‌ئی وخت په‌وخت اعلان کړی فعاله برخه واخلی .

جمهوری نظام دنوی ژوند لار ښوونـکی‌دی او مونږ هغه وخت ددغه نظام ترسیوری لاندی ښه ژوند کولی شو چه‌خپل اخلاق اوخدمتونه دجمهوریت دمترقی اصولو سره‌عیار کړی شو .

دهیواد پالو عناصرو څخه زمونږ هیله‌داده چه‌په خپلو زړونوکی دجمهوریت ډیوی بلی‌کړی او د خپلو افکارو په‌مرکـز کښې‌د جمهوری‌نظام حکومت‌جوړکړی ترخوچه‌دهرفرد لاسونه اوپښی ،ژبه او سترګی دجمهوریت‌دمترقی اصولو په‌حکم وچلیږی اوپه‌دی‌توګه ملت‌ته دواقعی خدمتونو جوګه‌شی .

(آدین، وردګ)

نامه به مدیر

از آنجاییکه بعد از اعلام رژیم جمهوریت در کشور عزیز ما امیدواری فراوانی دردل های پیروجوان‌کشور پدیدآمده وحال همگان به بهبود امور ونظم دسپلین اعتقاد دارند رعایت نظم ودسپلین در هر لحظه و هـر گوشه کشور ضروری بنظر میرسد .

در سینماهای شهر حتما می دانید ودیده اید که تکت گرفتن به چه شکل و توزیـع تکت بچه صورت جر یان دارد گرچه این مطلب قبل برین هم در همین مجله ژوندون وسایر روز نامه ها و جراید تذکـار یافتـه واز آن انتقاد بعمل آمده بود اما خوبست اگر یکبار دیگرجدی تر این مساله مطرح شود .

تماشا گران فلم ها اگر بنا برا یجـاب چنین رژیم وزندگی جدیدی که آغاز گردیده موقع گرفتن تکت بصورت صف به نو بت استاده شده از ایجاد ازدحام خـود دا ری کنند، واگر مالکان سینماها بصورت واقعی از ایجاد بازار سیاه وبی نظمی خود داری نمایند ، عملا نظم و ترتیبی بوجود آمده واین شیوه برای‌همه عادت‌شده درموقع بالا شدن شیوه را از یاد نبرده مد نظر میگیرند.البته به بس و پـایین شـدن از بس هـم درین قسمت هر کس وظیفه ای داردیعنی‌هم خودش در رعایت نظم ودسپلین ورعایت نوبت کوتاهی نکند وهم دیگران‌را به‌احترام‌این نظم تشویق نماید .

با احترام احمد ولی

ژوندون

بار دیگر دختران شایسته‌سال را انتخاب میکند .

ژوندون در نظر دارد امسال نیز دختران شایسته سال را انتخاب‌کند .

از تمام دو شیز گان افغان که بخواهند در این مسابقه اشتراك کنند خواهش می شود مواد ذیل رادر نظر بگیرند :

۱ـ ارسال خلص سوانح .
۲ـ ارسال یك قطعه فوتو .
۳ـ تـوضیح عـلاقمندی در رشته هـای علوم ، ورزش،هنر وتدبیر منزل .
٤ـ توضیح معلومات در شقوق مختلف ومورد علاقه .

برای دختـران شایسته سال جـوا یـز ارزنده داده میشود

کارتون هفته

ـ پشت ای گپ‌ها نگرد، هروقت‌که داکترنوکریوال نباشد بیادرت خودش سرمریض‌ها داکتری میکند .

نه جنگ نه صلح !!

در شرق میانه

نویسنده محمد بشیر رفیق .

● سادات معتقداست جزازراه جنگ نمیشود سرزمین های اشغالی را آزاد کرد!

شورای امنیت موسسه ملل متحد در دو دور مذاکرات خود پیرا مون بحران شرق میانه نتوانست به نتیجه مطلوب برسد .

اساساً وقتی قرار شد ملاقات ریچارد نیکسن، لیونید برژنف مطابق پروگرام معینه دور ا ز سایه افتضاح واتر گیت صورت بگیرد سادات رئیس جمهوری عربی مصر خواست یکبار دیگر موضوع شرق میانه در شورای امنیت ملل متحد مورد بحث قرار بگیرد تادول بزرگ درین اورگان موسسه ملل متحد پیرامون این معضله جهانی به بحث بپردازند .

در مرحله اول مذاکرات شورای امنیت نمایندگان دول عربی واسرائیل به مباحثات مطول پرداختند و بدون اینکه این مذاکرات به نتیجهٔ مطلوب برسد بحث درین مو ضوع به دور دیگر معطل شد، درین دور نمایندگان کشور های بیطرف مسودهٔ پیشنهادی را ترتیب کردند که با ساس آن باید اسرائیل مطابق فیصله نامه مورخ ۲۲ نومبر ۱۹۶۷ ازتمام سر زمین های اشغالی درقلمروعرب ها خارج گردد تا راه برای صلح باز شودو مذاکرات اساسی پیرامون صلح آغاز شوداما چنانکه انتظار میرفت این فیصله نامه باویتوی ایالات متحده مواجه گردید واز مذاکرات شورای امنیت مانند گذشته نتیجهٔ بدست نیامد .

ناظران سیاسی از آغاز می دانستندکه با حمایت پیگیر ایالات متحده امریکا مذاکرات شورای امنیت موسسه ملل متحد بی نتیجه خواهد ماند . جمهوریت عربی مصر نیز نتیجه مباحثات شورای امنیت را در قضیه شرق میانه ازآغاز می دانست ولی عقیده داشت که درین موقع بحث درین مورد لا اقل این حسن را خواهد داشت که یکباردیگر توجه ملل جهان به این بحران بزرگ جلب خواهد شد .

ایالات متحده امریکا قبل از آغازمباحثات در شورای امنیت پیرامون بحران شرق میانه این مباحثات را غیر لازمی وانمود میکرد و نمایندهٔ امریکا در شورای امنیت حتی تهدید کرده بود که شاید بحث جدید در پیرامون این بحران اساساً ارزش فیصله نامه ۲۲ نوامبر را که امریکا و اسرائیل آن راقبول کرده اند ازبین ببرد .

بااین وصف ویتوی ایالات متحده امریکا درقبال فیصله نامه کشور های غیر منسلك در شورای امنیت امر پیش بینی شده بود .

باآنچه گفته آمد قضیه شرق میانه همانطور لاینحل باقی مانده و اوضاع درآنجا درالتو لجاجت اسرائیل چنان تشویش انگیز است که همیشه خطر اشتعال یك جنگ دیگر وجود دارد . وبقول سادات رئیس جمهوری مصر که در نطق اخیر خویش اظهار داشت :

«جنگ در شرق میانه برای رهایی سرزمین های اشغالی امری اجتناب ناپذیرمیباشد».

در مذاکرات نکسن و برژنیف نیزموضوع شرق میانه ستون اساسی مذاکرات راتشکیل نمی داد زیرا شاید این دو قدرت بزرگ قبلا درین باره به تفاهم رسیده باشند .

حالا برای عرب ها دوراه باقی مانده است راه اول اتحادکامل وبسیج کردن تمام نیروهای شان به مقابل دشمن مشترك میباشد که درین راه نفت بحیث یك عنصر وعامل بزرگ میتواند نقش مؤثری در انعطاف پذیری سیاست امریکا داشته باشد زیرا جهان از حالا کمبود انرژی را احساس میکند واحتیاج روز افزون ایالات متحده به این ماده می تواند عرب هارا به این وادارد که ازین عنصر برای به ثمر رسیدن مطالب خود حد اعظم استفاده را بکنند ولی این امر مستلزم آن است که عربستان سعودی بیش از هرکشور دیگر درین مورد برامریکافشار وارد آورد .

اگر عربها درین مورد به توافق نرسندراه دوم جز جنگ نیست واین جنگ که باید آن را برای عرب ها جنگ سرنوشت نامید باید با تعقل وتدارك های فراوان صورت بگیردکه البته این کار وقت میخواهد ، لهذا تابه ثمررسیدن یکی ازین دو عجالتاً حالت نه جنگ ونه صلح که سراسر به نفع اسرائیل وبه زیان عربها است در شرق میانه عربی دوام خواهد یافت.

انور السادات

بررسی مسائل جهان

بوسه به پیغام

جنجال تکسی

دیروز بخاطراینکه بتوانم خودرا به شفاخانه برسانم واز دوست مریضم عیادت کنم از تکسی استفاده کردم .

تکسی دریور ابتداپول زیادی از من خواست وبعد به مشکل اورا راضی ساختم تاده افغانی کمتراز آنچه تقاضا میکرد از من بگیرد .چه میشود اگر مقام مربوط باتنظیم لایحه ویابانصب تکسی میتر به اینگونه جنجال ها خاتمه بدهد .

محمدسرور غزنیوال

• • •

فکری بحال این خانه ها شود

من درشهر کهنه زندگی میکنم ، اگر چه خانه من هم آنقدر خوب نیست اما بهر حال خطر انهدام آن قطعا وجود ندارد ولی همسایه ماکه مرد حقیری است ویك خانه شکست کرده دارد اگر دیوار خانهٔ او سقوط نماید علاوه ازساکنین آن خانه خانه ماهم در معرض خطر خواهد بود ، به همسایه ماکه پولی دربساط ندارد انصافاچیزی گفته نمیتوانم ولی خوبست مقام مربوطه درین قسمت توجهی نموده خانه هایی راکه درمعرض خطر انهدام قرار دارد تخریب وبه صاحب آن جای دیگر در نظر بگیرد ویادرساختمان خانه اش کمکی بکند .

نجیب الله ستاری

• • •

حالا دیگر باید جداً توجه شود!

گرچه تذکر این مطلب اضافی می نماید ولی بخاطرآغاز یك زندگی نوین در کشور ما وبخاطر اینکه درین مرحله حساس بیش از هروقت دیگر زمینه اصلاحات فراهم شده این مطلب رابرای باردیگر تذکر میدهیم . امید است مقامات مربوطه درزمینه توجه وازمشکلات مردم بکاهند .

در بسیاری از مناطق شهر بس های شهری حتی بفاصله نیم ساعت یکی پی دیگر حرکت میکنند وبس در ایستگاه آخر ی هرلین ساعتها منتظر می ماند در حالیکه اگر پروگرام جدیدی برای شان تنظیم شود همان تعداد بس برای همان لین در صور تیکه تحرك بیشتر ایجاد گردد کافی خواهد بود . مشکل در ینجا ست که بس ها را عمد ساعتها به استراحت وامیدارند .

غلام علی شکوری

• • •

چرا چنین میکنند ؟

باوجودیکه معاش من به سختی مخارجم را کفایت میکند ونام خدابیرو بار خانهٔ مازیاد است بازهم زنم ازبعضی اضافه خرجی ها دست بردار نیست وشدیداًمسایل سیالی و شریکی رادر نظرمیگیرد ، حالا مرا محکم گرفته که حتماً باید درسالگره غلام نقشبند پسرم دوهزار افغانی مصرف کنم، شما که همیشه کمرخدمت برای تنویرمردم بسته اید لطفاًاین مطلب رادرمجله چاپ کنید تااینگونه زنان متوجه اعمال خود شده کاری نکنند که ازآن اقتصاد فامیلی برهم بخورد .

غلام صفدر مزاری

اسلام وزندگی

فضل من‌الله فضلی

دین یك ضرورت است

انسان درجهان موجوداست موقف‌برجسته وممتازی دارد بنا برداشتن امتیاز عقل‌ودانش واستعداد معنوی است که سائر موجودات بادر نظرداشت اینکه انسان همیشه در معرض خطر احساسات وخواهش های نفسی قرار دارد به پایه او رسیده نمی تواندوبزرگترین موفقیت انسان در این است که‌این‌احساسات رابه نیروی تعقل ودر پرتو هدا یا ت‌آسمانی تحت اداره حق قرار دهد و حتی می توان گفت‌اگر این صفت یعنی کنترول غرایز در انسان وجود نداشته باشد کرا مت وامتیاز خود را ازدست میدهد .

هدایات دینی وبه خصوص دین مقد س اسلام این‌صفت را بشکل معتدل ومثمر در وجود انسان تامین وتنظیم میکند وبه همین اساس این ادعا بجاست که گفته اند دور شدن سلطهٔ دین از یك جامعه با دورشدن واز بین رفتن موجود یت آن جامعه مترادف است .

این قضاوت وفیصله تنها متکی بمزایای متافزیکی دین ونتایج اخروی آن نیست بلکه علاقهٔ بشر به حیات سعادت‌مند چه درسا حه فردی وچه درساحه اجتماعی انسا نرابه این قضاوت مجبور میسازد ، زیرا هیچ قانون ومقرراتی نمیتوا ند این سعادت رابه‌اندازه دین تنظیم کند ،وبه قسمی که قابل‌تحریف وتبدیل نبوده برای همه مایه راحت واطمینان خاطر شده بتواند .

اسلام بصورت عام حفظ‌پنج‌چیزرا برای انسان تضمین میکندواورا در تعدیل‌وتهذیب آن رهبری می نماید .

انسان بصورت طبیعی به ضرورت های ذیل نیاز مند است عقیده عقل ،مال،نفس ونسل یعنی در این امور پنجگانه نیاز مند رهبری وتوجیه است وباید این ممیزات‌را خالی ازهرگونه عوامل منفی در دسترس داشته باشد زیرا ادامه زندگی فردی و اجتما عی او بدون آن امکان ندارد انسان بدون عقیده بدون عقل وبدون مال نمیتواند زنده باشد ، همچنان نفس وطبیعت انسان ونسل انسان برای او یك امر بیگانه ویابی ارزش نیست که در باره آن بی اعتنا مانده بتواند .

ماادعا میکنیم که اسلام در همه موا رد انسانرا رهبری میکند یك ادعای بدون‌دلیل نیست ، ما ملاحظه میکنیم که اسلام درمرحلهٔ اول عقیده انسان را طرف بر رسی قرار می دهد و او را به دانش مفکوره سالم، عقیده پاك وغیر متزلزل دعوت میکند واین عقیده را در مرحله اول بصور ت‌یك‌مفکوره خدایی وماوراء الطبیعت به وی تلقین‌میکندتا نشود قبل از آنکه عقل ودانش او رهبری گردد وبدرجه بختگی وکمال برسدوصلاحیت قضاوت یابد درباره موضوع عقیده قضاوت کند واز اثر نارسایی دچار اشتبا و تردد نشود ووقتی عقیده مطابق هدا یات اسلا می عیار شد عقل را طرف توجه قرار مید هد وبه وی توصیه میکند که نباید این استعداد معنوی یعنی عقل را عا مل بگذارد بلکه باید در پر تو دانش و کسب علم وفضیلت به آن نیرو بخشد وتا حدی نیرو بخشد که صلاحیت قضاوت یابد وبه انسان بصورت مطلق اجازه نمیدهد که گا هی هم به دانش وتعقل خود قناعت کند وبیشتر از آنچه‌دارد نخواهد واین اصل ازتوصیه جویی اسلام بتحصیل دانش از گهواره تا گوربصرا حت آشکار میگردد که منظور از آن رسا نیدن موهبه عقل به‌سر حدکمال است‌تا نجات دهنده انسان دچار خطر ها ،لغزشهاو اشتبا هاتی نشود که به موقف وکرا مت ذاتی او صدمه میر ساند .

موضوع مال نیز در اسلام ارزش ممتازی داردکه حتی در قرآن به کلمه (خیر) تعبیر گردیده (وانه لحب الخیر الشدید) یعنی انسان بدرستی سخت دوستدار خیر (مال) است واین‌ارزش که اسلام برای مال وثروت قایل گردیده بی جانیست زیرا مال سبب بقای زندگی بشر است و بقای‌زندگی بشر موجب عمران زمین است هما نطورکه خلافت او در روی زمین از جانب خدا وند مقتضی است و بنابه همین نکته است که اسلام بادرنظر داشت محبت وعلاقه‌شدیدی‌که انسان بصورت طبیعی به‌مال دارد واودراین میدان تنها وبی سروسامان نگذاشته تا نشود علاقه افراطی او به ثروت و مال‌موجب انحراف غرایزش از راه راست ودرنتیجه سبب ایجاد نظر واختلال در جامعه انسانی گردد و تصادم منافع وبرخورد آرزو ها آرامش وراحت را از اجتماع دورسازد و مردم را طوری به خود مشغول گر داند که موقعی برای اعمار زمین که از وظا یف اساسی آنها است نیابند .

طوریکه اجمالا متذکر شدیم انسان در پهلوی همه وظایفی که‌دارد به‌حفظ و حمایت خودش هم نیاز مند است از دونگاه یکی اینکه علاقه‌به خود در فطر ت انسا ن نهفته است واسلام هم‌یك دین فطری است که اقتضاء مثبت فطرت را تایید میکند دوم اینکه خودش حیثیت یك جزءازاجزای اجتماع را دارد که باز هم منحیث یك‌موجود اجتماعی بایست برای بقا ی‌خود بکو شد اسلام این غریزه را نیز بدرستی تنظیم‌کرده وبه انسان حق‌داده وحتی اورا مکلف نموده که وسایل بقای خودش را تامین کند امانه به قسمی که بقای‌اوبه فنای‌دیگران بیانجامد زیرا دیگران هم به نوبه خود حق دفاع از نفس وتامین وسایل بقای خود را دا رند واسلام تنها وظیفه رهبری وتا مین‌سعادت یك‌ویا چند طبقه وافراد محدودرا به عهده ندارد بلکه ساحه هدایت وا هداف‌آن‌شامل کافه بشر یت است .

در عین حال موضوع حفظ نسل نیز از نیازمندی های اساسی جهان‌بشریت است به جهت اینکه اگر نسل انسان از رو ی زمین منقرض شود وظیفه خلافت زمین را چه کسی میتواند به عهده گیرد وازانقراض نسل هم تنها به این شکل نیست‌که‌اصل نژاد انسانی از بین برود بلکه خطرناکترین شکل آن انقراض معنوی آن است وانسان این هردو جنبه یعنی حفظ صوری و حفظ معنوی نسل را به عهده گرفته است. در قسمت بقای ظاهری آن هدایت فرموده که چگونه باید نسل به‌وجود آید تولدوتنا سل تحت چگونه شرایطی صورت گیرد واز چه نوع مضرات برای وقایه آن ازامراض‌و حفظ صحت آن پیروی شود ودر مورد بقای معنوی آن دساتیر اخلاقی‌ووجدانی راوضع کرده‌که متکفل صلاح و تکذیب اخلاقی آن میگردد وزمینه رابرای‌قبول‌مبادی عالی‌وملکات فاضل انسانی برای آن آماده میگرداند .

ارزش ها ومبادی اسلامی را میتوا ن‌به نکات فوق‌الذکر خلاصه کرد و به ملاحظه آن میتوان گفت ادعای‌آنکه بااز بین رفتن مبادی دینی‌همه چیز ازمیان میرود یك‌ادعای بجا است .

کمال شینواری

په‌اسلام کښی دجمهوریت نظام

څرنګه چه‌ټول‌بشر دیوه پلار دیوی‌اود مور اولاد او دیوه نسل څخه‌دی نو دطبیعت له مخی یو بشرپه بل بشر هیڅ لوړ تیا او افضلیت نلری دا چه انسانان په غړو او اندامو کی سره ورته دی همدا رازپه‌ټولو بشری حقوقو کښی یو شان او مساوی دی دیوه انسان لوړ تیا په بل باندی هله منځ ته راځی اویو په بل هله فضل ګڼل کیږی چه دحیوانی غریزی اړخ پی محکوم کړی وی‌او هغه ملکوتی خصلت چه دانسان په ختـه کی پرۀت دی‌قوی او غالب وی لکه قران عظیم الشان فرمایی«ان‌اکر مکم‌عندالله اتقاکم ».

ستاسو زیات معزز دخاوند تعالی په نزد ستاسو زیات پرهیز گاردی متقی دیته وایی چه‌دټولو منهیاتو نه‌یی‌ځان ساتلی‌وی‌او داوامرو د اطاعت افتخاری ګټلی وی‌نفسانی اوحیوانی خواهشات یی پریښی وی‌اودیوه مطمئن نفس خاوند وی .

که دبشر تاریخ ولیدل شی نودجمهوریت دنظام ابتکار داسلام دین او پیشوا یا نو کړیدی دا چه آبا بکر «رض» په لمړی ځل داسلام په روښانه دوره کښی د خلیفه په حیث تعین شوله دینه به صراحت معلومیږی چه‌په اسلام کښی دمشرتوب حق دهغه‌چادی چه شخصی او نفسانی غریزی یی دپښو لاندی کړی وی دټولنی او دخلق الله د خدمت نه‌بله هیله ا و آرزو نلری ابابکر «رض» چه‌د خلافت دروند بارومنه له‌دی کبله ووچه دخلکو خدمت وکړی .

«رئیس القوم خادمهم» حقیقی مصداق واوسی .

ابا بکر صدیق «رض» دخلافت دټاکلو وروسته پخپله وینا کښی داسی وویل «ای خلکو زه چه تاسوپه خلاف و منلم نو زه‌تر تاسو بهترنه‌یم که‌ماښه کول کومکییان میی شی او که بدمی کول مخه می‌و نیسی رښتیا ویل امانت دی او دروغ ویل‌خیانت دی ...» آبابکر صدیق «رض» داسلام دپر مختګ په لار کښی دځان او مال نه تیروو او هرڅه یی دمسلمانانو د آرامی لپاره وقف کړی ؤ. دعمر بن خطاب روایات دی. موږته رسول اکرم «ص» امرو کړچه خپل مال خیرات کړی نو قصد می وکړ چه نن باید دآبابکر صد یق نه مخکښی او پیش قدم شم نومادرسول اکرم «ص» حضورته یوڅه مال راوړ . رسول اکرم «ص» وفرمایل په‌کور کښی دی‌څه‌شی پر ښود؟عرض‌می‌وکړ دی‌ترڅ کښی آبابکر صدیق «رض»هم خپل مال تقدیم کړنو رسول اکریم«ص» وپوښته چه په کور کښی دی څه شی پریښی دی او که نه ؟هغه په ځواب کښی عرض وکړ چه :

خدا «ج» او رسول «ص» می‌پریښودل.

عمر فاروق «رض» وایی ما په دی وخت کښی اقرار وکړ چه آبابکرسره « څوك سیالی او رقابت نشی کولی ».

پاتی په۶۲مخ

گنجینه‌ها در کوچه‌ها...

پنجهزار کتاب بادست خالی!!

مولانا عطاوالله فیضانی یکی از علمای دینی کشور که مدتی رادر چار چوب معارف در پستهای معلمی و سر معلمی سپری‌نموده کتابخانه یی دارد که تقریبا پنجهزار جلد کتاب متداوله دینی ، اجتماعی ، اخلاقی وغیره درآن وجود دارد .

اگرچه این کتابخانه شخصی است اما در همین حالت ابتدایی از نگاه کمیت و کیفیت میشودآنرا مجهز گفت،بدین جهت خواستیم بخاطر مطالعه چگونگی‌آن‌و نیز بخاطر تشویق دیگران در تاسیس همچو موسسات فرهنگی راپوری‌از کتابخانه موصوف تهیه وتقدیم خوانندگان‌نماییم.

خوب بناغلی فیضانی !

می خواهم بفهمم انگیزه اصلی ایجاداین کتابخانه نزد شما چه بوده ؟

ـسوالی جالبی نمودید .و باید هم اولتر از همه در مورد اینکه کتابخانه ما چگونه به وجود آمدو هدف از تاسیس آن چه‌بوده سوال میکردید ،فکر میکنم اگر به اصل موضوع داخل شوید بهتر است !

خوب بایدبگویم که اولتر از همه چیزیکه باعث تاسیس این کتابخانه گردید این است‌که : یکعده جوانان که‌به‌مساجد ومدرسه های شخصی به تحصیل علوم دینی می پردازند به این مطلب را بخوبی میدانم که آنها به چه مشکلاتی می توانند یك‌جلد کتاب مورد ضرورت‌خود را بدست آرند،و راستش کسی‌هم به حالشان آنقدر توجه ندارد . اکنون کتابخانه‌ما برای مدرسان محترم وشاگردان از هر کجایی که باشند حاضر است کتب طرف احتیاج شان‌رابطور عاریت البته تحت شرایط خیلی ساده به دسترس آنها بگذارد ،

همچنان به خاطر ارتقای سویه متعلمان‌و محصلان در علوم دینی وکمك با یك عده مامورین وسایر اشخاصیکه آرزو دارندکم‌از کم‌در علم دین چیزی بفهمند دست‌به‌تاسیس این کتابخانه زدیم .

مولانافیضانی به‌سخنان‌خود چنین‌ادامه‌میدهد:

چون در این اواخر دیده میشود یکعده جوانان کشورما بیشتر ذوق مطالعه و تحقیق در علوم مختلف را دارند و ضمنا در میان خود شان مناقشه هایی صورت میگیرد که ایجاب می نماید معلومات شان درهمه امور بالاخص در علم دین ناقص نباشد لذا این امر نیز انگیزه ایجاد این کتابخانه بوده می تواند ، خوشبختانه ما توانستیم در طول کمتر از سه سال توجه عده زیادی از جوانان را به مطالعه وتحقیق درعلم دین جلب نماییم .

فیضانی لحظه یی مکث می نماید وباز حرفش را دنبال میکند

بصورت عام اگر بگویم رویهمرفته بنابر اوامر اکید قرآن کریم واحادیث نبوی «ص» باید هر فرد بااندازه توان خوددر تنویراذهان عامه مسلمانان و همه اولاد بشر سعی‌بلیغ بخرج دهد که ما بنابر تاکید این اصل عمده وبزرگ به این خدمت اجتماعی عملا دست زدیم واما باید تذکر داده شود که نه تنها من بلکه همه‌مسلمانان چیزفهم‌وسرمایه داران بالایشان فرض گردانیده شده تا بقدر توان درترویج علم ومعرفت مخصوصا درعلم دین از هیچگونه ایثار و فداکاری شانه‌خالی نکنند .

گفتم داشته های فرهنگی تان‌در این‌کتاب خانه چیست ؟

مولانا فیضانی نگاهی به کتاب هایش انداخته میگوید

ـ چیزی کم پنج هزار جلد کتاب درین کتابخانه داریم که بزبانهای عربی ـدری و پشتو بوده همه وهمه دارای سوژه های علمی ـاخلاقی اجتماعی ودینی میباشد .

بناغلی فیضانی !

نگفتید که در تاسیس این کتابخانه تنها خود تان نقش داشتید ویا کسی دیگر هم سهم گرفته است .

خیر اگر خود ستانی نشود باید بگویم که سهم بارز از خودم بوده اما در همین اواخر عده یی از اشخاص علم دوست چند جلد کتابی آورده وآن را طور عاریت به کتابخانه سپردند که ما آن را با تشکر پذیرفتیم وهر زمانیکه خواسته باشند باز هم مالك کتب خود هستند چه کتابخانه دفتر جمع کتب دارد کتاب هر کس را به نامش در ان قید نموده ورسید برایشان‌می دهد .

مدخل کتابخانه مولانا فیضانی

ازین کتابخانه اشخاصیکه می‌خواهند درمسایل دینی معلومات حاصل‌کنند استفاده بیشترمی‌نمایند

گفتم :

شما پول اینهمه کتب را از کجا بدست آوردید ؟

فیضانی در جواب بمن گفت :

ـمن تجارت هم میکنم که سازو برگ این کتابخانه‌راازهمان‌طریق بدست آوردم‌ـ البته تجارتم در داخلکشور صورت میگیرد.

شکر غنی هستم ،و خواستم تا سرمایه مادی را در خدمت معنویات بکار انداز م‌تا باشد از آن اشخاص دیگر نیز تا انداز ه مستفید گردد .

علاوه از صاحب امتیاز این کتابخانه سه نفر دیگر بنا مهای کتابدار آمر کتابخانه ویکنفر مفتشی که‌همه ازاقارب موسس کتابخانه هستند درین موسسه استخدام شده اند .

محل کتابخانه اصلاز ملحقات مسجدجامع پل خشتی بوده که مدتی بشکل مخروبه یی باقی مانده بود اما بناغلی فیضانی به اثردر خواست واجازه مقامات مسؤل آنرا ترمیم نموده در سال ۱۳۵۱ کتابخانه اشرا به‌آنجا نقل داده است .

بقیه در صفحه۵۷

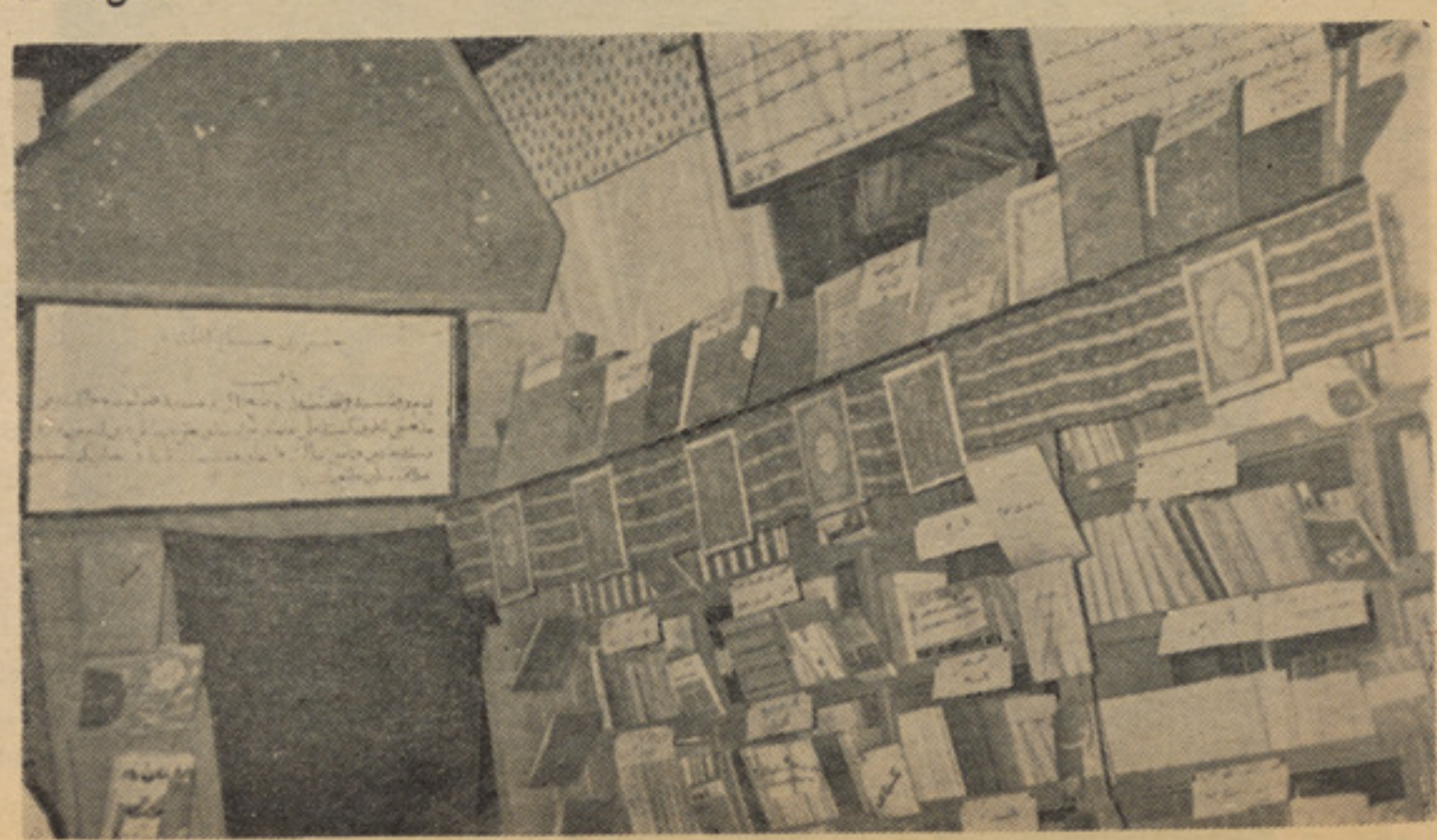

درین کتابخانه درحدود پنج هزا رجلد کتاب گرد آوری شده ودر نظراست به تعداد کتابهای آن افزوده شود .

راپور از گل احمد «زهاب» نوری

در کارگاه استاد سیف

- از یک نوع سنگ و یک نوع گیاه کوهی ظرف های شیشه یی میسازند.
- سیف الله شیشه ساز ادعا میکند که شیشه های ناشکن او به اندازهٔ ظروف ناشکن خارجی مقاومت دارد.
- و یک ((اسپیق)) برای لابراتواری، داوطلبانه ساخت و چهار صد افغانی دستمزد گرفت

صنایع محلی هرچه باشد، به‌هر-پیمانه یی که برسد در هر کنج و کنار مملکت که تولید گردد بالاخره و لو کوچك و ناچیز به نظر برسد باز هم قابل قدر است. چه آنها توسط دستان هموطنان ما و باساده-ترین وسایل ساخته میشود.

باید این صنعت کاران تشویق شوند و زمینه انکشاف صنعت آنها فراهم گردد.

در گوشهٔ سرای مخروبه یی در چهار راهی صدارت اتاق سیاه‌ودود زدهٔ جلب نظر میکند که‌ذرین روزهای داغ تابستان از بامداد تا شام شعله های آتش در آن زبانه می کشد.

در وسط اتاق کورهٔ کوچك وگلی است که بیننده در نگاه اول فکر میکند توده یی سنگ و گل را بالای هم ریخته اند، اما در حقیقت چنین نیست این کوره کوچك ساختمان عجیب و پیچیده یی دارد که همه روزه بیش از ده ساعت درآن آتش زبانه می کشد.

این اتاق دستگاه شیشه سازی

این ظرف های مختلف شیشه یی محصول کار استاد سیف شیشه‌ساز است.

سیف با یک سیخ ومقداری آتش میتواند با هنر انگشتان خود ظروف شیشه یی بوجود آورد

شیشه ساز

*است دستگاه شیشه‌سازان محلی ما، شیشه سا زانی که به کمك یك نی فلزی ومقداری آ تش ، از سنگ ظروف شیشه یی می سا زند.

سیف‌الله ، جوان لاغراندام‌و قد بلندی است که چهره‌استخوانی اش را حرارت مداوم آتش تیره ساخته وداغ های چیچك بصو ر ت او شکل خاصی بخشید است .

کمی بسوی دست های او می‌نگرم این دستان با سر عت عجیبی با یك سیخ فلزی داخل کورهٔ آتش با ز ی میکند.

هوای بیرون اتاق گـرم است و انسان نا چار میشود به سایه پناه ببرد، اما داخل، نز د یك د ستگاه گرمای خفقان آور وکشنده‌ای‌است.

آتش با شعله های خو ش رنگ خود چهرهٔ این صنعت کار جو ا ن را رو شن سا خته، قطرات عرق از سر و رو یش تك‌تك بز مین می‌چکد و یکدم ،خشك ونابود میشود .

او یك شیشه ساز محلی ا ست ، شیشه سازی که عـدهٔ آن ها د ر کشور ما از شمار انگشتان هم‌تجاوز نمیکند.

او میگو ید: ما از یك نوع سنگ که در بعضی رود خانه های کشو ر فراوان یا فت میشود و ما آن رابنام سنگ «چقماق» یاد میکنیم شیشـه میسازیم .

کمی تعجب میکنم، او بیشتـــر توضیح مید هد:

استاد سیف الله درکار گاهش

ـما این سنگهارا جمع آ وری و بصورت پو در در می آ وریم وبعد با شیرهٔ خشکیده یکنوع گیاه کوهی که «اشقار» میگو یند مخلوط مـــی کنیم.

سیف الله با انگشـتـان سیاه و خاکستر آلود ش عرق پیشانی‌خودرا پاك میکند، بعد میگو ید: مخلـــو ط پو در سنگ وشیرهٔ‌خشکیده«اشقار» را در کاسه های مخصوص که درین داش ساخته ایم ، میریزیم و به این ترتیب مواد شیشه سازی ما تهـیه میشود.

سپس در حدود بیش از یکساعت داش را حرا ر ت مید هیم تا مواد مذکور ذوب گردد، از مواد ذوب‌شده میتوا ند هر نوع ظروف شیشه یی ساخته شود.

گرمی اتاق لحظه به لحظه بیشتر میشود ، عرق پیرا هنـم را تـــر ساخته و حرارت آزارم مید هد. از سیف الله میخوا هم تا دقا یقی د ر بـــیرون دستگـا هش با مـــن صحبت کند. کمی به سوی کـــوره داش مینگرد ، شاگردش چـوب را تك‌تك در کام شعله های آ تش می اندازد ، می بینم جوان شیشه ساز نمیخواهد از کوره اش دور شود چیزی نمی‌گویم، درگوشه‌ای‌می‌ایستم وبه تما شا می پر دازم.

سیف الله از هرات است وبا همان لهجهٔ شیرین هراتی صحبت میکنـد اما در تمام مدت دستا نش بانی‌فلزی و چوب کو تا هی فعا لیت میکند.

با هر حرکت دست خودمقداری شیشه مذاب رادر نوك‌نی فلزی‌اش بر میدارد، بعد از شکاف نی به آ ن مید مد و آ نگاه است که با سر عت دستا نش حر کات عجیب میکنند ،

شیشهٔ مذاب در نوك نی شکل مـی گیرد، پستی و بلندی پیدا میکند و بصورت گیلاس ، بو تل ، شمع‌دانی قـند دانـی و سایـر ظـــرو ف دلخوا هش در می آید .

از تما شای دستان این جـــوا ن احساس سرور می کنم چون‌میبینم همو طنان ما بدون قا لب و ما شین های عظیم، بدون کار خانـــه های بزرگ و دستگاه های عر یـض و طویل، بایك سیخ و مـقداری آ تش میتوا نند ظروف شیشه یی را باهنر انگشتان خود بو جود آورند.

کوره شیشه سازی

شیشه های رنگا رنگ ، ظرو ف کوچك و بزرگ و با لا خره تکه‌های شیشه در گو شه و کنار این اتاق دود زده و تاریك برای هر بینند ه دلچسپ و تما شا ییست .

لحظه یی بعد با این جوان‌شیشه ساز در سایه دیوار مخرو به یـی نشسته ام، او گفتنی های زیا دی دارد، از هر جا و هر چیز سخن می گوید، از پیشه اش، از زند گی‌اش، از تلخی ها وشیرینی های ر وز ـ گارش گفتگو میکند.

سیف الله میگو ید: من سر مایه ندارم ، پولـی اندو خته ندارم . تـا چند ی قبل سنگـــ هـــا ی مورد ضرو ر ت را میتوا نستم تهیه کنم اما حالا اینکار را نمی توا نم ، برای اینکه پر یشان و بیکار نمانم، شیشه شکسته های خارجی را از بازارها جمع آوری کـــرده نخست میشویم، بعد آنها را از نگاه‌جنسیت ازهم تفکیك مینما یم و در بین‌کوره میریزم .

این دستگاه کو چك من سه کا سه

بقیه در صفحه ۵۸

پنجاه و سه سال در

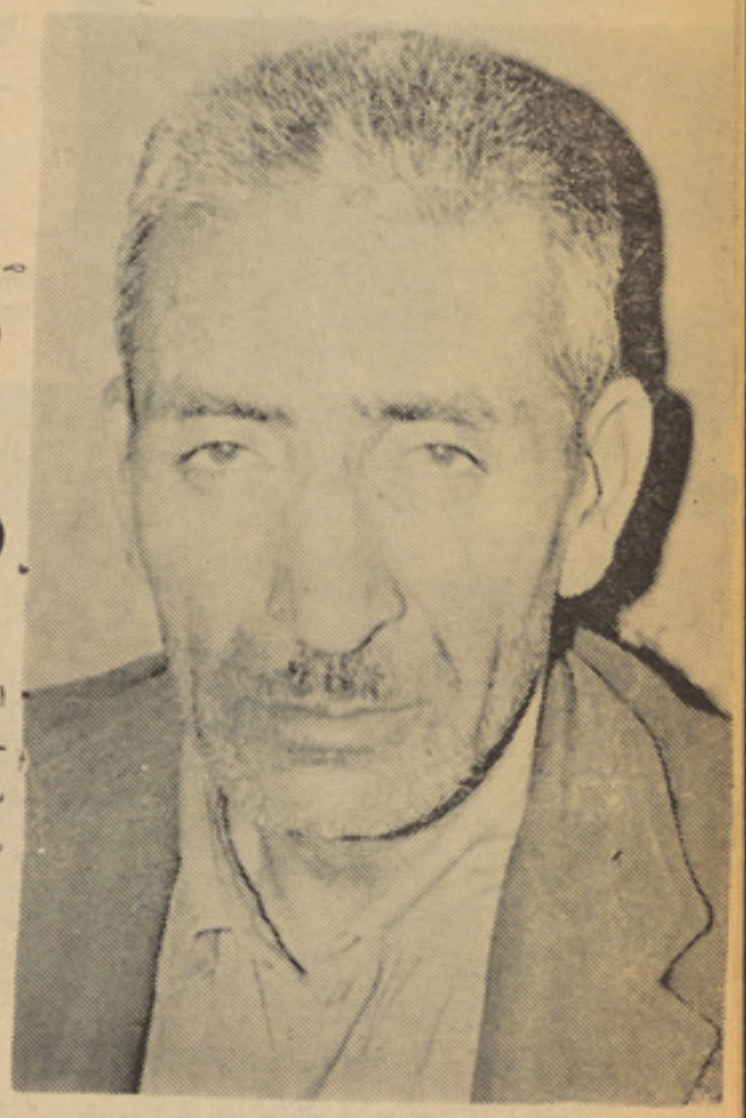

کودکان قد و نیم قد مرحوم غازی طبله نواز در کنار کاکای شان بسر می برند

لاله مستان: نمیخواهم فرزندان من موسیقی را پیشه اصلی خود قرار بدهند

لاله مستان سارنگی، چهرهٔ دیگری ازهنر مندان (کوچهٔ هنر) و یا خرابات کابل است که از پنجاه و سه سال به اینطرف در خدمت هنر و سر گرمی همو طنان قرار دارد.

مستان دارای قد متوسط وچهره استخوانی است که اکنون شصت و سه سال عمر را پشت سر گذاشته ودیگر خیلی ضعیف شده است ـ اما مانند سایر آدم های زنده دل باتمام دلسر دیها و محرو میت ها یش می توان امیدی را درچهرهٔ او خواند. آن مرد هنر سارنگ نوازی را از مرحوم استاد قاسم آموخته است. چشمان گود رفتهٔ او که نمو داری از رنج ها و مشقتها ی فراوان زندگیش است در چهرهٔ اومیدرخشد وآهسته باز وبسته میشود.

منزلی که لاله مستان در آن زندگی میکند صرف سه اتاق دارد و حویلی آن به وسعت سه متر مربع توسط زینه های قدیمی و فرسوده به خانه های نشیمن وصل میگردد. خانه‌اش مثل همه خانه‌های خرابات وشهر کهنه، قدیمی وگلی است. درون خانه ایکه لاله مستان را در آن ملاقات کردم با شطر نجی کهنه وژو لیده ای فرش شده رخت خواب پینه پری در گوشه اتاق بنظر میرسید. در دیوار اتاق «سا رنگ

لاله مستان خودش سارنگ را از استاد قاسم مرحوم آموخته است

هنرمند باعاطفه ایکه همیشه به برادرزادهٔ هایش کمک میکند و در پرورش آنان سعی مینماید

پای سارنگ

یگانه همراز و هم صحبت اوسار نگش است

بایگانه همراز و همصحبت وی بچشم میخورد. سار نگی که شریك غم هاوشادیهای اومیباشد وباگذشت زمان همچنان یار و همراه او بوده.

این منزل کهنه و قدیمی با تمام غیر صحی بودن و تاریك بودن آن که هر لحظه بیم انهدام آن میرود، متعلق به دو برادر است. یکی لاله مستان و دیگری هنر مند فقید (غازی طبله نواز) که زمانی با رادیو افغانستان همکاری داشت و در حادثه وحشتناك ترافیکی راه کابل چاریکار همراه با شیدا و پسرش برحمت حق پیوست و تا حال خراباتیان و سایر هنر دوستان این تراژیدی را فراموش نکرده اند.

از لاله مستان که طرز گفتار و حرکات که در چشمانش رنج عمیق چشمانش بنقطه یی میخکوب شد. سپس مانند اینکه در خواب یکه خورده باشد تکان خورده افزود:

– ها چیزی گفتین صاحب.

– بلی گفتم آیا کسی و یا کدام مرجعی ...

لاله فوراً میان سخنم دویده افزود:

– جز دربار خداوند دیگرچه کسی میتواند با درماندگان کمکی راانجام دهد...

من خودم! اگرراست بگویم خودم نمیتوانم حتی طور متوسط بسر و صورت زندگی خود برسم پس چسان میتوانم بحال شان مددگار باشم. اگر بخاطر داشته باشید ضرب المثلی است که می گویند:

«از کاسه پر میریزد»

تاثر ش با تذکار این مطالب جان میگرفت. من خواستم تا موضوع صحبت را تغییر بدهم ولی قبل ازآنکه سوالاتی مطرح نمایم خود را در کناری دیواری که نشسته بود ویرا نمایندگی میکرد پرسیدم که آیا بازماندگان (غازی) در چه شرایطی زندگی میکنند.

لاله آه عمیقی کشیده افزود:

–حالااولاد های قد ونیم قد غازی درست مانند (یتیمان) اند.

آنها پس از مرگ پدر چندی ازین منزل بیرون شدند. مگر چون دیدم که نمیتوانم دیگر دوری شانراتحمل کنم ناچار رفته آنها را واپس آوردم البته هدف اصلی ام ازین حرکت آن بود که اگر گرسنه هم میمانند در تحت سقف خانهٔ خود شان زندگی نمایند.

خوب آیا کسی ویا مرجعی است که بااین اطفال قد و نیم قد کمکی را روادارد.

لاله لحظهٔ بفکر فرو رفته و جمع و جور نموده گفتار ش رااینطور دنبال کرد.

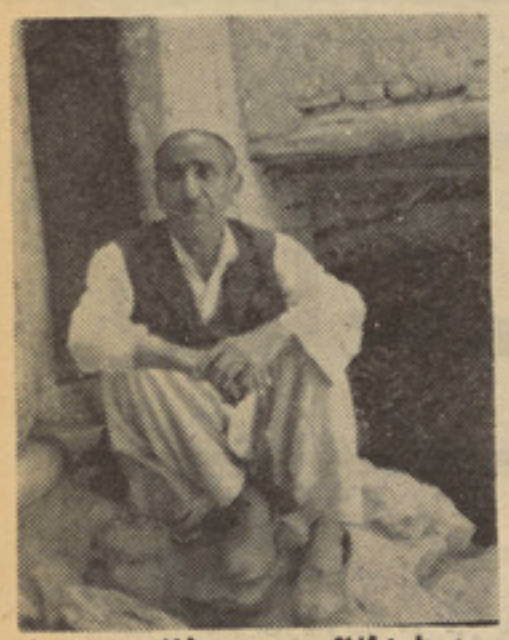

اوبا اطفال مرحوم غازی برادرش زندگی میکند

هرگاه بیعانه میروم در بازگشت ازاینکه چشم اطفال بر ادر مرحوم بدرب دوخته میباشد، حتماً باخود چیزمی آورم وبرایشان میدهم... آخر آنها هم زمانی پدر داشتند و بهمین ترتیب منتظر پدر میماندند. تا چیزی از پدر دریافت نمایند.

لاله در حالیکه اشك چشمانش بخوبی مشهود بود رو بطرف طفلك سرو پا برهنه ییکه دهن در وازه چهار زانو نشسته بود اشاره کرده واورا نزدیك طلبید. طفلك از ین

بقیه در صفحه ۵۷

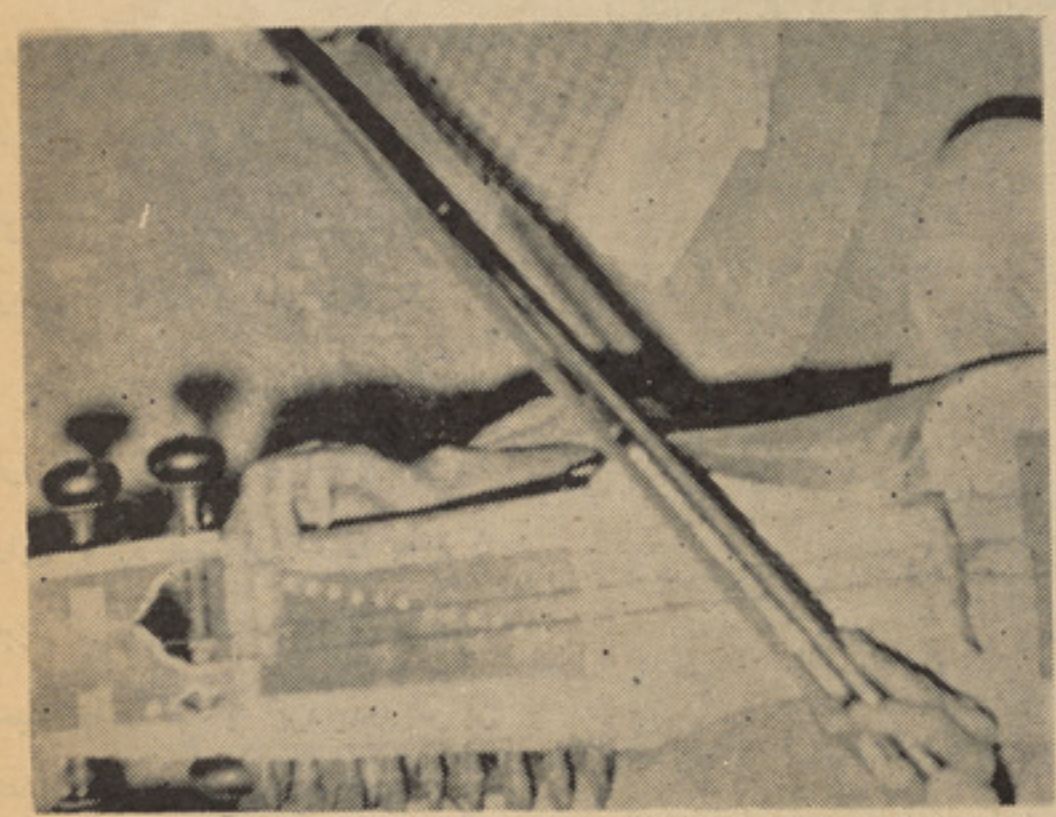

بافتخار استقرار رژیم نوین و مؤسس جمهوریت در کشور

بقلم دو کتور شهسوار :

باغبان

مد تها قبل، باغ خاره وفرا مو ش شده یی را بوی سپردند تا د ست به آبادی آن بز ند. دید سبـزه ها خشکیده و در ختان تشنه لب اندامها مجاری آب بسته است. خیا با نها درهم شکسته و دیوار ها در حا ل فرو افتادن اند...

بیاد آورد که این باغ در روزگار باستان به جها نیا ن میـــوه میداد چار راه بر خورد مد نیت های بزرگ بود و سر افتخار در ختان پرحاصلش بکهکشان میر سید. آبها در مجرای رود های کوچك وبزرگش میغریدند و عقابها قدرت پرواز شان را در ار تفا عات پر بر ف آ ن، می باختند وخیلی خیلی چیز های دیگر .

با دلی پر آرزو برای آبادی ا ین فرا مو شکدهٔ جهان، آستین بر زد واین مسؤو لیت بزرگ را بد و ن ابزار آلات کار در ست، پذ یر فت. خیابانها را تمد ید کرد، دور تر ین نقاط باغ را بهمد یگر متصل ساخت. در بستر خشك جو ها و نهر هادگر باره آب به لغز یدن و غر یدن افتاد، سبزه ها نقاب سیاه ازچهره گرفتند گلا بهای لطیف و شـــاداب بسوی رهگذران به لبخند زدن آغاز کردند.

در ختها بار و ر شد و دو بار ه این باغ کهن در دید گاه جها نیان پدیدار گشت وبا غبان، این باغ را درمدتی کمتر از ده سال در سرا سر گیتـی پر آوازه کرد. از راه های بستهٔ که باز شده بود، ابزار آلات جدیدی فرا رسید و سعی با غبان بر تو سعه و آبادانی بیشتر باغ، هر روز فز ونی گرفت ،ولی همهٔ اینها برای باغبان کافی نمی نمود. او می خـــوا ست شرایطی ایجاد شود که دیگـــر این باغ از همه گو نه تنـــد با د هـــای حادثات درا مان بما ندو پا سداری از آن از و ضع دشوار بکلی خا رج شود. طرح و تطبیق این شر ا یـط ایجاب از خود گذری با غبان را می کرد. او این را کرد و بعد ابلاغ نوید شرایط جدید پا سداری کنار ر فت .

روز گاری نه چندان طـو لانـی بر این حادثه طی شد. تا آنگاه کـه وی باری از کنار دیوار باغ میگذشت ا زرخنهٔ دیوار شکسته نگا هش تا فراسوی دیگر باغ کشیده شد. ناژو ها زرد شده، نسـتـر نهـــا خشکیده، خیا بانها در لحا فی ا ز علفهای هرزه وو حشی رو پنها ن کرده، بجای چهچه عندلیبهای مست وبلبلان خو ش الحان، مشتی پر ندهٔ ناآشنا بدرد عشق و دوستی،آشیان کرده ، گلها را یکایك بامنقار خود می چینند و میوه ها راقبل ازرسیدن بزمین می ر یزند و برای ابراز شاد کامی ازین خرابکار ی قار قار مـی کنند.

این مظهری تلخ و نا گوار ازعدم علاقهٔ آنانی بودکه باید تمام سهـم خودرا صرف پا سداری ازین با غ میکردند. اشـــك در چـــشما نش در خشیدن گر فت. فکر کرد هنوز فر صت برای احیای مجدد این با غ با قیست . هنوز میشود از فر ار آبیکه اندك اندك بستر خود را بباغ دیگری می کشید، جلو گیری کرد. تصمیم خود را گر فـــت. با ید او لتر از همه در ختان خشکیده را تجدید کند و بعد به سر سبـز ی مجدد بـاغ پـر دازد . ر فـت و از فارم دیگـر ی کـه خـود احـدا ث کنندهٔ آن بود، نها لهای جـوان و شاداب را دسته کرد و بسوی قبول مجدد پا سداری ازین باغ بازگشت. اینبار بوی نگفته بـودند ،اینبا ر خودش خواست در ختهای بیحاصل را برون کشید و نهالهای جوان را در حا شیهٔ خیا با نها نشا نیدتا هم باغ را تجدید حیات دهند و هـم در پا سداری ازین باغ باوی سهیم شوند.

نسیم گوا را از دره ها و دشتها بوزیدن در آمد... گلها دگـر باره بسوی مردم لبخند زدند و مو جـی از شادی واطمینا ن ،آرزو هـــا ی بیشمار با غبان را در خود گرفت.

ـ دیگر بیم و یرانی دگر با ر ه باغ و لغزیدن بستر رودخانه ازبین رفته بود ... باغبان لبخند زنان به افق روشن آینده ،نگاه میکرد .

دبایسکل سپرلی دطبیعت په غیږ کښې

سگرټ څکول منع دی!!

سره ددی چه دترا نسپور تی وسایطو په شمیر کی زیا تو ا لی راځی اوددی وسیلو په نوعیت کی ښښه والی او زیا ت تو پیر لید ل کیږی، مگر بیا هم په ځینو هیوادو کښې دبایسکل څخه زیاته استفاده کیږی.

دمثال په توگه دلویدیځ ا لما ن په مو نستر لیند کی اوس دبایسکلو علاقه لرونکی دیاد ولو وړ په اندا زه زیات شوی په تیره بیا خوا نان ا و پیغلی دمیلو او سات تیریو لپا ر ه ددی نقلیه و سیلې نه ډیر کاراخلی. یوازی دترا فیکی ازد حام څخه تیښته اود ترافیکی حادثاتو څخه دځا ن ژغور لو مقصد پدی کار کی مطلب ندی بلکه خلك غواړی چه دسرعت چټکتیا دتم کیدو اوروانیدو له آزادیو څخه هم دبایسکلو نودسور لی په و.خت کی بر خور داره شی چه داکار البته دنو رو ترا فیکی مقرراتو له و جهی په بل څه کی سړی نشی موندلی.

ددغو عرادو سورلی والی چه دمو نستر لیند خوږه هوا او په تیره بیا پدی و ختو کی دسړك په دواړو خواو کی دشنیلی ښکلی او په زړه پوری منظری له هره حیثه دلیدلو وړ دی.

دغه آرزو هغه وخت تر سره کیدی شی چه سړی پلی لاړ شی او یا دبایسکلو نو په سور لی دخپلو دوستانو او ملگرو سره یو ځای له نژدی نه دهغه کتنه و کړی.

داور گاډی یا دمو تر په سور لی هغه خوند لاس ته را تلی نشی چه دبا یسکل په سور لی کی انسا ن ته فرحت او آرامی په بر خه کیږی.

فقط پنځوس سا نتی متره دشینلیو سره نژدی حرکت خومره معطره بریښی.

دلارو په اوږدو کی دو نو نا ز کی پانی چه ورو ورو دمخ سره تما س نیسی واقعا زیا ته خو ند و ره وی. په همدی اساس دهفتی دورو ستی ورځی رخصتی اکثره خلك د خپلو بایسکلونو سره له ښار څخه و ځی اویا دښار په حو مه او نژدی ځایونو کی تر ناو خته پوری په میلو اوسات تیریو مشغول و ی.

دمونستر دښار دترافیکو آمر «تیو بریدر» وویل چه پدی ښار کی دبایسکلونو شمیر نسبت شل کاله مخکی څخه زیات شوی دی «په داسی حال کی چه دکمښت تو قع یی کیده».

نوموړی وویل چه دلسو نه تر پنځو سو کیلو مترو پو ری په یو ه دمه سره یعنی په یوه ساه با یسکل سپورو دخپلو ملگرو سره په عادی ډول حر کت کوی، ددوی تر منځ صرف دوه متره فاصله مو جوده وی اوکه خورا ښه انتظام سره بایسکل څغلوی چه دخطراتو اندازه یی بیخی کمه ده. په دغه ښار کی داور گاډی «ترن» یوولس تم ځایو نو شته او په زیات شمیر دبنزین ټانکو نه هم دښار په مختلفو بر خو کی شته چه دالمان کار گرانو علاوه خارجی کارگر

پاتی په ٦٠ مخ کښې
صفحه ١٥

دترافیکی ازدحام څخه گوشه د مونستر تاریخی ښار څخه دبایسکلونو په سورلی ډلی ډلی خلك وځی.

په دی ډول دخوشحالی په ترڅ کی لاره لنډوی

۱- اورته الولزکه ارولدایملامتهم به‌قتل
می باشد

۲- ایلزه الولزکه گمان میرودبدست ای
کشته شده باشد .

۳- ماریاناکیفر که لادرك است و یمـ
بخاطر او محا کمه میشود .

٤- اناباری شرویدرکه تصور میشود ای
درمفقود شدن او دست دارد .

اشتباه فاجعه آمیز

برای اهالی شهر هانزای لوبك یاد آوری دو موضوع قابل تذکر است :موضوع ما- رسیپان وقضیهٔ ارولد ایملا مارسیپان اتفا قیست جالب که یاد آوری آن برای اها لی شهر سر گرم کننده بشمار می رود .امـا قضیه آرولد ایملا به هیچوجه .محاکمـهٔ او که بیش از ۷ ماه طول کشید ودر صفحات جراید با خطوط درشت منعکس گرد یـد کنجکاوی های فراوانی رابرای محکمهٔ لوبـك بوجود آورد .

محاکمه ستاره شناس ٤۳ ساله که بـه اتهام قتل ٤زن ٤ مرتبه به حبس ابد محکوم گردید سر انجام پس از ایجاد یك تعـداد سرو صدا از طرف محکمه لوبك خاتمـه یافت .قانون جزادر مورد ماهیت زندگی‌طور دگر رفتار دارد:

هر انسان یك بار زندگی میکند -امـا عدالت بشری این‌زندگی‌یك مرتبه راجاویدان محکوم میسازد .

محاکمهٔ آرولد ایملا قضیه ی‌بود که بـا حضور ۲۵۰ تن شاهد و۲۰ نفر از اهل‌خبره پس از جنگ جهانی دوم بزرگترین محاکمه

در نوع خود بشمار می‌رفت .بر اساس‌قیاس وشهادت اشخاص محکو میت آرولد ایمـلا بصورت غیر مستقیم تثبیت شد. این یـك روش اجباری بوده اجازه اتخاذ کـدام طـرز العمل دگر رانمی داد .معهذا قضات برا ی رسیدن به یك نتیجهٔ مطلوب ازروی قیـاس

اشخاص بر اساس شهادت وروش قیاسـی محکوم شده اندزیاد است بطور مثال :ارتور ماین برگه که ۱۹ سال را در زندان ما ند. هانس هتسیل نماینده تجارتی که‌به ۱٤سال حبس محکوم شد وخانم خانه دار بنام‌ایوا- ماریا ماریوتی محکوم به ٥ سال زنـدا ن محکومیت هر یك ازین اشخاص به اثـر اشتبا هات قضایی‌افتضا حاتی بار آوردبدین معنا که محاکم حاضر نشد ند به سهـو

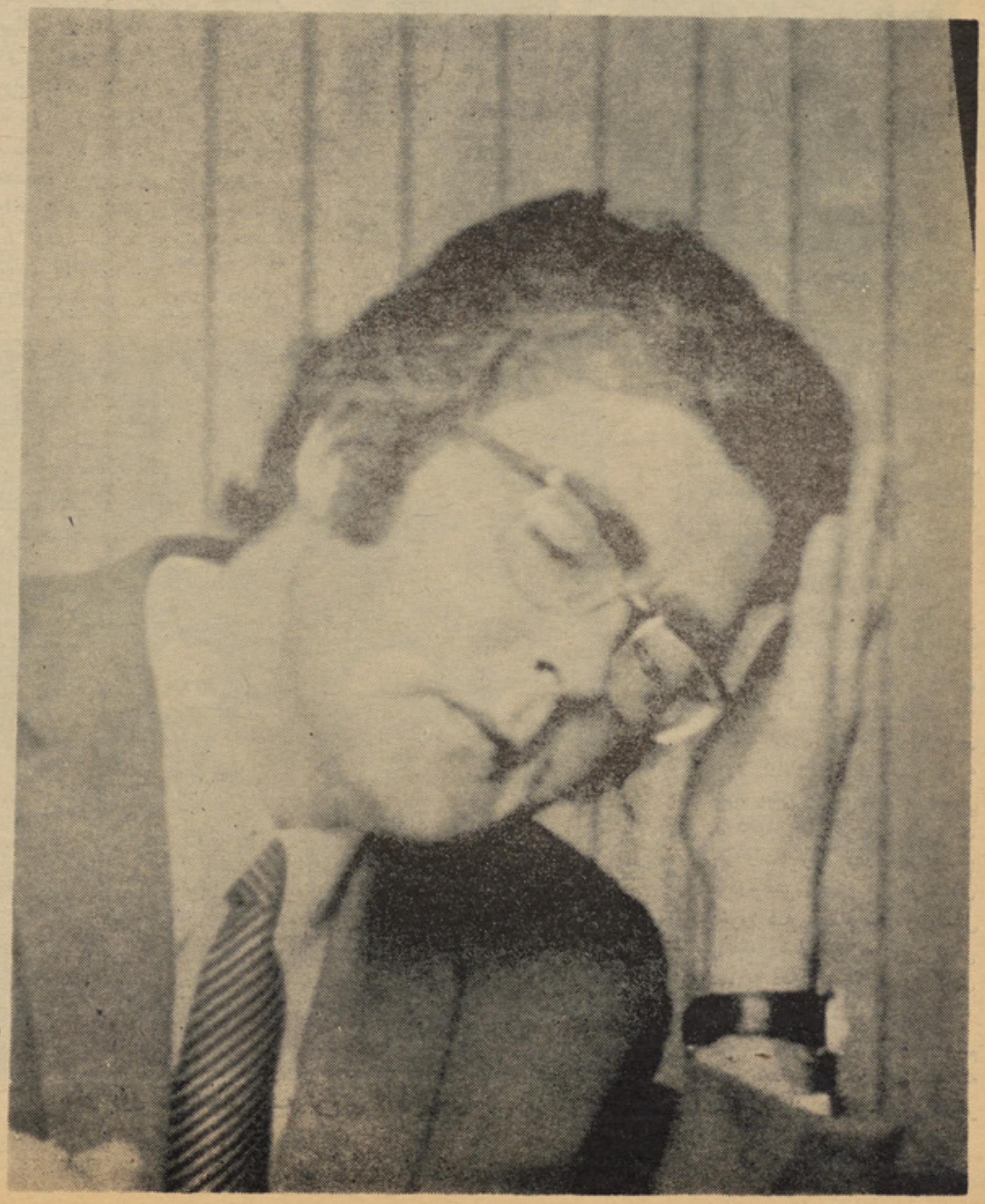

ارولد ایملا پس از صدور حکم درحالی دیده میشودکه اعصابش خرد شده است .

ارولد ایملا به‌جرم دسیسه کاری و قتل‌دوزن محکوم‌به حبس ابدگردید. امااومدعیست که‌دستش بخون کسی آغشته نشده است.

دوتنه ، دوپای ودوساق ازگودالی پیداشد

میز یک قاضی

خود اعتراف کنند وبه بها نه های مختلف تجدید نظر بر فیصله های قبلی را سالها به عقب اندا ختند .صرف تحت فشار افکار عامه بود که متسل واین برگ و رباخ و ماریوتی از زندان رها شدند . حال آنکه در سابق همین ذهنیت عامه در محکو میت‌شان ذیدخل بود .

هر کشوری برای خود قوانین ومقرراتی دارد و بخصوص برای جلوگیری از اعمال زوردر موارد جزایی ، موانع قانونی وجود دارد ، اما فیصله محکمه درمورد آرولد ایملا به تائیدذهنیت عامه عادلانه پنداشته‌شد. ویرا بروهن هم بنام‌مردم ۱۱سال پیش از طرف یك محکمه جنایی مونشن به‌اتهام قتل‌داکتر اتوبراون وخدمهٔ منزل او بنام الفرید و گلورا به کمك یکنفر دگر بنام جان فایر-باخ به حبس ابد محکوم گردید اما عامه مردم اکنون مدتهاست که مسؤلیت این محکومیت رابدوش نمی‌کشند . در المان بسیار به ندرت واقع میشود که یك حکم محکمه مانند فیصله ایکه در حصه ویرا بروهن صادرشده پایمال شده باشد. ویرا بروهن اکنون ٦٢ ساله شده وهنوز هم به انتظار تجدید نظر محکمه بر قضیه خود در زندان ابخاخ نشسته است .

از زمان صدور حکم وابلاغ محکومیت او صد ها خبر نگار با نوشتن مطالب بیشمار انگشتان خود را خونین سا ختند .در اخیر سال گذشته هشتمین در خواست تجد ید نظر بر موضوع وی‌از طرف محکمه ردگردید گرچه‌طبیب محکمه پروفیسرمالاخ ثابت‌کرده‌که تاریخ مرگ قربانیان حادثه با تاریخی که محکمه در دوسیه مربوط قید کرده مطابقت نمی کند .به تعداد ۳۰۰ تن از وکلای مدافع ازوزارت عدلیه باویرباقیداینکه هرگاه تردیدی در صحت حکم‌وجود داشته باشد برای‌ویرا بروهن طلب استرحام کردند .

چنانچه یك تن از رؤسای متقاعد مجلس سنای جمهوریت فدرال المان درد یوان‌عالی قضایی کار لزرو هه فورم ونشان وظیفه را فراموش کرده به حمایت از ویرا بروهن در بارستول در نشریه هفتگی .

قضا مضمونی نوشت .موضوع تحلیل او را دفاع از بروهن علیه ادعای یگانه‌قاضی جمهوری بنام داکتر هاینریش یاگوش احتوا میکرد ،اوچنین نوشت :

یك شاعر هیچگاه طبیعت را آنچنا ن آزدانه توصیف نکرده که یك حقوقدان به تعریف حقیقت پردا خته است »

وقتی قضات از لحاظ نارسایی استعدا وعدم‌امکانات پسیکولوژ ، درکشف‌حقیقت‌عاجز میمانند آنگاه قدرت باور داشتن واعتقا د بر موضو عات‌در کشف حقایق به آنهاکمك میشود قضات ضعیف در نهایت صرف از تعریف اصلی حقوقی اثبات از طرق صلاحیت استفاده میکنند .

آیا قضات اصلا اجازه دارند در صورت داشتن شك وتردید حکمی صادر کنند !

البته اجازه دارند در صورتیکه شك و تردید آنها غیر عقلانی جلوه نماید .

اما تفریق شك وتردید عقلانی با غیر عقلانی‌را چگونه میتوان تعریف کرد؟ودر یك قضیه خالص متکی برقیاس وشهادت اینها دارای چه مفاهیمی میباشند ؟گاهی اتفاقا ت موازی هم در مورد دو شخص یادو حادثه حادث میشود بطور مثال در قضیه ایملا که اکنون در لوبك جریان دارد ومسا لهٔ ویرا بروهن که ۱۰ سال پیش در مونشن اتفاق افتاد .

قیاس از روی روا نشناسی ز مینه اصدار حکم را فراهم میسا زد .

ضرب المثلی داریم که میگوید :

هیچ بشری خالی از سهو وخطا نیست اما تمام سهو ها وضعفهای که ویرابروهن داشت ومرتکب آن شد به قیمت سر مقبولش تمام شد او به صفت «زن نحس» در برابر محکمه ظاهر شد در اذهان عامه به صفت زنی که حساب روابط گناه آلود عشقی خود را پس میدهد معرفی گردید این توجیهات همه «قیاسهای روانشناسی» بود که زمینه محکومیت او را فراهم ساخت .از روی تحقیقاتی که بعمل آمده بود ،چنین استنباط میشد که تا زما ن باز داشتش این زن با تعداد فراوانی از مردان روابطی داشته و

بقیه درصفحه٦١

علت محکومیت ویرابروهن به حبس ابد الفریدو گلورا بودکه تحقیقات پولیس‌وفیصلهٔ بنام یوهان فرباخ مجرم شناخت .

کشته شدن داکتر اتوبراون و خدمه اش محکمه بروهن رابه د ستیاری یك‌نفر دگر

زړه د بدن ریږدیدونکی ټوټه

څرنګه کولای شو چه دزړه د ناروغیو مخنیوی وکړواو ژوندی پاتې شو ؟

نن ورځ په طب کښې دڅیړونکو څانګوله ډیرو فعالو برخوڅخه یوه هم دزړه اوشرائینو دناروغیو برخه ده.

له دی کبله چه ځینی نا روغی لکه روماتیزم تبه او دیفتری چه دواړه دزړه دنیمګړ تیا څخه د پیدا شوی کمزوری او مړینی سبب کیږی کمی شویدی داده ډاکتران او څیړ و نکی ورځ په ورځ دزړه دکرونر اود و ینو دفشار سره زیاته علا قه ښیی .

دایوه ډیره طبیعی خبره ده خکه چه همدا اوس او س دامریکی په متحده ایالاتو کښې دمړ ینی لو ی عامل دزړه او شرا ئینو نا روغی ده چه په سلو کښې ٥٤ په هغه هیوا د کښې دتلفا تو سبب دی دزړه ا و شرائینو دتلفا تو لو یه انـدا ز ه دزړه دکرو نر له نا رو غی څخه ده چه دهغه په اثر هغه شر یا نو نه چه دزړه دتغذ یی دپاره وینه انتقا لوی، سخت او کلك کیږی. یو ازی په همدی وروستیو وختو کښې ؤ چه ډاکتران او طبی مقا مات دزړه دکرونر دناروغی په اهمیت و پو هید ل . دزړه دهغو نا رو غانو دتدا وی او دهغو دنا روغی دمخنیوی لا ر چه دزمانی په تیریدو سره په دغه ناروغی اخته کیږی، دهغو نا رو غا نو سره تو پیر لری چه په ناڅاپی ډ و ل او بی له کو می نښی دزړه دنا رو غی په اثر مری.

مو نږ په شیکا گو کښې د «هاو تورن» دبر ښنا په فا بریکه کښې دغه پرا بلم تر څیړ نی لا ندی ونیو په ۱۹۵۷ـ۸۸ کلو کښې مو له ٤٠ څخه تر ٥٥ کلنی پو ری ۱۹۸۹ تنه نا ر ینه تر څارنی لاندی و نیو دکار یګرانو دغه ډله هر کال ترکتنی لاندی نیول کیده اود هر یوه دروغتیا دڅرنګوالی په باره کښې رپو ټو نه تنظیم کیدل. په و رو ستیو و ختو کښې مو نږ دزړه دعوا ر ضو په اثر ددوی دمړ ینی احصا ئیه تر څیړ نی لاندی و نیو له په لسو کلو نو کښې له دوی څخه ٦٤ تنه دزړه دکرو نر دنارو غی له امله مړه شو ل.

دهغو لږه نیمائی برخه ۳۱ تنه دزړه دحملی څخه د ۱٥ دقیقو په اوږ د و کښې او په سلو کښې ۷۲(٤٦) تنو له جملی څخه وروسته په ۲٤ ساعته کښې مړه شول. دنورو طبی مقاماتو له خوا هم چه په دغه بر خه کښې څیړ نه کو له، ور ته رپو ټ و نه را رسیدلی دی.

ددغه ټکان ور کو و نکی حقیقت اهمیت هم څر ګند دی:

داسی یوه ناروغی چه په نا څا پی ډول پیدا کیږی او ناروغ او دهغه کورنی ته لږ و خت هم نه ور کو ی چه ډاکتر ته خبر ور کړی ددغی نارو غی سره دمبارزی یوا زنی لار دهغی مخنیوی دی .

کـو کسان د زړه د کرو نـردحملی په اثر دنا څاپی مړینی سره مخا مخ کیږی ؟ هاوتورن د بر ښنا پـه فابریکه کښې زمونږ څیړنه څرګندوی چه څر نګه معلو میدای شی چه کوم

که غواړی چه دزړه مومملو څخه دمخنیوی کړی وی، دغه سپارښتونه په نظر کښی ولری: دخپلووینو د فشار تداوی وکړی ، په وینه کښی دکلسترول اندازه کمه وساتی سګرټ مه څکوی، دخپل بدن دوزن له زیاتوالی څخه ځان وژغوری .

منظم ورزش وکړی په تیره بیازیات پلی وګرزی او له زیاتو جسمی اوعصبی فشارونو څخه ډډه وکړی.

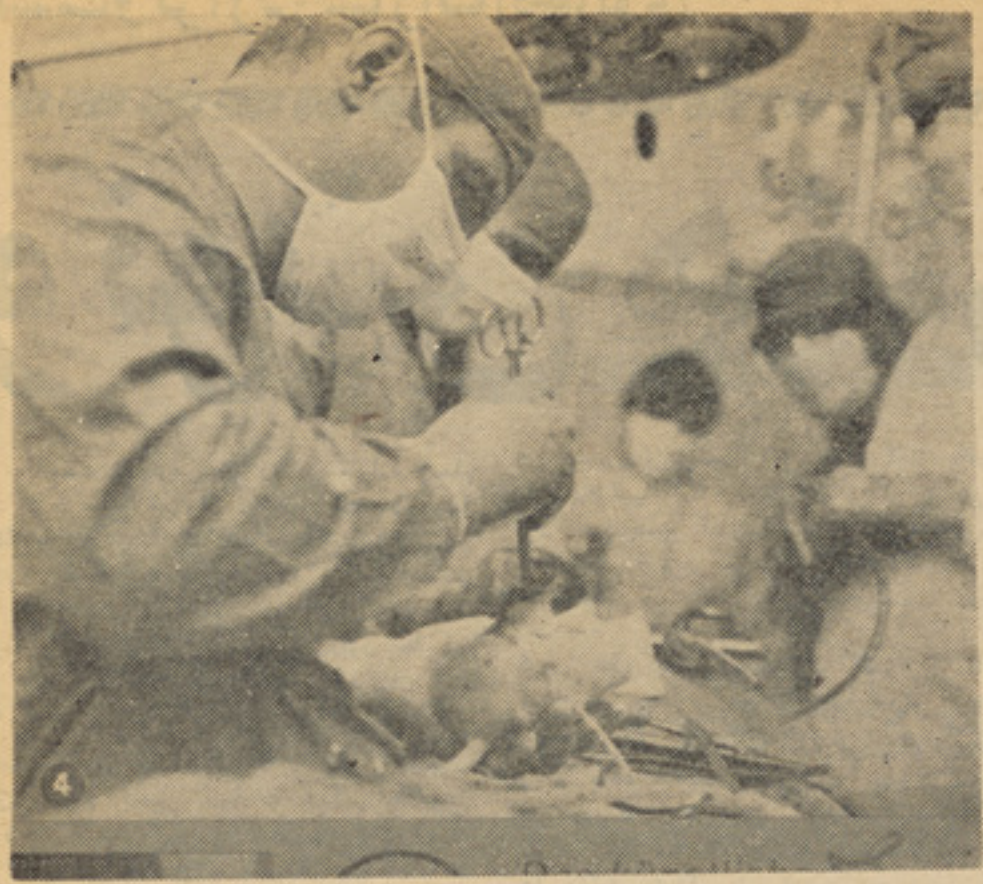

مصنوعی زړه له خپلی محوطی څخه ایستل شوی او د عملیا تو دپاره چمتو کیږی.

کسان ددغه خطر سره مخامخ دی . مونږ دی ته متو جه شوی یو هغه کسان چه دزړه په حمله اخته شویدی، په تیره بیا دا سی کسان دی چه په هغو کښی ددغو حالاتو څخه یو ه یا خو نښی لیدلی شوی وی :

دوینو فشار جګ، په و ینوکښی زیات کلسترول ـ په دخا نیا تـو اعتیاد. په دی ډول له هغو ۲۱ تنو څخه چه دزړه دحملی له شروع څخه د۱۵دقیقو په فاصله کښی مـړه شویدی او پخوا یی هیڅ ډول دز ړه نا رامی نه در لوده په سلو کښی۷٦ ډلی په پو ر تنیو حالاتو اخته و.

له هغو ۱۰ تنو څخه چه پـه همدغه و ضع مړه شـو یـدی ا و تحقیقاتو و ښود چه پخوا یی دزړه یو ډول ناروغی درلوده پـه سلـو کښی ۹۰ یی دپور تنیو حالاتو څخه په دوه یا زیاتو اخته ؤ ، یو شمیر تاکید کړیدی چه په تیره بیادسیګار سره اعتیاد به دنا څاپی مړ ینی سبب شی.

آیا دغه ډول ناڅاپی مـړ ینـی دورځی یا دشپی په ټا کلو و ختونو کښی پیښیږی؟ آیا دغسی وژونکی پیښی په مخصو صو ځا یو نوکښی منځ ته راځی؟ دهاو تو رن دبرښنا په فابریکه کښی زمونږ دځیړ نـو له مخی ددغو مړینو ۱۸ پیښی په کور کښی شویدی .پـه سلـو کښی٤۸ بی دزړه له کو می عا ر ضـی څخـه دزړه له حملی څخه ۱۵ دقیقی وروسته له منځه تللی دی او په سلـو کښی ۸۰یی چه له پخوا څخه یـی دز ړه نارامی در لود، په ۱۵ دقیقو کښـی مړه شو یدی او یـو لـږ شمـیر (یوازی په سلو کښی ۱۰بی له کومی پخوانی مشخصی عارضـی څـخه) له منځه تللی دی.

نور پا تی کسان تر بیلـو بیـلو او ضا عو او شرایـطو لانـدی لـه کور نه دباندی اود کار په محـیـط کښی مړه شویدی. څرنـګـه چـه څرګنده ده په کور کښی آزادی ا و آرامی اود کار او بدنی فشارو نـو څخه لیری والی به هیڅکله دزړه دحملی دپیښیدو مانع و نه ګر ځی. دغه راز داهم څرګنده ده چه زیاتره مړینه په شپه کښی او هغه و ختچه سړی په استراحت کښی تیر و ی دزړه دحملی په اثر پیښیږی.

ښایی دا سی نتیجه وا خیستله شی چه پخپل وخت زړه یوه الکتریکی آزمو ینه (الکترو کارد یو ګـرافی) و ښودلی شی چه آیا سړی دکرونر په حمله اخته ده او که نه؟ د هـغو نیما یی کسا نو په بر خه کښی چه بی دزړه دپخوانی ناروغی نه د زړه دحملی نه ۱۵ دقیقی ورو سته مړه شول، دکار دیو ګراف دستګاه ددوی دزړه په جریان کښی یوڅه اختلالونه ښودلی ؤ مګر په ضمن کښی څرګنده شوه چه ددوی دځلور و بر خو څخه دری برخی هم چه ددغی پیښی په اثر مړه شوی و، سره ددی چه د ز ړه دناروغی کومه سابقه یی نه درلوده په هماغه ډول اختلالـونو اختـه شوی و.

لږو ډیر لیدل شو یدی هغه سړی چه ناڅاپه مری، له مړ ینی څخه لږ وخت دمخه یی ډاکتر ته مرا جعـه

پاتی په ٦۰ مخ کښی

ونوس هشتم!

سیاحت (وینوس-۸) را در سیارهٔ بنام سنه اره صبح می‌توان به اقا مت در بین کتلهٔ جوشان مقایسه نمود .(وینوس-۸) در حدود یکسا عت در حرارت پنجصد سانتی

گراد وفشار یکصد اتموسفیر راپور جا لبی از سیاره مذکور تهیه نمود . ومیتوان گفت که اومس (دستگاه خود کار بین‌السیاره)

مشکل ترین آز مایشات را در بالای‌سیاره ونوس ودر مسیر سیارات دیگر متحمل گردیده است .

مدت سیا حت او مس چهار ماه بو ده وملیون ها کیلو متر راه را از طریق خالیگاه های کیهان وعالم‌افلاك جاییکه حتی مقاومت فلزات ازبین رفته وهزاران در هزار

میکروپول های مهلك وکشنده اشعه‌کیهانی در آن داخل شده ونفوذ میکند طی می نماید این عوامل در هر لحظه وثانیه اعضای‌حتی خیلی حساس وجود را تهدید میکنند .

سال یکهزارو نهصدو هفتادو دو یعنی وقتی که درآسمان بالای سیار ه وینوس شب‌پره بزرگ بابالهای از انرژی آفتاب ووزن‌اضافه

از چندین تن نمودار گردید ، آغاز یافت‌و باین ترتیب از ایستگاه پرواز جسمی‌به بزرگی پنجصد کیلو گرام ما نندیك کره‌که میتور ها را بزیر می پراند جدا شد .

سکون وآرامش جاودانه ووسعت دوراز

تصور خلای‌کیهانی درلحظات کمتر از ثانیه با طوفان ها وگرد باد های در ۲۰-۵۰ کیلو متر از بالای وینوس تغیراتی را بوجودمی آورند باباد هاییکه باسر عت پنجاه تاصد متر در ثانیه از پهلو می‌وزید یك فشارو تضیق خطر ناك مقاومت محیط گاز که ده ها مرتبه متراکم تر نسبت به زمین بود علاوه گردید .

اما سردی آمیخته با گرمی که قبلا رخ داده بود یك‌عملیهٔ دلچسبی را با مقایسه سوزانیدن حمام های هوایی نشان می دهد

ولیکن باید گفت که بدون از گرمای سوزانی که گویا تا فرود آمدن مخصوصاً در نصف قسمت روز سیاره واقع شده است

آنجا برای اولین بار در تاریخ برای پیاده شدن نیرو انتخاب شده بود آنطوریکه عادتا مشکلات آنها از سبب مجهول بودن افزون گردیده وحدس زدن در باره نیمه قسمت‌روز

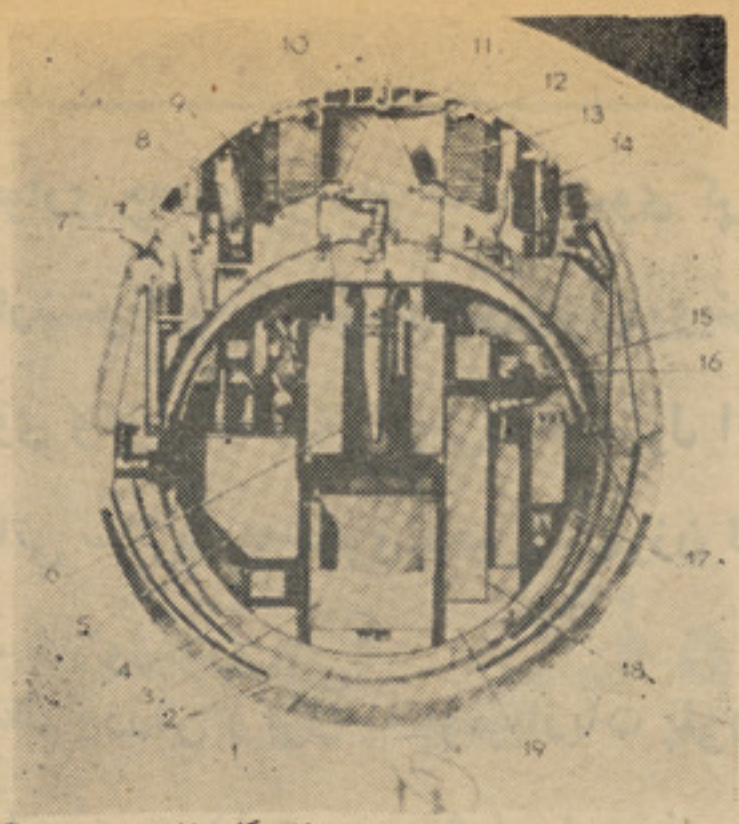

در مدخل کار خانه بصورت ناگهانی یك چیز غیر عادی نظر تانرا جلب میکند. گویا درینجا وینوس بوجود می آید .

کار خانه غرق در علفهای سبز بوده و دارای میدان تینس ویك باغ سیب است واینك چیزی را که ما انتظار دیدن آنرا داشتیم کاری برقی از گوشه غلطان غلطان یك جسم کروی نقره یی رنگرا که در یك پارچه پلاستیك جلادار پیچانیده شده برون

سکون وآرامش جاودانه ووسعت دوراز تصور خلای کیهانی درلحظات کمتر ازثانیه باطوفانها وگردبادهای در ۲۰-۵۰ کیلومتر از بالای وینوس تغییراتی رابوجود میآورند.

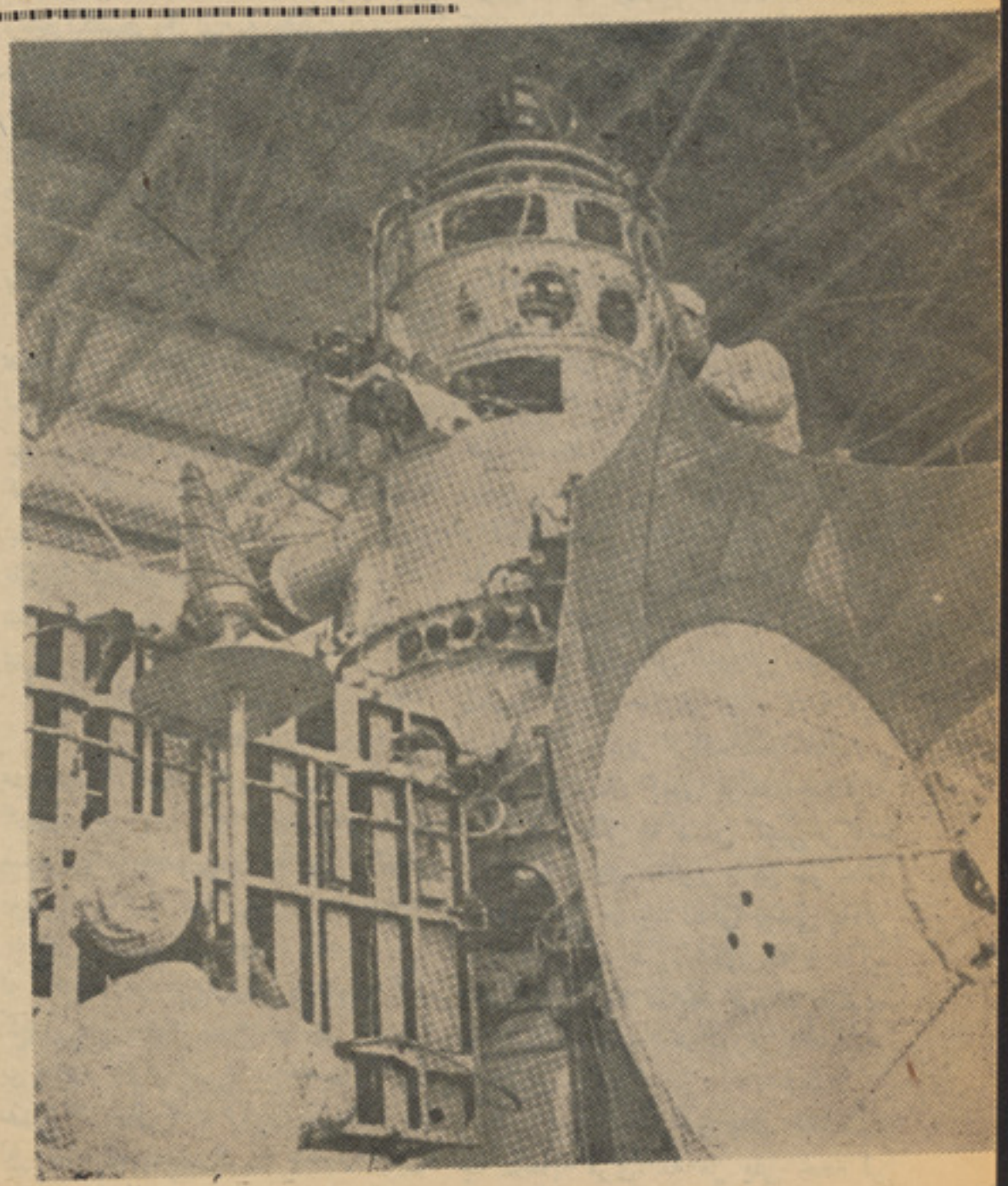

وینوس وحرارت غیر قابل تحمل حتی‌ابرها نیز از آن نجات یافته نمی تواند هر چند از برای آنها از سبب اتمو سفیر متراکم اتسیدی قسمت روز سیاره در نیمه تاریکی همیشگی فرو رفته است .

در اثر توقف ناخوش آیند در زمین‌داغ وسوزان یك تجربه دیگرنیز بوقوع پیوست که آن عبارت بود از طرف قسمت بالایی البته فرود آمدن و نشستن نظر به پیش

با آغاز مانور ، گاری بسوی هدف تمام بینی های قبلی سیستم ایرودینا میکی برك زدن وباز شدن پراشوت آرام بود وباوجود اهتما مات واحتیا طات لازم فرود آمدن‌در جای نا هموار و نا شناس بطور قابل‌ملاحظه هیجان روحی تولید نمود .

بالاخره باید گفت که تمام آز ما یشات انجام گرفته باستثنای آخرین و خطر ناك ترین آز مایش که در آینده خواهد بود مخصو صا در بالای وینو س که درجه حرارت وفشار به حد اعظمی بلند میرودهیچ کس پیش از پیش گفته نمی تواند که آیا این طور یك دستگاه بغرنج وپیچیده که با این مشقت مورد آز مایش قرارمی گیرد در آنجا کار کرد ه می تواند یانه؟

واینك اولین سیگنال از دستگاه کیهانی ستاره صبح از قسمت بالایی به زمین ثبت میگردد ،آیادرطرف چه‌مدتی بایداین‌آوازازدور بمابرسد یك‌دقیقه یا اضافه ازآن یك چیزی که واضح است اینست که گر مای مهلك وکشنده دیر یازود آنرا متوقف میسازد .

راپور تاژ از جهنم سوزان پنجاه دقیقه دوام نمود این راپور تاژرا وینوس هشت مخابره کرد لازم است علاوه شود که این اطلاعات را نه تنها بعد از نشستن فرستاد بلکه در وقت فرود آمدن نیز انجام نمود، معلو ماتیکه در ظر ف‌دو ساعت بدست آمد آنقدر زیاد بود که بالای آن برای مدت های زیاد تحقیقات شده میتواند یکسا عت‌ستاروی ماها وسالها کار دقیق‌هزاران متخصص وعالم زمین را در بر میگیرد .

می آورد . کسی آنرا نمی شناسد فکرمیکند که‌یك پوقانه را برای آزما یشی بیرون کشیده اند .

این جسم پوقانه مانند اصلا همان‌دستگاه قمر مصنوعی برای وینوس است که قبل‌از نشستن از مدار خود جدا شده ودر بالا ی ستاره صبح قرار میگیرد .

افزار وآلات دستگاه در جایکه مخصوص خود مانند اینکه بدور جهنم دور خورده باشد حرارت‌آن‌تا پنجصدرجه سانتیگرادوانقباض‌آن تا یکصد اتمو سفیر وبلند تر از آن می رسد ، روانه شده ویك هیجان شدید تولید میگردد هیچ احتمال حتی در تصادم بازمین سیاره وینوس وجود ندارد اما در لو له ایرودینا میکی طوفان هایی تولید میشود وجرقه های سریع گاز های هایدروجن تا پنجصد در جه سانتی گراد داغ میشود .

قوه شنوایی کمترشده وبدون اراده‌شروع به استجواب می نماییم وسوالات ذیل به حافظه ماخطور میکند که : چرا مخصو صا خود کره مصنو عی گویا درشکل کر و ی مقا ومت حرکت بشکل یك گلو له در اتمو- سفیر متکالف اضافه‌تر از اندازه‌که فکر میکنیم می باشد باین معنی که داغ شد ن آن‌ثمر بخش است . بلی‌اما نورایرودینا میکی موثر تر معلوم میشود علاوه از آن حرارت‌کشنده ومهلك در سینه‌کره مانندیکه در دیگر اجسام نیز تاثیر آن واضح است بیشتر توسعه می‌یابد بالاخره پوش کروی نسبت به دیگر اجسام متساوی الحجم آسانتر . می باشد مو جودیت فشار مفید را می توان اضافه تر نمود واین خاصیت حقیقا در قسمت وزن سنگینی و محدود یت ها در وزن آلات دستگاه کیهانی با ارزش است .

تاز مان پرواز امس (دستگاه‌اتو ماتیك بین‌السیاره) شوروی بسوی وینوس فکر میشدکه در سیارات معمایی فشار قسمت

بقیه‌درصفحه ۵۹

دزړه خبرې

سخی انتظار

د سپوږمۍ شپې

دامی غیږ ته له آسمانه سپوږمی راغله که لیلا په میو مسته موسکی راغله

همدا سپوږمۍ ـ هو همدغه سپوږمۍ چه څه موده مخکښی دامریکی کازمیکی پیلو ټانو پکښی را ښکته شول ،همدغه سپینه گلالی سپوږمۍ چه د ننی تخنیك له برکته تری ډیری، خاوری هم لاس ته راغلی اودهمدی ځمکی خلك دهغی پرسینه باندی گا مو نه کیښودل.

دا هماغه سپوږمۍ ده چه په ستاینه یی دشا عر قلم ستړی شو اود حسن په تو صیف یی دیوانونه ډ کدی په هره ژبه کښی دسپوږمۍ په باب فلکلوریك داستا نو نه شته په تیره بیا دمینانو خوږی ا و تر خی کیسی ددی سپینی ټیکلی څخه زیات او ریدل کیږی.

ریالیزم همیشه دآیډ یا لیزم ترشا حرکت کوی ،لومړی هرڅه دیوی مفکوری په څیر څر گند یږی بیا دطرحی ډگر ته وځی او په وروستۍ مر حله کښی دحقیقت په شکل ځان ښیی .

څومره چه سپوږمۍ په باب په لرغونی ادبیاتو کښی بحث شو ی هومره سیا نس پو ها نو پر ی ماغزه ندی خوړلی ، خو دلو مړی ډلی انگیزه وه چه ددو همی ډلی تجسس یی رابیدار کړ اودی ته یی وگما رل چه دسپوږ مۍ دڅرنگوالی حقیقت معلوم کړی او دادی تر او سه پوری دغه هلی ځلی روانی دی.

پدی وختو کښی چه بیا هم دسپوږمۍ رڼایی دشپی تپه تیاری یی په روښنایی بدله کړی نو زیات شمیر خلك ت رنا وخته پو ری حتی دسپوږمی تر لو یدو پوری دبا ندی گر ځی .په اوړی کښی دسپوږمۍ شپی خوځکه زیاتی خو ند وری دی چه په کو رونو کی دگر می دزیاتوالی له امله هر څوك غواړی چه څوشیبه په آزاده او معطره هوا کښی پلی وگرځی اود سپوږ می له رڼا یی څخه استفاده و کړی.

پښتنی نجونی دسپوږمۍ په شپو کښی دبام په سریا دکلادمخی په ارت میدان کښی سره را ټو لیږی خپلی پاولی داری دار یاوی را اخلی اوپه گډه سره سندری وایی ځینی میرمنی چه دسیل بین په صفت دپیغلو دسندرو اوریدلوته راځی نو کله کله دپیغلتوب په یاد کوښښ کوی چه دوی هم ور سره گډون وکړی ا و د سندرو په سر تاوو لو کښی ورسره برخه واخلی مگر لاسو نه خو هرو مرو دسرو تال په مطابق ټکو ی. ځوانان دکلی په مخکی په مختلفو

لوبو لکه خو سی، خیز وهل،ځغاسته اودا سی نور اخته وی مگر کله چه ډیر ستړی شی نو سره کښینی اود ستومانی دویستلو په ترڅ کښی سره کیسی وا یی اکثره دغه کیسی دپخوانیو قهر مانانو او فلکلو ریکو داستا نونو څخه عبا رت دی لکه

مو من خان او شیرینو ، آدم خان او درخانی، یوسف خان او شیر با نو، او داسی نور پدی ترڅ کښی کله کله (ناره) نیمکی اولنډ ی هم په لوړ آواز وایی چه واقعا ډیره دلچسپه ده. په زیات شمیر خلك دواده،کوژ دی اود خو ښی داسی نو رمرا سم دسپوژمۍ په شپو کښی اجرا کوی ځکه چه هره خوا رڼا یی وی دڅراغ لپاره چندان زیاته اړتیا نه لیدل کیږی .

سپوږ میه تا ته می سلام دی
زما جانان به تاته ډیرکتلی وینه
دلته له ورایه معلو میږی چه
سپوږمۍ دمینو په راز خبره ښکاری
او پوهیږی چه دی دهر چاخوښیږی
گوندی چه دیا ردلیدلو په یاد خپله
تنده دسپوږمۍ په لید لو سر ه
ماتوی.

نو کله کله دسپوږمی رڼا یی در سوا یی ویره هم را منځ ته کوی نوځکه ور ته په عا جز ی سره آرزو کوی چه :

سپوږمۍ سلام به در ته وکړم

جانان می مه رسوا کوه ماته راځینه
اود رسوا مینی له ډاره مین دزړه
په ژبه له سپوږمۍ نه خواهش کوی
چه ددومینو ترمنځ نورو خلکو ته بلگی
مه رسوه، تا سی ددی بیچار گی ته
خو گوری چه:

سپوږمۍ دخدای روی می درو ری
ددوو مینو تر منځ مه وړه مشا لو نه
مگر کله هم زړه وره او شجا عه
پښتنه دچاداحسان بار نه منی نو د
غیرت احساس یی سپوږمۍ ته داسی
ځواب ور کوی:
سپوږمۍ پر مادی چه احسان دی ؟

دکو گی غله یم دبلی په سیورځمه
په گوښه ډول یوازینی ژو ند ی
بی خونده او بی مزی وی ، مو نږ
دخپلو خورا لر غونی عنعنو ی
دساتیرو په رڼا کښی دټولنیز و
ژوند له خونده څخه بر خوردار ه یو
دعصر دغه ایجاب ز مونږ دخلکو
لپاره ډیره وړاندی سابقه لری خوکله
ناکله چه دناز له رو یه او یا خو
دمینی داز میښت په خاطر یومین
له خپلی ملگری څخه مرور شانتی وی
نو ملگری ته یی نه دسپوږمۍ رڼا یی
خوند ور کوی اونه دژوند نور لذایذ
صرف غواړی چه په هر رنگه و ی
خپل ملگری پخلاکاندی ،و روسته
له ډیری زاری له ځانه سره وایی،

سپوږمۍ په مینځ دآسمان راغله
زه خواره ناسته مرورپخلا کومه

او داهم دسپینی سپوږمۍ په خاطر څو دزړه آهونه اود ژ و رو احسا ساتو تر جمانی .

سپوږمۍ پر غره راپو رته کیږه
چه مسافر په سیندگډیږی غرق بشینه
سپوږ میه سره و هه را خیژه

جانان دگلو لو کوی گوتی ریبینه
سپینی سپو ږ می کی خولگی راکه
په ترږ موکی دی نتکی خولی ته راځینه
سپینی سپوږمۍ کی خولگی را کز
درته پرتی سپینی سینی په لوړ بامونه
آسمانه پاس سپوږمۍ ته وایه

ناوخته خیژه چه زه موړ په دیدن شمه
سپوږ میه تاوکړه سیلو نه
درته پرتی دی سینی خولی تورور بلونه
«تر بلی گڼی پوری خدای پامان»

بخوانید و باور کنید

تیلفون های بی سیم هم به میدان آمد

یك تیلفون دستی بی سیم سیار که ۲۸اونس وزن دارد از طرف مؤسسه «موتو ر لامورد »آزمایش قرار گرفته است .این آله‌که بنام «داینه تی اسی‌سمی» یاد می گردد یك‌ترانسمیتر آخذه برقی است که‌روی فریکوس اف ،ام در گوشهٔ بالائی طیف ، عملیات مینماید .

این طریقه به یك سیستم کمپیو تردارمغلق کار میدهد وتیلفون کننده را مؤفق میسازدکه درروی‌سرك ویا وسایل نقلیه محرك نمبر مربوطه منزل ویا اداره مورد نظر را دایل نماید ،رادیو تیلفون زیگنال هارابه نمره های رادیو ترا نسمیتره در جا های

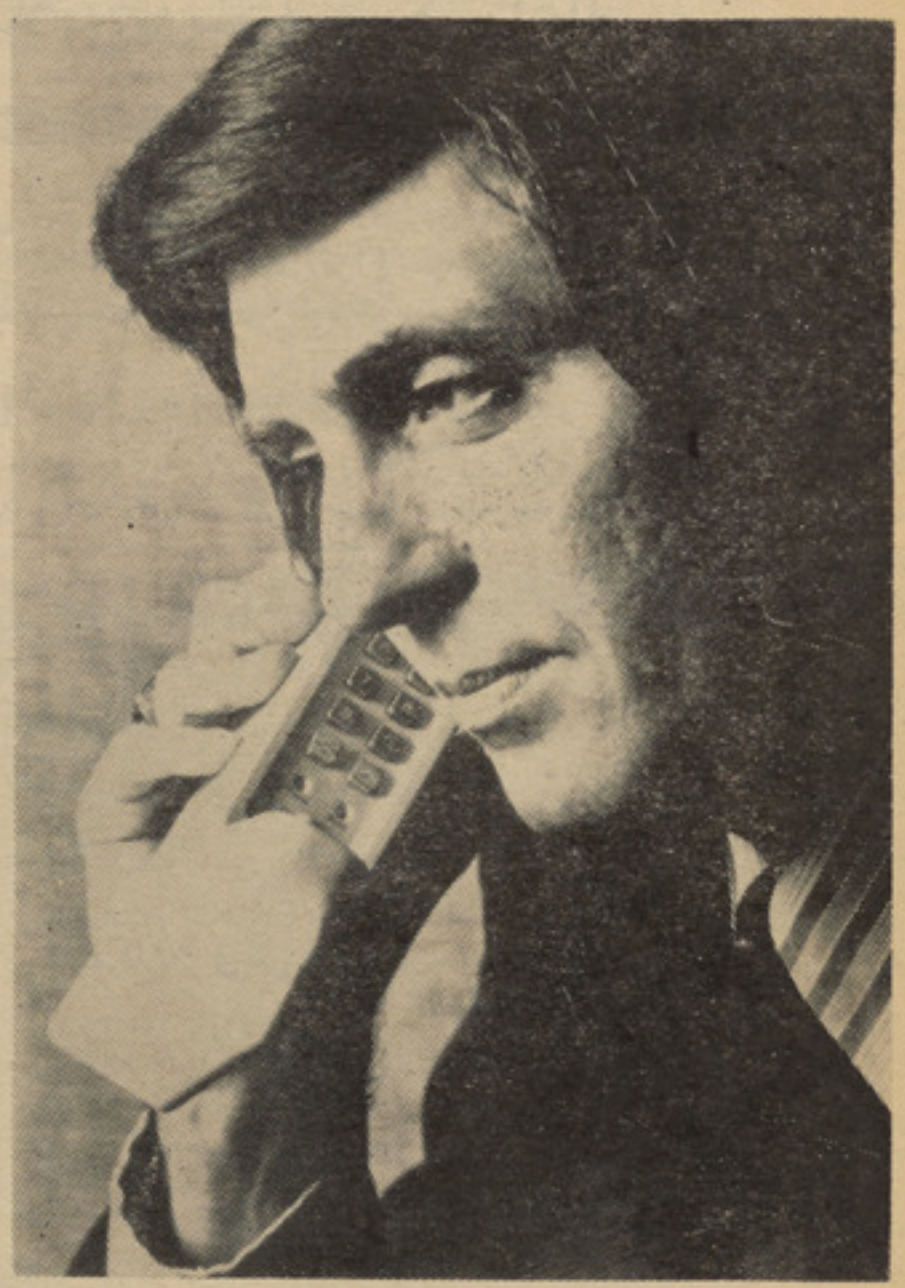

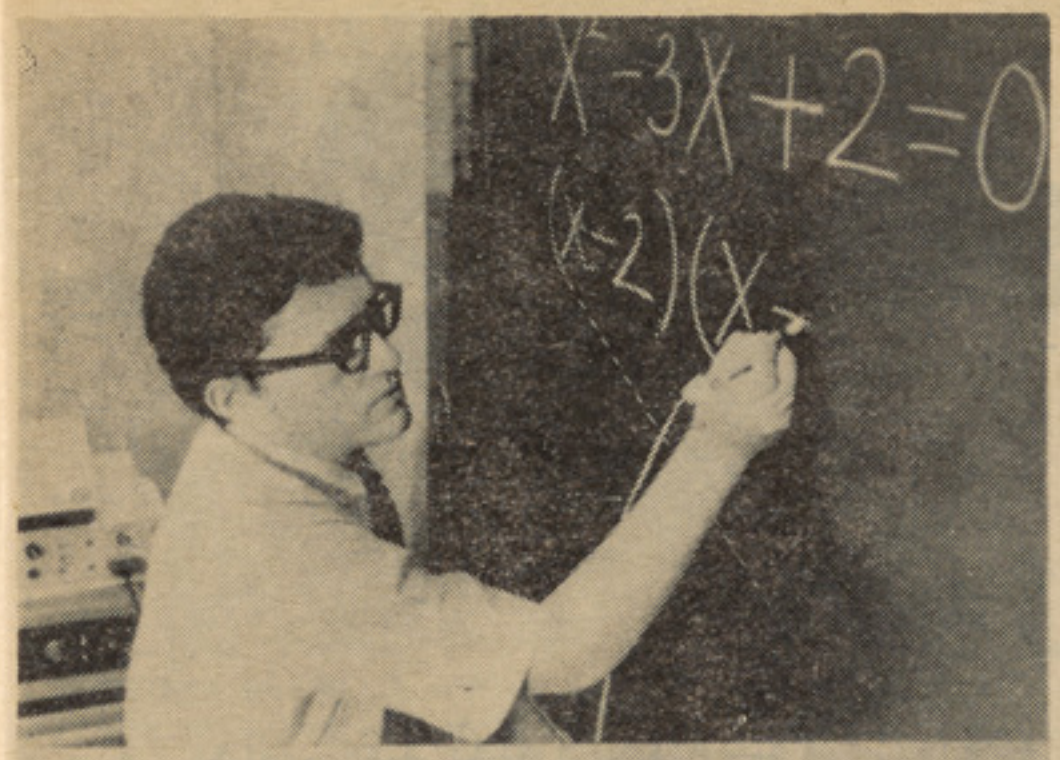

سترا تیژیکی نصب شده مخابر ،نموده ودستگاه اخذه‌که‌توسط کمپیوتر مرکزی‌کنترول میگردد نمبر را به سیستم کار تیلفو ن‌های عادی منتقل میسازد .مخابره های تیلفو ن های سنتا ندرد هم به این تیلفون هـــای دستی صورت گرفته میتواند .

مارتین کـوپر مـدیر اجـرائیه موتور لا گفت :تیلفون های‌جدید «سیستم های‌تیلفون های فعلی را حذف مینماید ،تمام معلومات‌از قبیل دایل نمودن ـوقطع کردن لین روی امواج صورت میگیرد .توسط استعمال چندسرکت‌مکمل آلات وایراز عین‌کاری را انـجام میدهد که‌با هزاران پارچه سیستم تیلفون‌های فعلی صورت میگیرد .

این کمپنی در نظر دارد تا در ساحـــه‌نیویارك کار ا ین تیـلفون هـا را بصورت امتحانی آغاز نماید که در سال ۱۹۷٦ بکارانداخته میشود .

فاضله به‌مواد سوخت تبدیل میشود

لابرا توار های اتحادیه «کار باید تری تون» طریقه‌ای را انکشاف دادندکـه توسط آن مواد فاضله به مقاد یر بزرگ گـــاز سوخت در صنایع مبدل میگردد ازاین طریقه روزانه درحدود ٥تن‌گاز تولید گردیده واز یك سال‌به اینطرف تحت‌امتحان میباشد .ظرفیت تولیدی‌مکمل‌آن درمرکز کمپنی‌درورجینیای‌غربی در نظر است .

انکشاف این طریقه از یکطرف مقدارکمی از مواد فاضله را از بین برده واز جا نب دیگر همان مقدار موادفاضله پنج چندانرژی تولید مینماید .

پنجاه حصهٔمواد فاضله خالص‌بیك حصه مواد سوخت مورد ضرورت تبدیل میگردد . بحیث یك عمل تصفیه محیط همه موادفاضله را که بنارواالی جمع آوری مینماید از قبیل کثافات ـکاغذـچوب ـ رابرـ سامان فلزی شیشه ودیگر موا د سوخت در داخل کوره عمودی سوخته‌ا کسیجن مبدل میگردد .

کمپنی گفت :بقایای فاضله مخصو صاًاز مواد فـلزی وشیشه‌ای مقاومتی بـرای پـرـ کاری زمین ها ـاحداث سرك هاو اعمـار بعضی از منازل دارد حق الامتیاز تولید ی به بناغلی جان ای اندرسن که یك عضـو انکشافی لابرا توار های تری تون اسـت اهدا گردیده است .

تار جدید برای نساجی

یك پلان نمونوی تولیدی توسط الرك‌کار بوریشن آغاز گردیده که‌به اساس آن‌اولین پارچه عمده نساجی در ظرف ۲۵ سال بـــه دست آمده است .این پارچه توسط داکتر کارل‌ای بارنز آمربورد دستگاه بنام«تاجمیر» مسمی شده است .

داکتر بارنز گفت :این پارچه از یك ماده کاملا جدید بوده که پلی را بین انســاح طبیعی ومصنوعی اعمار نموده وبه خریداری امتیاز استفاده ازهر دورا میدهد .

تاجمیر که از امتزاج پترو شیمی بدست آمده گفته شده که‌بر خلاف نیلون هـــای مروجی است .مواد نساجی که از آن ساخته میشود در لباس های مردانه وزنانه پارچـه تولیدی آن‌طرف استفاده قرارگرفته میتواند یکی از امتیازات آن موجود یت مقدار زیاد جذب جریی است که‌یك حقیقت مهم استعمال را تشکیل میدهد .

معلوم گردیده است که جنسیـــت آن مخصو صاً طرف توجه‌شفاخانه هاوجاهائیکه تولید جرقه ، خطرناك است قـرار گـرفته است .

تخته دور افتاده؟

حروفـ نقشه وگراف های نوشته شده روی یك‌تخته سیاه توسط لین هـای تیلفون برای‌یك نمایش آنی چندین میل دورترمنتقل شده میتواند .تخته دور افتاده که هنوز هم بحالت تجربوی قرار دارد روزی بـــرا ی کنفرانس های تیلفونی متحرك جهت انتقال آواز واشکال معلوماتی به‌دفاتر ، اتاق های کنفرانس ها صنف وسالون های بیـانا ت استفاده شده میتواند .

پنج انجنیر لابرا توار های تیلفون بـــل درهرمدل حـق الامتیاز ایـن سیستم تیلی رایتنگ رابدست دارنداین سیستم‌بدین طریق کار میدهد .یك رهنمای موقعیت کوچك به آله تحریر از قبیل «پنسل ـخود رنگ ـ تباشیر ویا شاخص» وصل گردیده وتما م حرکات روی صفحه نوشته شده را تعقیب مینماید در انجام دیگر لین تیلفون ایـــن معلومات توسط اشعه لیزر روی یـك فلـم فوتو نتیف خود کار تولید گردیده وآن همه معلومات بصورت اتومات روی پرده مـورد نظر منتقل میگردد .فلم های ریکارد شد ه برای استعمال در آینده حفظ شده میتواند.

وجدی

په ځان حاکم ولس

جمهوریت زمونږ ولسی لاروته مدرنه بڼه ورکوی او زمونږ ولسی قوانین به دجمهوریت له دوام او استحکام سره مرسته وکړی

د وجدی په قلم

ښایی جمهوریت په مختلفو ډولونو تعریف شی او بیلی بیلی معنی گانی ور څخه واخستلی شی مگر عمده مفهوم ئی ملی حاکمیت دی چه دیو ملت په افرادو کښې په ځان دحاکمیت لرلو روحیه پیاوړی کوی.

دافغان ولس تاریخ او کلتور دا حقیقت ثابت کړی دی چه دغه لرغونی تاریخی ټولنه سره ددی چه ډول ډول سلطنتونه او سلطی ئی لیدلی دی خپل هغه خصوصیات دلاسه نه دی ورکړی چه په افرادو کښې ئی په ځان دحاکمیت لرلو خوی او اخلاق پیاوړی کړی دی.

دپاچا هانو فتو حات او دهغوی دسلطی ژور والی او پراختیا په هیڅ وجه دکلتوری تها جمو نو په اندازه دیو ولس په اخلاقو او اجتماعی دساتیرو کښې ژوری اغیزی نه لری.

دافغا نانو ددغی تاریخی سیمی په سینه کښې دتاریخ په بیلو، بیلو دوروکښې یوازی دطو فانی پیښو او حوادثو څپی نه دی تیری شوی بلکه زمونږ دی لر غو نی سیمی او ټولنی ډیر څه دبیلو، بیلو کلتورونو دتلاقی او یوله بل سره دآشنا کیدو اوله یوبل سره دمزج کیدو دنقطی او تاټوبی حیثیت غوره کړی دی.

خو په هر ډول متموجو حا لاتو کښې زمونږ لر غونی اولس خپل هغه مهم خصو صیات دلاسه نه دی ورکړی چه په حقیقی معنی کی ئی زمونږ دټولنی دملی نظم او دسپلین دساتنی سره مرسته کړ یده.

هغه څه چه دولسی نظم او دسپلین سره یی ډیره مرسته کړیده هغه ولسی قوانین او مقر رات دی چه د ولسی طرزتفکر سره سم یی دپښتنو په یوه داسی ټولنه کښې عدالت او امنیت ساتلی دی چه دحاکم اوقاضی په څیر پکښې څوك درسمی خوکیو اورتبوخاوندان نه دی اوالبته په دی باب په تیره یوه څیړنه کښې په تفصیل سره خبری شوی دی.

دافغانانو داسی یو خصلت د ستاینی وړدی چه دنویو گټورولارو چارو دمنلو په وخت کښې خپل پخوانی گټور ممیزات دلاسه نه ورکوی - دتاریخ په استناد کله چه په افغا نستان کښې داسلام وړانگی خپریدلی، افغا نان داسلام دمقدس دین منلو ته حاضر شول مگراراده یی نه در لوده چه دعربو هغسی کلتوری تسلط ومنی چه ددوی خاص قو می ممیزات او خویونه چه افغا نانو ته یی خاص قومی امتیازات ښښل ،له لاسه ور کړی .

ویل کیږی کله چه داسلام مبلغین دلومړی ځل دپاره افغانستان ته راغلل نو زمونږ مشرانو ورسره په قومی جر گو کښې فیصله وکړه چه دوی به دافغانانو هغه ملی خصوصیات چه دپیړیو، پیړیو په اوږده موده کښې یی په دغه لر غونی ټولنه کښې عدالت چلو لی اوامنیت یی تامین کړی دی، له منځه نه وړی.

دافغانانو دفلکلور ی آثا رو په جمله کښې ډیر داسی متلو نه شته چه داسلام او پښتو نولی تر منځه په رابطه رڼا اچوی.

خو کاله دمخه په یو کلی کښې دیوی کونډی ښځی په باره کښې چه په خپله خوښه اودکلی دخو ښی نه پر ته یی دبل کلی په یو سړی غږ کړی وو، یوه لانجه راپیدا شوه - دا ښځه اتفا قا دیوی مذهبی کورنۍ کونډه وه ، ددی کو رنۍ افرادو په ولس کښې ډیرځله دا تبلیغ کړی وو چه هره کو نډه دخپل نفس وکیله ده او داشرعا کولی شی چه پخپله خوښه خان ته بل میړه وټاکی، خو کله چه داسی یوه پیښه ددوی په کور کښې پیدا شوه نو شر عا یی خوښه وه چه ښځه هغه چاته ور کړی شی چه دی ورباندی غږ کړی وه، مگر (پښتو) غوښتل چه دکورنۍ ددروازی درناوی و شی بالاخره ترهغه وخته چه ددی کو رنۍ پښتو په ځای نشوه شرعی حکم په ځای نشو .

لکه چه په یو بل مضمون کښې ویل شو ی دی چه په ټو ل آزاد پښتو نستان کښې چه رسمی محکمی پکښې نشته ، خلك خپلی ټولی قضیی دخپل ولسی قانون له مخی چه د (پښتو) د (پښتانه دلاری) (نرخ) تیږه-،تړه اوپه نورو نومونو یادیږی فیصله کوی .

که چیری دپښتنو مرکی اوجرگی یوه قضیه دخپلو ملی دسا تیرو له مخی فیصله نشی کړی بیا نو وروسته قضیه دملایانو غو نډی ته چه قامی مشران هم پکښې گډ ون ولری ، وړاندی کیږی. همدا رنگه په هغو سیموکښې هم چه ولسوالان اوقاضیان لری ، کله کله ډیری کړکیچنی ،لانجی قضایاوودژر حل کیدو دپاره دولسی تعاملاتوفیصلی ته سپارلی کیږی .

دافغانانو ولسی قوانین او ددوی په خاصه اصطلاح د(پښتو) او (پښتونولی) له لاری یوازی دافرادو تر منځ روابط نه بلکه دافرادو اوټولنی ترمنځ هم روابط تنظیموی چه په دی برخه کښې یی هم ور څخه نه هیریدونکی تاریخی کار نامی پاتی شوی دی.

دافغانستان د۱۹ پیړۍ په تاریخ کښې د (۱۸٤۲) کال پیښه یوازی دافغان او انگلیس دلو مړی جگړی اوپه دی جگړه کښې برتانوی استعمار ته دافغانانو دلو مړنی سختی ضربی له امله اهمیت نه لری بلکه ډیر زیات اهمیت یی دادی چه په ډیرو سختو بحرانی حالاتو کی افغانانو دخپلو غوره ا جتما عی دساتیرو له مخی خپله ملی اراده په ښه توگه تنظیم کړه ،په دی معنی چه استعمار دوخت دپا چا موجودیت ختم کړی وو دولت وجود نه درلود خو افغا نان دخپل ملی تنظیم په برکت په دغسی یو حالت کښې سره یو موټی پاتی شول او ددښمن په مقابل کښې قوی سوك ور څخه جوړ شوی وو ،همدغسی یوه پیښه دافغان او انگلیس په دوهمه جگړه کښې چه دامیر محمد یعقوب خان دولت سقوط کړی وو ،بیا تکرار شوه اوبیا افغانانو دخپل ملی تنظیم په بر کت استعماری طاقت ته ماتی ورکړه.

زمونږ زمانی ته ددی ډیری نژدی پیړۍ دادوه عمده پیښی څر گندوی چه افغانان دتاریخ په هغه مرحله کښې چه جمهوری نظامونه پکښې دگو تو په شمیر وو دجمهوری نظام دمننی دپاره خپل مهم استعداد اثبات ته رسولی دی.

جمهوری نظام دخلکو له خوا د خلکو دپاره د حکو مت ډیره غوره سیستم دی اوپه څنگ کښې یی دخلکو په اراده دخلکو دچارودتنظیم لاری چاری دافغا نانو په تاریخ کی او کلتور کی ژوری رابطی لری له همدغه امله داسی یوه زړه نظریه عملارد شو له چه ویل کیدل به، په افغا نستان کښې جمهوریت منځ ته نشی راتلی .

زمونږ یقین دی چه دجمهوریت په راتلو سره به زمونږ (ولسی لاری) دمدرنو ملی قوانینو ښه غوره کړی اوزمونږ ولسی قوانین به دجمهوریت ددوام او استحکام سره زیاته مرسته وکړی.

روزنه ای بسوی تاریکیها

یاد داشت از: لیلا ـ تنظیم‌از: دیده بان

در اتاق نیمه باز است ،بیصدا وارد میشوم پدرم روی بستر ش دراز کشیده است وچشمانش بی حرکت به‌سقف‌دوخته شده است ، ناگهان دلم فرو میریزد . می دو م وخودم را رویش می اندازم . هیچ حرکتی نمی کند واحساس میکنم قلبش هیچ ضربان ندارد ،بغض گلویم را بسته است، خفه‌ونامفهوم صدا میزنم :

ـ پدر ! پدر !

بدن لخته‌شده پدرم همچنان بی حرکت است .

بغضم میترکد وفریاد میزنم :

عمه ! تره بخدا زودبیا !

صدایم از در نیمه باز به گو ش عمه میرسد واو شتابزده خودش را به پدر م‌میرساند ،نگاهی‌بصور تش می اندازد ، بعد نبضش‌را می‌گیردو آنوقت دستی به‌موهایم میکشد ومی گوید:

ـگریه هیچ دردی را دوا نمیکند بهتر است راحتش بگذاری .

ازاین حرف دلم فرو میریزدوعمه با فشار مرا از پدرم دور می کند وتگاهی به‌صورت خواهرم می‌اندازد که‌اشك دانه‌دانه روی‌گونه‌هایش‌می غلتد ،بااشاره بمن‌میفهماند که ا و را از اتاق بیرون ببرم من اراده‌ندارم وهر چه عمه میگوید انجام میدهم وقتی دو باره به‌اتاق برمیگردم، می بینم عمه ،پارچه سفید رنگی راروی پدرم انداخته است وسعی می کند بدنش را باآن پارچه بپوشاند .

زانوانم سست میشود وچشما نم سیاهی میرود دستم را بد یوا ر تکیه میدهم که روی زمین‌نیفتم‌ـاما اینکار فایده ندارد ـمن روی ز مین می افتم وتاریکی وسیاهی یکباره‌جلو چشمانم پرده میکشد .

۸ ـاسد .....

دو هفته از مرگ پدرم گذشته است دراین دو هفته من‌خودم را گم‌کرده‌ام وقتی حرف‌میزنم ،وقتی راه میروم اختیار واراده از خود ندارم‌فقط عمه است که برخود مسلط است و هر کاری را بوقت‌ومو قعش انجام می دهد خواهرم روزش را با گریه آغاز می کند وقتی‌هم به‌خواب هم میرو د با گریه بخواب میرود .

هفتهٔ اول مرگ پدرم خانهٔ ماپر بود از آدمهای رنگ برنگ ،و همین آدمها بودند که‌حرف میزدند ،گریه می‌کردند وبرای من‌وخواهرم‌دلسوزی می‌کردند .

وقتی هفتمین‌روز مرگ‌پدرم به پایان رسید . خانهٔما ناگهانی خالی شد وما تنها شدیم ،من وعمه و خواهرم ، خانهٔما بقدری‌ساکت‌وآرام بود که انگار کسی درآن نفس نمی کشد .

ظهر روز هشتم بودکه زنگ در خانهٔ ما صدا کرد ،عمه چست و چالاك بطرف دررفت ومدتی بعد تر گشت ،وقتی وارد اتاق شد،گوشهٔ چادر خودرا بادزد وگفت :

ـاین مرد خجالت نمیکشد .

بابیحالی پرسیدم :

ـکی ؟

ـ جواد .

نام جواد لرزه به تنم اندا خت وباعجله پرسیدم :

ـجوادآمده بود ؟

عمه با بی اعتنائی بینی اش را چین انداخت وگفت:

ـخودش نی، نماینده اش .

ـبه‌خاطر پول ؟

بلی : به‌خاطر پول .

اینبار جدا اخطار داد که‌اگر.... حرفش رابریدم وگفتم :

ـ خواهش‌میکنم عمه لازم‌نیست اخطار او راتکرار کنی .

صدایم میلرزید وعقده در گلو یم پیچیده بود ،مستاصل ودر ما نده شده بودم ،بااینکه میدیدم عمه پیشانیش را ترش کرده است ، التماس آمیز پرسیدم :

ـعمه ! ماچه میتوانیم بکنیم،اگر خانه از دست مابرود ...

ـخانه نمیرود ،یعنی تو نمی گذاری خانه از دست برود .

باتعجب همیشگی میپرسم :

ـ من ؟

واو بالحن قاطع میگوید :

ـبلی تو .

بعد از جایش بلند میشود ومی گوید :

ـحالا وقت این حرفها نیست ، بلند شوغذا را آماده کن، خوا هرت گرسنه شده است .

عمه حق دارد ،ساعت یك بعد از ظهر گذشته است ، خواهرم باید گرسنه شده باشد ـ بلند می‌شوم ومی روم بطرف آشپزخانه مقداری برنج وکمی‌هم قورمه کچالو ازشب مانده است گرم شان می‌کنم‌ومی آورم شان روی سفره ،عمه با ولع غذا میخورد ومن‌هیچ‌اشتهایی‌ندارم.

بعداز غذا عمه به‌من‌اشاره میکند که به‌اتاقش بروم هر وقت بخواهد حرف محرمانه بزند مرابه اتا قش دعوت میکند، این دیگر برای من عادت شده است .

نگاهی به‌خواهرم می اندازم او متوجه اشاره عمه نشده ا ست ،عمه جلو ومن از دنبالش وارد اتاق می شوم آه بلندی میکشد وروی‌دوشك می نشیند ،بعدازمن می خواهد پهلویش بنشینم ،من بی‌هیچ حرفی اطاعت میکنم او آهسته شرو ع به صحبت میکند :

لیلا !

ـبلی .

ـدرمورد خانه چه‌فکر میکنی ؟

با بیحوصلگی میگویم :

ـ نمیدانم عمه! نمیدانم .

خوانندگان عزیز قضاوت میکنند:

در شماره اخیر مجلهٔ ژوندون نوشته‌ای از س‌ق شبرغانی به چاپ رسید .

نوشته‌ای که پراز احسا س‌و دردبوده ودر آن اثر ناکی یك حادثه تراژیك زندگی اجتماعی ها که بدبختانه درآن بنا برشرایط نامساعد گذشته و بنا بر فضای نا سا لم‌برای رشد شخصیت ها، انحرا ف ازراه های سالم زندگی بحیث‌پدیده پیش پاافتاده تلقی میگرد ید در روح او دیده شده وکلمه هاروی‌صفحهٔ کاغذ نمایشگر این حقیقت است که‌هنوز درمحیط نا بسامان‌ما در پهلو ی‌انسانان هوس‌باز و فتنه‌گر که‌زندگی رافقطازپشت‌شیشه های عینك‌آز وهوس‌مینگرندارواحی پیدا میشود که درجام آن هنو زشراب حقیقت و راستی دوستی و محبت جوش‌میزند ، ومن به حیث‌دختر در برابر روح بزرگ‌شبرغانی سر تعظیم فرود آورده وپس‌از این‌مطمئنم که این‌گونه‌انسانان‌می‌توانند در پرتوچراغ روح بزرگ شان راه‌های تاریك‌زندگی راروشن‌بسازند.

پیغله شفیقه . ن

کسانیکه این سلسله را نخوانده اند، تاسف کرده اند ....

خونسرد وآرام میگوید:
- اگر جواد بخواهد ،می‌توانـد خانه راعوض پولش بگیرد ،این را می فهمی ؟
-میفهمم عمه .
-پس باید عاقلانه رفتار کنی .
-عاقلانه ؟ منظورت چیست .
-گوش کن‌لیلا !یك موضوع هست که تو باید خوب بفهمی .
- کدام موضوع ؟
-موضوع اینکه توباید قـرض جواد را بپردازی .
- این‌را میفهمم عمه .
بی توجه بمن میگوید :
-یکنفر هست‌که حاضر شـده قرض ترا بپردازد .
باعجله میگویم :
- یك‌نفر ؟کی عمه ؟
- یکی از دوستا نپدرت ،مرد خوبی است میخواهد یکبار ترابببیند
- کجا ؟
-همینجا .

ناتمام

هنرمندان خبرساز

ستارهٔ مشهور موسیقی پاپ

کارل گوت

ده سال تمام ازان تاریخ میگذ رد که نام کارل گوت با مو سیقی پا پو لیر یکجا ذکر شد. سرا ینده ۳۳ ساله پراگ در طول این مد ت باهنر و احساس مسو و لیت‌خویش چه در برابر خود و چه مقابل مر دم

توانست حیثیت و توا نایی اش ر ا حفظ کند.

نخستین مو فقیت او در مسا بقهٔ سال ۱۹۵۹ در امستر دام بر گزار گردید واین نخستین سفر اوبخارج از کشور بشمار میرفت و نخستین باری که صدایش بـرای پخش از رادیو ثبت شد امروز قابـل یا د آوریست اما زمان نباید نام‌پروفیسر کنستا نتین کار نین را بحیث استاد ورهنمای آواز به‌فرا مو شی سپر د. او بودکه راه رابرای حصول‌موفقیت های پیهم کارل گو ت در آوازخوانی هموار ساخت ،همچنان تذکرازتیاتر زما فور پراك نیز لازم است زیر ا کارل گوت تجارب عمدهٔ خودرا بـه روی تخته هـای سـن همین تیا تر آموخت. هکذا تیاتر اپو لو که‌درآنجا کارل گوت لا و یس لاو شنا ید ل آهنگساز نغمات و ترانه های خود همکاری نزدیك دا شـت و درائر اشتراك مسا عی با او بود که‌مورد توجهٔ حلقه های و سیع شیفتـگـان صدایش واقع شد.

درینجا بود که استعداد هنـر ی کارل گوت انکشاف کرد و آر کستر مشهوری (تحت رهبری لاویس لا و شتایدل) بوجود آمد که امروز هـم کارل گوت را در آواز خوانی هایش همراهی میکند. او فرا وان به رو ی شتیژ های داخل و خارج کـشور ظاهر شد واکثر مورد استقبال‌مردم قرار گر فت. این ظا هر شد نها چه به روی ستیج بوده چـه در برابر میکرا فون را دیو و چه در برا بـر کمرهٔ تلو یز یو ن همه اش قر یـن مو فقیت بوده است. تمـام ریکارد

بقیه در صفحهٔ ٦١

محبو به جباری به رادیوبرگشت

شما به صدای محبو بـه جبا ری آشنا هستید او که اکثرا در داستان ها ودرامه های رادیوئی حصه‌میگیرد مدتی از محیط رادیو بدور مانده‌بود وآن بخا طریکه با مؤ سسهٔ‌افغانفلم در تهیهٔ فلم «شیشـهٔ شکـسته» همکاری میکرد.

گفته میشود که محبو به جباری درین فلم نقش عمده یی را با ز ی میکند که البته با افتیدن فلم بروی پردهٔ سینما این ادعا ثابت خوا هد شد.

اکنون که کار های هنری فلـم «شیشهٔ شکسته» تکمیل شده است محبو به جباری نیز برادیوافغانستان برگشته و آرزو دارد بهمکاری‌هایش دوباره آغاز نما ید.

تنها ازصدای مشعل هنریار استفاده‌میشود!؟

مشعل هنریار

مشعل هنر یار این هنـر مـنـد برجسته وپر استعداد کـشور کـه بیشتر در درامه ها و داستانـهای دنباله دار رادیو سهم دارد چـندی قبل در نمایشنامه (درچنگال‌مورفین) نقش خوبی را بازی‌میکرد،حین‌جریان نمایشنامه اتفا قا پا یش صدمه یـی برداشت که باعث سکتگی درکارهای هنری او گردید.

اماحالا که صحتش کاملا خو ب شده دوباره به رادیو همکاری‌خودرا دوام میدهد، از او کـه در فلـم روز گاران‌او لین تو لیـد هـنـری مو سسهٔ افغان فلم نقشی بر ا زنده داشت پر سیدم :

میگویند موسسهٔ افغان‌فلم‌دوفلم‌هنری زیر کار دارد آیا شما در این دو فلم نقشی دارید یانه؟

در جواب گفت :کار یکی ازآن‌دو فلم اصلا تا هنوز روی د ست گر فـته نشده اما در فلم «شیشـهٔ شکسته» که ممکن است د رهمین ز زدیکی‌ها کار های تخنیکی آن نیز بپایان‌برسد تنها از صدای مـن استفاده شد . است که هنر پیشهٔ اول فلم نقـش باصدای من بازی میکند.

برگزیده آلفرد هیچکاک

اثر: هنری سلیزر
Henry Slesar

ترجمهٔ س . وهاج

موتریکه نزدیك ادارهٔ «آرون هاکر» رهنمای معاملات توقف کرد، نمبرپلیت نیویارك را داشت . آرون اگر اندکی توجه میکرد ، به درستی تشخیص میداد که تازه وارد یك مرد بیگانه وناشناس است .

آرون نگاهی به سکرتر افگنده ، گفت :

«سالی»

زن جوان یگانه فردی بودکه درین ساعت بدفتربود . وی‌رساله ای‌را بگوشهٔ میزتحریر خود گذاشته ، در حالیکه بوضع خسته‌ساچق میجوید، ، بصفحات آن نظردوخته بود. صدای آرون مانند زنگ شدیدی اورا تکان داد :

«بلی، آقای هاکر؟»

«گمان میکنم همین لحظه یك مشتری واره دار بسراغ ما میرسد وما باید آمادهٔ خدمت باشیم ....»

زنگ دروازه جملهٔ آرون راقطع کـــرد . مردیکه لحظه‌ای بعد واردفتر معاملات شد ، جثهٔ بزرگ واندام گوشت آلود داشت . یك نسخه اخبار قات شده بدست راستش دیده میشد . وی دریشی نازك بی رنگی بتن داشت که دراثرعرق، خطوط دایروی بزیر شانـــه هایش ایجاد شده بود . سنش در حدودپنجاه سال تخمین میگردید .ولی‌باوصف آن‌موهای غلووسیاهی داشت . پوست صورتش سرخ وداغ بنظرمیرسید ، اماچشمان کوچکش‌شفاف وبانفوذ بود .

قدمهای سنگینش صدای رعب انگیزی‌تولید میکرد . وی راسا بسوی آرون آمده ،گفت :

«آقای هاکر ؟»

آرون باتبسم تشریفاتی جواب داد :

«بلی آقا... چه خدمتی میتوانم بشماانجام دهم ؟»

تازه واردلای روزنامه راباز کرده ، گفت:

«من اسم شمارا درستون اعـــلانـــات این روزنامه خواندم . گویا معاملات خریدوفروش خانه وزمین راانجام میدهید، همینطورنیست؟»

«بلی ... گاهگاهی درجراید معتبر اعـلان میکنم ، برای آنـکه یقین دارم یـکعده از باشندگان شهرهای بزرگ میل دارند درشهر های کوچکی نظیرشهرما زندگی کنند، آقای... آقای ؟...»

تازه وارد خودرا بنام «واتربوری» معرفی کرد . بعد دستمال سفیدی راازجیب برآورده، موقعیکه عرقهایش راپاك میکرد ، گفت :

«امروزهواخیلی گرم است ؟»

آرون جواب داد :

«بلی، گرمی بی سابقه ای است . درشهر ماهوابندرت اینقدر گرم میشود .

حدوسط هوای تابستان شهر ماممولا از حدود بیست وپنج گراد سلزیوس تـجاوز نمیکند مایك بحرهم داریم، همینطور نیست میرمن سالی ؟»

جواب داد :

سکرتر که مشغول تنظیم کاغذ هـا بود، جواب داد :

«بلی همنطور است ... آقای واتر بـوری چرانمی نشینید ؟»

مشتری چاغ وچله تشکر کرد وبین چوکی بازوداریکه برایش تعارف شده بود، تنهٔ سنگین خودرا فرو برد. نفسی براحتی کشید واظهار کرد :

«قبل ازاینکه اینجا بیایم، شهر شما را یك دورزدم تالااقل به پیرامون خود آشنـا بشوم ... شهر قشنگی دارید ؟»

آرون قطی چوبی پرنقش ونگار را ازروی میزبرداشته ، درحالیکه سیگار برگی را پیش میکرد،گفت: «بلی، شهرکوچك وقشنگی داریم وراست بگـــو یم خـوش ماهم می آید ... سیگار ؟»

«تشکر، فرصت سیگـــار کشیدن نیست آقای هاکر... اجازه میدهید معاملهٔ خود را مطرح کنم ؟»

«خـواهش میکنم، آقای واتـر بوری ....»

بعد متوجه تق تق ماشین تایپ شده، صدا کرد: «سالی !»

«بلی ، آقای هاکر .»

«بالاخره این صدای لعنتی راخاموش‌کنید!»

سالی دست‌ازماشین تایپ برداشت وگفت:

«بسیارخوب ، آقای هاکر .» وی نگاهـی به سطرهای درهم وبی معنی کاغذیکه تـازه تایپ‌کرده بود، افگند وآمادهٔ اوامر جدیدشد.

آرون خودراجمع کردوگفت :

«خوب، آقای واتربوری ، آیازمین ویامحل خاصی هست که شمایان دلچسپی گرفته‌اید؟»

«بایدبگویم، بلی. خانه‌ای هست که درحومهٔ شهر روبروی یك عمارت کهنه وقدیمی قرار دارد. اینکه این عمارت قدیمی برای چـــه منظوری هست، نمیدانم ، ولی بهمه حال خالی وغیرمسکون بنظرمیرسد .»

«خوب . عمارت خنك کننده ... وخانه‌ایکه روبروی آن قراردارد، دارای پایه هاوستونها میباشد ؟»

«بلی ، بلی، خودش است . تاجاییکه مـن دقیق شدم، تابلوی رنگ رفته‌ای درگوشه ای ازعمارت ،درتنهٔ درختی میخ شده‌که روی‌آن جملهٔ «خانهٔ فروشی» خوانده میشود . وامـا صددرصد ازآن اطلاعی ندارم .»

آرون سررابعلامت مثبت حرکت داده ، با صدای خشکی گفت :

بقیه درصفحه ۵۹

بقلم : شرمندوك

هزار و یک گپ

۲۱

بعدازاینکه بتاریخ ۲۶سرطان درکشورعزیز مارژیم نوی مستقرشد وامیدواری بزرگی برای تعالی وترقی کشور دردل های همگان پدید آمد، عملاجنب وجوشی رامیتوان درامور روزمره مشاهده کرد، هرکس میکوشد بادلگرمی بیشتر

کارکند ومصدر خدمتی شود، چه حالاازیکطرف زمینه‌کار خوبتر فراهم میشود واز جانب دیگر به مؤثریت کارهمگان توجه دارند . قبل براین بازهم مثل این روزها مردم امورمحوله خویش راپیش میبردند ولی دلسردی وبی علاقگی راآدم میتوانست درنگاه همه بخواند وآن بخاطر این مطلب بودکه نتیجه قاطع ونهایی راکسی نمیتوانست ازکار خود امید داشته باشد ،

درتقسیم‌کار طوریکه لازم است عدالت مرعی نبود. اشخاص به‌کار هایی می پرداختند که یامطابق ذوق شان نبود ویااینکه درآن مطالعه عمیق ودرست نداشتند . حال دراین رژیم دلخواه، دراین رژیمی که مردم آنرا بادل و جان پذیرفتند واستقبالش نمودند . راه دادن ناامیدی بدل موردی نداشته تمام طبقات این

کشور باستانی باید با استفاده از آخرین کوششهای خوددرعمران مملکت استفاده نمایند. فرصت های زیادی راکه تاحال ازدست داده‌ایم وسالهای بیشماری که به هدررفته ، بایست باکارمتداوم وخستگی ناپذیر جوانان ، مردان وزنان کشور جبران شود .

۲۲

عزیزنسین نویسنده معروف ترکی داستان های طنزآلود فراوانی دارد . چندروز قبل منظره‌ای رادیدم که مرابیاد یکی ازداستان‌های

اوانداخت. عنوان داستان نسین «توآدم‌نمیشی» است، ومن به‌اجازه شمااولا خلاصه آن داستان وبعدچشمدید خودم رابرای تان نقل میکنم . نسین اززبان شخصی می نویسد : «من عقده بزرگی داشتم وآن عقده مربوط به نظریه پدرم درموردمن بود، پدرم همیشه مراتحقیر کرده میگفت: توآدم نمیشی .. روز های اول حرف اوراآنقدر جدی نمی گرفتم زیراکوچك بودم، باخودمیگفتم شاید حرف پدرم درست باشد وبدینوسیله میخواهد من چیزی شوم، من هم بی غیرتی نکرده باکوشش وزحمت شباروزی خودتوانستم دوره ابتدائیه رابسر رسانم ، روزی‌که شهادتنامه دوره ابتدائیه را گرفته دویده پیش پدرم رفتم اونظری به شهادتنامه من انداخته گفت :

گفت :

ـ نه ... من معتقدم که توآدم نمیشی ، ازین حرف پدرم تکان خوردم، امافهمیدم حتما پدرم منظورنیکی دارد ومرابه ادامه تحصیل تشویق میکند ، من هم رفتم ودوره متوسطه راتعقیب وبعداز چندسال به پایان رساندم ،

وقتی‌که سند فراغت ازمتوسطه راپپدرم نشان دادم بازهم باهمان لحن بی اعتنایش به‌من‌گفت:

ـ توآدم نمیشی .

باوجودیکه ازین تکیه‌کلام پدرم دلخوربودم به تحصیل خودادامه داده لقب بکلوریا پاس راکمایی نمودم .

فکرمیکردم حالاآدم شده‌ام ومسلماپدرم‌دیگر بمن نخواهد گفت : «بچیم توآدم نمیشی» متاسفانه اشتباه کرده بودم ، زیرا بادیدن شهادتنامه بکلوریا بازهم پدرم شانه هایش را بالاانداخته گفت: این درست ولی ... توآدم نمیشی .

عقلم رابکارانداختم تاببینم چگونه میتوانم پدرم رامتقاعد به این بسازم که آدم شدن‌مرا قبول نماید، رفتم شامل فاکولته شدم وفاکولته راهم بپایان‌رسانیدم ولی‌حرف پدرم یك حرف بود. میگفت توآدم نمیشی، من هم چند سالی بخارج رفتم وبه‌تحصیلاتم ادامه دادم، موقعی که‌به‌ترکیه برگشتم مرامدیرشعبه‌ای‌مقررکردند. به‌پدرم‌گفتم: ببین مدیر شده‌ام ، حرف پدرم همان بودکه همیشه گفته بود، من هم باتلاش های زیادخودرا به چوکی های بزرگ رساندم وبالاخره بعداز اینکه باوجود مقام ومنصب پدرم‌حرف خودرا تکرارکردعصبانی‌شده‌گفتم:

ـ چطور آدم نمیشوم ؟

پدرم شمرده گفت :

ـ چند سال از مرگ مادرت گذشته ؟

گفتم :

ـ ده پانزده سال میشود .

گفت :

ـ خوب ... درین مدت یك روز بمن گفتی که پدر بیابرایت زن بگیرم ؟

باتعجب زیاد جواب دادم :

ـ آخرپدر... شماکه .. شماکه نام خداپیر شده اید .

آنگاه پدرم باخشم زیادگفت :

ـ دیدی ... دیدی گفتم‌که توآدم نمیشوی

بلی ... این داستان شیرین ازعزیزنسین است وحالاتوجه‌کنید به مساله ایکه با این داستان شباهت دارد .

یکی ازدوستانم وقتی مرادید جگرخون بنظر میرسید علت پریشانی خاطرش را پرسیدم آهی کشیده گفت :

ـ شرمندوك ، یك مشکل فامیلی داریم‌که حل نشده وبعلت لاینحل ماندن آن همه جگر خون هستیم .

گفتم :

ـ این مشکل چگونه است، آیامن میتوانم کمکی بکنم ؟

گفت :

ـ کاکاجانم راکه می شناسی ؟

ـ بلی ... کاملا می شناسم .

ـ کاکاجانم کارراخراب کرده .

ـ چرا... اوچه‌کاری کرده ؟

گفت: توخومیدانی که مابه کاکاجانم احترام زیادی داریم، حتی پدرم بدون اجازه اوآب نمیخورد، حالاروی یك مساله همگی توافق داریم ولی‌کاکا جانم هردوپای خودرا در یك بوت آهوکرده میگوید :

ـ نخ ... خیر..

ـ جوانی ازخواهرم خواستگاری‌کرده ، چون جوان خوب شریف وتحصیل‌کرده است همه موافقت کردیم، پدرم مادرم وسایر اعضای فامیل موافق بودند . اماموقعی‌که درین مورد ازکاکاجانم مشوره خواستیم گفت :

ـ نه ... من به هیچصورت راضی نیستم .

گفتیم :

ـ آخر... مگرخواستگار آدم بدی است ؟

گفت :

ـ نه ... ولی من موافق نیستم .

همگی ماگفتیم :

ـ کاکاجان ... اوتحصیل کرده، آدم‌فهمیده‌و لایقی است .

کاکاجانم گفت :

ـ هرچه باشد من راضی نیستم .

بالاخره فهمیدم‌که‌کاکایم اوراآدم «بی‌نزاکتی» میداند وعلت آن هم اینست‌که روزی‌کاکاجانم درسرویس ایستاده بوده وجوان مذکور متوجه اونشده تاجای خودرا بوی تعارف کند .

حال هرقدرمیگوئیم چنین‌است وچنان است کاکاجانم راضی نمیشود .

بدوستم گفتم :

ـ اصولانباید سالخوردگان مااینقدر سختگیر باشند ولی این‌مطلب راباید بگوئیم که دربین سرویس اگرپیرمردی‌ایستاده وجوانی برچوکی نشسته باشد منظره خوبی بوجود نمی آید وجوانان ماباید درهمچو موارد ادب و نزاکت رافوق العاده رعایت کنند .

دوستم گفت :

ولی درآن مساله حقیقت اینست‌که جوان مذکورمتوجه کاکاجانم نشده وگرنه به‌هیچصورت نمیگذاشت اوایستاده بماند .

خندیدم وگفتم :

ـ پس معلوم میشود کاکاجان از همان آدم های سخت گیر است . حال راه حل مساله اینست که جوان خواستگار چندبار دیگر این «بی نزاکتی» راتلافی کرده دل کاکاجانت را بدست بیاورد .

دوستم خندیده گفت :

ـ بلی این یگانه راهی است‌که کاکا جانم راضی خواهد شد .

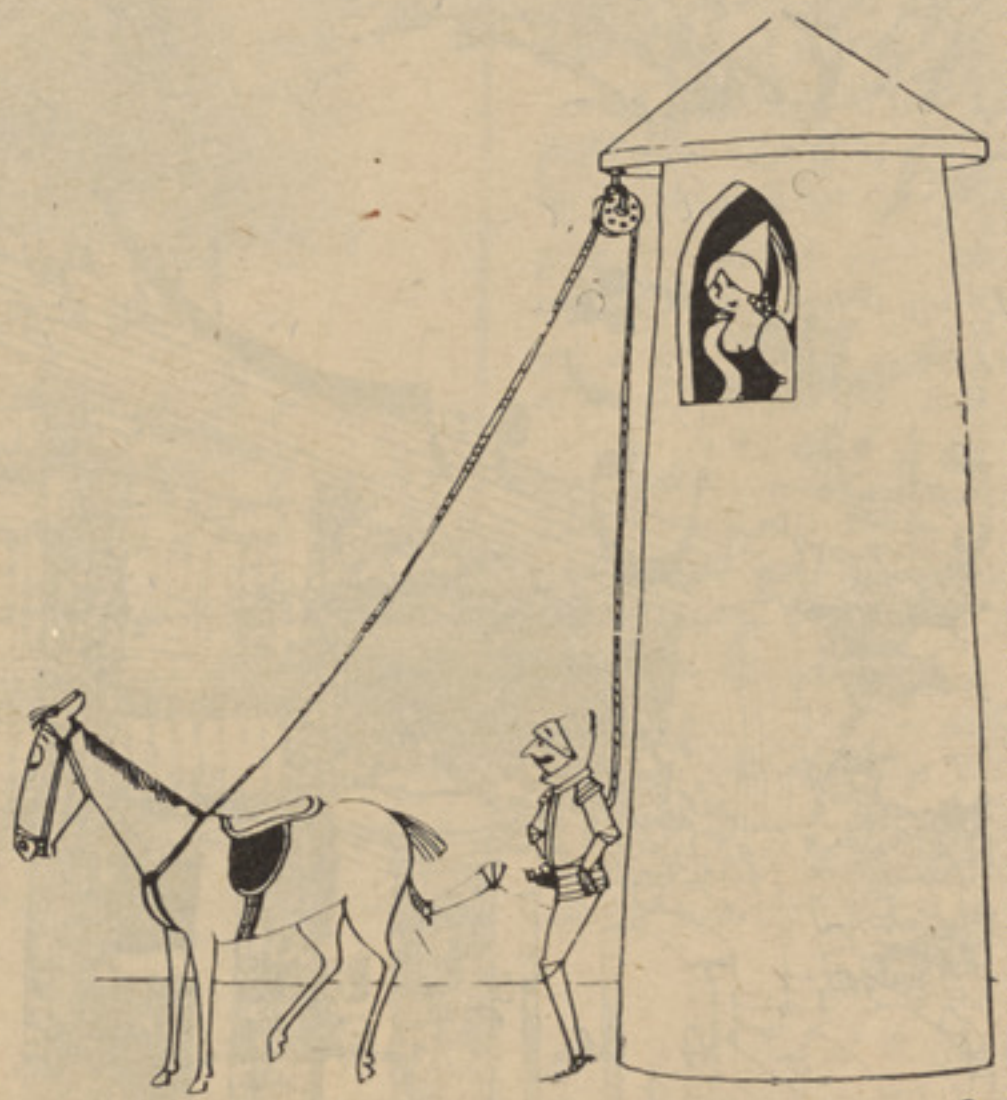

بدون شرح

عکس و مطلب

تونی گرتیس

تونی کر تیس هنر مند سبزچشم‌هالیود که زمانی شو هر کر یستن کوفمن آلمانی بود فعلا جـدا ازاوبسر می‌برد فقط گاهگاهی بد یدن دو دختر خود می آید، این هنرپیشه‌چند روز قبل با جنجال خنده داری مواجه شد واقعه چنین بو د کـــه‌پسر شو خی مو تر او را دزدیده‌بود تونی جائی دعوت بود و میخوا ست بدیدن مردیکه تازه‌باهم آشنا شده بودند برود.

تونی کـر تیس جر یان سر قت‌موتر خودرا به پو لیس اطلاع دا د وبعد خودش به آدرس آن مـرد یادوست تازهٔ خود مراجعه نمود، د م در وازه آن مرد مشا هده کرد کـــه‌مو تر ش پارك شده، او تعجب نمود ولی پسانتر به اصل قضیه پی برد، وفهمیـد کـه سـار ق مـو تـــر کسـی جـــز پسر شـا نـز ده‌ساله دو ست وی نبوده است، تونی ناچار شکایت خود را از پو لیس‌پس‌گرفت، اما آن پسر بخا طر ا ینکه پدرش‌او را تنبیه نکند فرار کـرده‌بود .

چارلی چاپلین‌هنر مند پر قدرت کمیدی مانند سایـــر اشـخا ص معروف گپها ونکته هایی دارد: این هم از گفته های اوست :
بزرگترین افتخار من خندانـدن مردم گر یان است .

این میز قبلا ریز روشده

ناتالی وؤد ستاره طناز امریکایی در سال ۱۹۳۸ در سا نفرا نسسکو تولد شده واز کو دکی بکار هنر ی پرداخته است و بعد ها و قتیکه در نقش دختران جوان هنر نمایی میکند غو غایی براه افتاده‌شهر تش‌عالمگیر میشود. او حتی در نقش های‌کمیدی هم موفق است از فلم های معرو ف او قلب یك ما در است که در۱۹۵۱ تهیه شده همچنان در فـــلم با شه سیاه همراه با جان دین بازی نموده در سال ۱۹٦۱ در فلم تب خون آلود ودر ۱۹٦٤ در فلم دنیای شیر یـن نفرین شده بازی نمود. فلم شکو ه علفزار باورنان‌بینی و مسا فـــرت دور دنیا هم از فلم های معر و ف او ست.

ناتالی وود

روزی «نا تا لـــی وود» وا ردرستورانی شده سر میزی که قبلا ریزرف کرده بود به‌انتظار دوستش‌نشست درینو قت گارسون آ مده گفت :

خانم‌لطفا‌این میز را بگذا رید چون‌ریزرو شده .

نا تا لی باپافشاری گفت :

– نخیر ... من این میز را تر ك‌نمیکنم... چون‌قبلاریزرف کر ده ام سرانجام مجادله آنها طو ل کشیدومد یر رستورا ن آمده گفت :

خانم این میز را نا تا لی‌وودستاره سینما ریزرف کرده لطفادر جا ی‌دیگری قرار بگیرید.

درینو قت نا تا لی‌وود بشـــدت‌خندیده خود را معرفی کرد مدیـــر رستورا ن و گا رسو ن که بیشتربه قیافه‌او دقیق شدند اوراشناختند وازوی معذرت خواستند .

ممتاز هنوز ازدواج نکرده

این زیبا روی که خودرا بشکـل«خواهر مقدس» در آورده وهمه جارا از نظر ها پو شانده است کسی‌جز‌ممتاز یابقول فیروز خان هنر پیشه هنـدی «مه‌مـو» نیست، مـه مو... (ببخشید) ممتاز از سکسی ترین و زیبا ترین ستاره های هندی بشمار میرود که بخصوص در فلم‌اپرا ده وتیری میری‌سپنی بیشتر در دل‌ها جا گر فت. شایعه‌روابط او باجیتندر وازدواج آنها مد تها سر زبا نهابود واین مطلب که آندو باهم‌علاقه‌دارند یك واقعیت بود، ولی بعد ها ممتاز از جیتندر کناره گیری نمود، حتـی وقتیکه‌جیتندر بیـچاره از عقبش تا لندن هم دوید (البته با طیاره)بازهم دل ممتاز برایش نسو خته گفت : رفیق رخصت هستی...

حال معلوم نیست چه کسی می تواند دل سنگ این زیبا روی‌رانرم ساخته رد پایی برای عشق خو ددر قلبش پیدا نما ید.

ممتاز

کوتاه . دلچسب . خواندنی

سکه های غیب شده

اداره ضرابخانه ایتالیا به صورت‌مرتب سکه های پنج لیری‌را ضرب می زند و در ظرف دو سال گذشته به مبلغ ۱۵۲ میلون

لیر از همین سکه ها ضرب شده است لیکن جای تعجب است که هنوز بقدر کافی از این سکه در جریان وجود ندارد . در بسیاری فروشگاه ها ودکان ها، خریداران بجای پول سیاه ساچق ،پسته وشیر ینی می گیرند .این سکه های کوچك کجا غیب شدند ؟ تا اکنون فکر می‌شد که ممکن این سکه توسط سیاحان برای تحفه بخارج برده می شد .ولی اکنون کشف بعمل آمد که بسیاری از این سکه ها بجای دکمه ها ی فلزی بکار می‌رود زیرا بکار بردن آنان خیلی ارزان تمام میشود .

میوه های بازار مشترك

وزارت زراعت انگلیس ـاعلام داشته که«برای هر اکر باغی‌که درختهای سیب وشفتالو رااز بیخ وبن بر کنند ۲ پوند پاداش خواهد داد ».

میوه داران پس از گرفتن این پاداش‌و وعده میدهند که برای شش سال نهال‌میوه های یاد شده را دو باره غرس ننما یند این تصمیم را وزارت زراعت انگلیس‌به خاطری اتخاذ نموده که‌فکر میکند که میوه یاد شده نمی تواند در بازار مشترك به خوبی رقابت نماید . طبق احصائیه تا حدود ۲۰ فیصد باغ های انگلستان از بین خواهند رفت .

برای فهمیدن بهتر

پوهنتون نیو سوت ولز درسدنی یك کورس فوق العاده آموزش زبان فراموش شده ای را باز نموده که استر الیا نیان در گذشته بان صحبت می کردند . متن های کتب کورس کلمات چار حرفی یی را ترجمه میکند که بیشتر در استرالیا بکار می رود یك سخنگوی پوهنتون بیان‌داشته‌که کورس زمینه آموزش را برای محصلان خارجی که خواهان دانستن زبان استرلیایی هستند آماده‌می ساز د.

خودتان انجام ندهید

آقای شیبل کوارس ـ صاحب یك ورکشاپ ترمیم آلات برقی اعلانی بدر واز کارگاهش نصب نموده ودر آن از زنان خانه خواستار گردیده که اشیای برقی راکه شوهر انشان سعی نمودند خودشان آن‌هارا ترمیم نمایند برای دو باره سازی به ورکشاپ نیاورند. این اعلان باعث‌آن شده‌تاروز بروز مراجعین زیادتر به ورکشاپش جلب شده ومشتریان زیاد دست وپای کنند. زیرا میرمن های خانه شوهر انشان را از ترمیم سامان یاد شده باز داشته اند .

هستی یانیستی ؟

موتر سویدنی ـجرمنی «والوو» اعلان‌بلند بالا ومصوری را چاپ نموده ودرآن حملت را با جمجمه سر مرده نشان میدهد که همان سوال قدیمی «هستی یا نیستی ؟» را عنوان میکند وبدنبال آن کلمات «این سوال است برای ملیونها نفر دارنده موتر که امسال ازخود می پرسند . برخی زیاد چنین جواب می دهند که .موتر والوو هستی است .»

کمپنی مذکور با چاپ این اعلان اعتراض شدید راعلیه‌خودبر انگیخت .حتی کمیسون مرکزی فدرا سیون اتومبیل سازی جرمنی، بالحن شدید این سوال‌را در برابرش قرار داد که آیا همین موتر محفوظ ترین ومطمئن ترین موتر ماست ؟

عکس جالب :

ستون خانمی

همسایه مزاحم ...

شخصی در محفلی سخت عصبی بود و بین دوستا نش بابر افرو خنگی ادعا میکرد که احمد در زندگی فامیلی ومخصو صا روابط زناشوهری‌اش ،رفتارخشن ووحشیانه دارد، بقدریکه حتی همسایه هاراأذیت میکند وحتی گاهی آنانرا بخواب نمیگذارد ....

تعجب کردم که مردم چرا بدون اینکه بخصو صیات زندگی‌دیگران کاملاوارد باشند اینهمه بصراحت اظهارنظرمیکنند ؟پرسیدم: «آخر شما از کجا میدانید ؟»

وی چهرهٔ حق بجانب گرفت وگفت : «من‌در طبقه زیر آپارتمان اوزندگی می کنم !»

دوکیلو و ۳۸۰ گرام

هنوز قصاب کوچهٔ ما بقیهٔ پولم را نداده بود که یك زن چاق وچله بانفس سوخته آمد وگفت: «زودتر ۲کیلو و۳۸۰ گرام گوشت برایم وزن کنید .

قصاب که تحت تاثیر عجلهٔ خانم رفته‌بود بدون آنکه حساب مرا تصفیه کند ،از خانم پرسید:

«بسیار خوب، آیایك چند گرا مك‌زیادتر نشود؟ »

خانم که فهمیده میشد خیلی عجله دارد گفت :«نی .فقط دو کیلو و۳۸۰ گرام !»

قصاب گوشت دلخواه خانم را برید وبه همان وزن مطلوب بداخل خریطه انداخته عرقهای خود را پاك کرد وگفت :

«اینه همشیره ...آیا دیگه چیزی‌ضرورت ندارید ؟»

خانم بطرف گوشت بدقت دیده گفت :

«نخیر ،تشکر ... من اصلا گوشت نمی خرم .اینروز ها در اثر توصیهٔ دکتو ررژیم غذایی گرفته بودم واخیراً برایم گفته شد که مقدار ۲ کیلو و۳۸۰ گرام وزن کم کرده ام، حالا من‌صرف میخواستم بفهمم که۲ـ کیلو و۳۸۰ گرام چقدر میشود ؟»

کلاه دو سره !

یکنفر مجذوب الحال به مغازه ای واردشده در حالیکه در جستجو کلاه مناسبی بود ، سینه بندی بدستش آمد ودر حالیکه با تعجب بطرف آن میدید ،گفت :

«اولین بار است که من کلاه دو سره‌را می بینم !»

یك مجذوب دیگر که تازه وارد مغاز ه شده بود،

نگاه مختصری به وی نموده ، گفت :

«از اینکه مداخله میکنم ،ببخشید ..اما این اصلا نباید کلاه باشد .»

«چرا نباید کلاه باشد ؟»

تازه وارد گفت :

«برای آنکه پیك ندارد !»

مستحق‌تر از من

طفل حق شناس :

ـ آخر مادر چرا قهر میشوی ؟ .... سگم از من کرده کثیف تر بود !

اثر توفیق

صبح جمهوری

صبحی زطرف خاور
بالا بلند ، خوش بر
صبحی به‌باده ،همجوش
صبحی به می، شناور
صبحی نشاط برکف
صبحی پیام در بر :
دیدم ، ندیده بودم

صبحی چوچهرهٔ حور ،
پاك وصفا وپر نور
صبحی به گونهٔ شیر
صبحی چو دست بیضا
صبحی چو روی دلبر
دیدم ، ندیده بودم

صبحی به طالع سعد
صبحی طلیعهٔ جهد
صبحی نوید از پی
صبحی پیام از بعد
صبحی قران سعد ین:
نزدیك ماه و اختر :
دیدم ، ندیده بودم

صبحی به(مارش)موزیك
عیش ونشاط تحریك
با انتهای نرمی
کامل بحسن «تکتیك»
حرفی بدل نشسته
نطقی بجان برابر :
دیدم ، ندیده بودم

پیغام پاك «جمهور» :
– برکاردار ومزدور ،
– برکشتمند ودهقان ،
– برپهره داروماور ،
یعنی به لحن «داؤد» :
از آرزو ـ بیانگر :
دیدم ، ندیده بودم

اطراف «تانك» گل ریز
دامان «توپ» گل بیز
دلکش «ستاره و جال»
زیبا شرنگ «مهمیز»
چون باغ-طبع مردم
چون‌گل-جمال عسکر:
دیدم ، ندیده بودم

صدعید دیده، دیداست
امروز روز عیداست
صد (کودتا) شنیدی
این (کودتا) سفید است ؟
اینگونه‌گل‌که گفته است ؟
اینگونه‌گل‌که چیداست؟
روزی به‌عید ، نزدیك :
ازعید هم نکوتر :
دیدم ، ندیده بودم

ساقی بیا! خدارا !
مستم که نیست یارا
آبی به جام جمشید
درده بیاد د ا ر ا
مطرب به لحن داؤد :
خوش محفلی بیا را
شوری چنین به‌کشور:
دیدم ، ندیده بودم

اندر جهان جمهور :
– هستی توجان‌جمهور!
جمهوریت ، مبارك !
ای قهرمان جمهور !
ای بهترین ستاره !
– درآسمان جمهور :
من ازتوبه ـ برادر:
دیدم ، ندیده بودم

جمهوریت ، برای :
– پیر و جوان مبارك
بر کودك وزن ومرد ،
خورد و کلان مبارك .
بر نسل پاك امروز ،
– وآیندگان مبارك
مانند (کاتب جام)
آزاده یی ، سخنور :
دیدم ، ندیده بودم

یادداشت : «کاتب جام» نام مستعار توفیق است .

از محمد علم غواص

افتخار جمهوری

خوشا طراوت صبح بهار جمهوری
که آب خضر بود در دیار جمهوری

ببا ل ملت افغان ! بهمت اردو
که خوش نهاد اساس شعار جمهوری

شد از تحقق طرح متین داؤد ی
نصیب کشور ما افتخار جمهوری

پی رفاه و فلاح عموم ،کرده قیام
مظفرا نه نمود اشتها ر جمهور ی

تحولات نظام نوین ،مبارك باد
بهر که هست زجان دوستدار جمهوری

چه سالها که‌به‌تلخی گذشت‌و محرومی،
چه قلبها شده خون ،زانتظار جمهوری

بشارت است بیا گان راستکار رشید
رسید وقت عنایت بکار جمهور ی

رفاه خلق وسر افرازی وطن پیداست
بکوشش همگان در کنار جمهوری

بود تجلی انوار لطف حق مشهود:
که شد بنصرت او روز گار جمهور ی

ندیده چشم جهان همچه‌کود تای سفید
زهی بر هبر والا تبار جمهو ر ی

بشکر مقدم اقبال وجلوهٔ آمال
هزار جان گرامی نثار جمهوری

چکامه ایکه با خلاص آفریند طبع
ترانه ایست زدل یاد گار جمهور ی

هزارو سه‌صدو پنجاه‌ودو بود «غواص»
طلوع تابش شمس النهار جمهو ری

زیر نظر طهوری

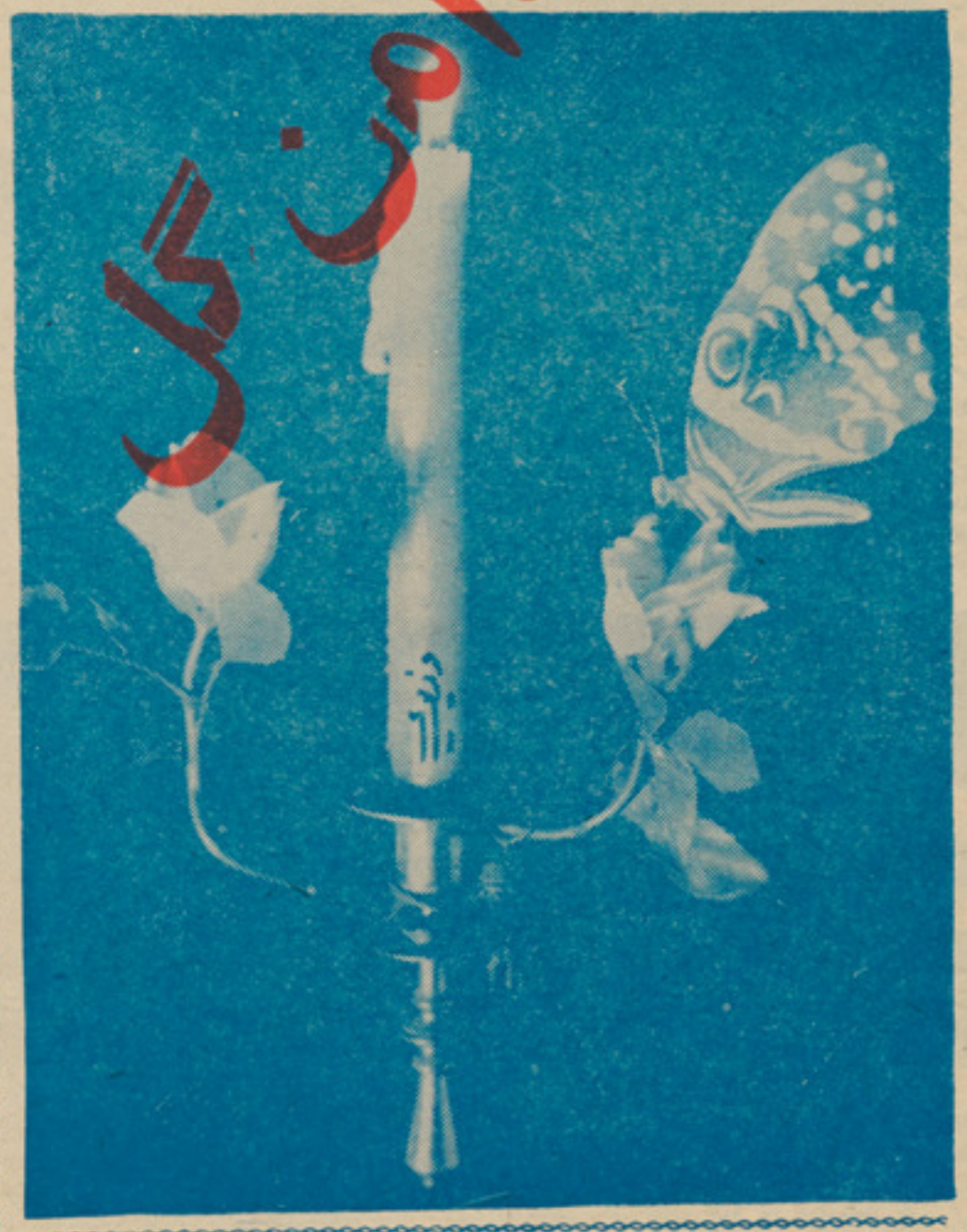

از: ناصر طهوری .

بی حجاب

تراخواهم من ای دختر! که‌سرتا پاشرابستی
ترا خواهم من ای زیبا ! که‌بهر زافتابستی
ترا خواهم که میباشی ، ونوس عشق ورؤیا یم
تراخواهم‌که در چشمم دلاراتر، زخوابستی
ترا خواهم‌که درخوبی ، همیشه‌خوب خوبانی
ترا خواهم که درپاکی، برون‌از هر حسابستی
ترا خواهم که درچشم خیالم: جلوه گرهستی
ترا خواهم که درعرش دل من: باریابستی
ترا خواهم که‌گردیوان هستی‌در کفم افتد :
– مرا ای بهتر ازبهتر! توبیت انتخابستی
ترا خواهم که گرپرسند :زیباتر ززیبا کیست
– تو بایك جلوهٔ زیبا، به‌این‌پرسش : جوابستی
ترا خواهم که تاروپود جانم‌از تودر غوغاست
تراخواهم که دررگهایم ،آهنگ ربابستی
تراخواهم که‌گیسویت بودچون‌روز من شبگون
تراخواهم که چون اشکم ،درخشان درنابستی
تراخواهم که چون شعرطهوری،بی بدیلستی
ترا خواهم که‌چون عشق‌طهوری،بی حجابستی

اثر فتح‌محمد خاکی ازولایت وردك

مقام جمهوری

رسید مژده که آمد نظام جمهوری
بگشت توسن اقبال ، رام جمهوری
بسال پنجه‌ودو ، بیست‌وششم‌سرطان:
نواخت طبل سعادت زبام جمهوری
بدادبیك سحر، این نوید درکشور :
که رست نخل مراد ازکنام جمهوری
شگفت غنچهٔ آمال و آرزوی کهن
به بوستان وطن ، ازخرام جمهوری
صفات یك‌جهتی ،وحدت وهم آهنگی
اخوت است و مؤدت ، مرام جمهوری
رهین منت آن راد مرد آزادم
که خلق‌کرد به میهن مقام جمهوری
بخست جان جفاوبیست دست ستم
بشست دفتر جور از پیام جمهوری
درید چتر تفاوت ، بچید فرش نفاق
چو تیغ عزم کشید از نیام جمهوری
عموم کافهٔ ملت ، زرای نیل مراد
حیات تازه گرفت از قیام جمهوری
به‌گلستان وطن مست کامگاریهاست
به‌کام خویش چو دیدست کام جمهوری
می دوهفته ربوده غم چهل ساله
چه معجز یست هویدا بجام جمهوری
که تازمانه به پای است جاودان بادا
بملك و ملت ما زنده نام جمهوری
عماره صبح و مسا«خاکی» التجا دارد :
بمرز خویش بقاء و دوام جمهوری

از کریمه ویدا

نوای جمهوری

بگوش دل ، زجمهوری ، نواییست :
– چوساز دلکش موسیقی شاد
شعار مردوزن ، هرجا بلند است :
– که این جمهوری ما، جاودان باد

به ملت : این پیام نو، مبارك
به‌کشور: این نظام نومبارك

• • •

شمااى عسکران ! ای نسل پیروز!
شمااى قهرمانان ! ای جوانان !
شمااى مردم بادرد واحساس
شمااى افسران، ای‌شیر مردان !

شکوه وفراردورا فزودید
به دلها ، جایگاه خود نمودید

• • •

کنون ، ماییم وکار وامتیازش
کنون ، ماییم وراحت های وجدان
کنون ، ماییم وآزادی وشادی
کنون ، ماییم وعدل وداد وایمان

کنون ، ماشاخه های پرزباریم
زبی‌باری ،دگر، رنجی نداریم

• • •

کنون ، ماییم وخاك پاك میهن
کنون ، ماییم وکشت وکار وصنعت
کنون ، ماییم وحاصل های وافر
کنون ، ماییم وصدها ناز ونعمت

زبیکاری ، دگربس ننگ داریم
که رخشان دانش وفرهنگ داریم

• • •

خداوندا ! بماجاوید گردان :
– تواین نعمت، تواین جمهوری ما
توپیروزی مارا ، جاودان ساز
نگه کن رایت منصوری ما

–کزین رایت ، دل خودشاد کردیم
سعادت ، بهرخود، ایجاد کردیم

این دومین داستان یوردان یوفکوف نویسنده بلغاریست که در ژوندون بچاپ میرسد، او نویسنده معروف و پرآوازه بلغاریست، داستانهای او تا حال در بسیاری از کشور ها ترجمه وچاپ شده است. داستانی راکه میخوا نید یکی از تراژیدی های اوست که خیلی شهرت دارد. حتی از روی آن فلمی هم ساخته اند. این داستان قصه عشق ها یدوت شجا عی است بایك دختر شهری .هایدوت ها مردما نی بودند نظیر عیار های سیستان که روحیه ایشان درین داستان خوب منعکس شد .

شیبیل

راد که در کنج بام انتظار میکشید .از پائین مصطفی می آمد هایدوت شجاع .....

اوازکوه فرود آمده بود از جائی که کسی دسترسی به او نداشت ـآمده بود تا خود را تسلیم کند .این خبر مثل تو پ در همه جا صدا کرد. آیا حقیقتا مصطفی می‌خواست تسلیم شود ؟ کسی نمی‌توانست باور کند ـهمه تعجب کرده بودند .چرا (شیبیل)یعنی مصطفی میخوا ست خود را تسلیم کند ؟

مردیکه در کوه ها قدرتی داشت وهمه از او میترسیدند ، ولی کسی از دل او خبر نداشت .این کار دلش بود نیروی عشق او را بسوی شهر کشید .عقاب کوهستان را عشق به شهر کشانید . بشهری‌که در هر قدم خطری برایش بودودامی در سر راهش گسترده بودند .آنجا کسا نی بودند که به خونش تشنه بودند .واقعه آن روز ...بلی دو ماه قبل بود .یك روز واقعه ای اتفا ق افتاد که جریان زندگی شیبیل رااز میسر اصلی اش خارج ساخت ـجریان ازینقرار بود :

• • •

از بالای قله سنگ های آبی از آشیانه عقاب ها شیبیل به پائین نگاه کرد. از دره یك خیل دختر میگذ شتند سایر هایدوت ها هم متوجه آنها شدند شیبیل تعجب کرد چگونه زنها جرات کرده اند بـه دره بیایند دلیر ترین وجسور ترین مردان شهر هم جرات نمیکردند به این دره ها پا بگـذارنـد آنها هایدوت ها را اشخاص خطرناکی مـی پنداشتند ولی این زنها ... این زنهابدون محافظ اینجا آمده اند ـشاید دامی باشـد ... برای دستگیری هایدوت ها نقشه ا ی طرح نکرده باشند ؟

قوانین جوا نمرد انه هایدوت ها اجاز ه نمیداد تا آسیبی به زنها برسا نند هایدوت ها تنها بخاطر هدفی که داشتند بکوه هـا پناه برده وتنها به‌هدف خود فکر میکردند، زنهانمیتوانستندبه قلب‌شان‌راه‌پیداکنندهیچکدام شان‌زن نداشتند. زن‌گرفتن‌درمسلك‌شان جائز نبود ـزیرا مانع کار شان میشد آنـها در طول سالها زنی را از نزدیك سیر ند یده بودند ،شیبیل نمیدا نست که نگاه کردن‌او به آن زنها خوبست یابد ؟

قبلا او به این مسئله نیند یشیده بود.

سرش را تکان داد وچشمان خود را ما لید

آیا واقعا در بین دره زنها را میدید ؟ از هایدوت ها همه میترسیدند ،بخصو ص از سر دسته شان شیبیل . زنهاکه بیخیال و آرام در دره راه می پیمودند ـمنظره ا ی ایجاد کرده بودند که برای شیبیل خیلـی تازگی داشت، کنجکاوی او تحریك شده‌بود از قله کوه فرود آمد، دزد انه‌دیگـر از دنبالش روان شدند از قیافه شان هویدابود که ازین عمل شیبیل راضی هستند .پایین شدن شیبیل برای آنها نوعی اجازه دا دن بود. آنها گرگان گرسنه ای را مانند بودند که شکار را در چند قدمی خود دیده باشند قیافه های بظاهرخندان ولی خشن‌وریش‌های تراشیده شان انسان را بوحشت می‌انداخت باولع خاصی لب های خود را میلیسید ند از کوه فرود آمده بعد از دور زدن جنگلی که در دامنه همان کوه واقع بود ـ مقابـل زنها قرار گرفتند ،راه های صعب العبور ووحشتنا کی بود ـآنها با جسارت پائیـن میشدند ـاین راه که برای دیگران غیـر قابل عبور ومرور بود درنظر آنها جاده‌صاف وهمواری می نمود .دختران که قبلا ازد ره ترسیده بودند وقتیکه رهز نان را مقابل خود دیدند سرا سیمه شدند ومیخوا ستند فرار کنند ،اما مثل اینکه در جای خود میخکوب شده باشند چنان مرعوب شده بودند که قدرت حرکت از وجود شان رخت بربسته بود.بدن های شان روی پاهای لطیف ونازك آنها سنگینی میکرد .

دخترکان پرندگـانی را مانـند بودندکه از دیدن عقاب‌ها پروازرا فراموش کرده باشند آنها دچارپریشانی عظیم وعجیبی‌شده بودند هایدوت ها بدون توجه به ترس آنها پیشتر آمدند، در میان دختران یکی‌از آنهاکه پیراهن آبی بتن وچهره زیبائی داشت با حالت بی تفاوت وبدون ترس واعتنا چند قدم پیشتر ازسایر دخترها ایستاده بود، تـکه پیراهن دختر خیلی قیمتی بـود و تجاریکـه آنرا از اورشلیم می‌آوردندبه قیمت‌گزافی می‌فروختند پدر دخترچون مرد ثروتمندی بود زیورات وتکه های قیمتی برای دخترش تهیه میکرد. گردن مقبول وبلورین اورا گردن بند دانه نشان وقیمتی احاطه کرده بود ،دانه ها ی الماس ،زمرد ،یاقوت ومرجان در گردن‌بند میدرخشید ، شیبیل باخود فکرکرد ، با این همه جواهرکجا میخواهدبرود ،مسلما دیوانه بوده پدری که دخترزیبا یش رابااین همه جواهر تنها گذاشته ،شیبیل چند قدم پیش رفت درست نزد یك دختر قرار گرفت دختر به چشم های او نگاه میکرد ،طوری نگاه‌می کرد که‌گوئی ابروانش بالای چشم‌ها آویزان شده دهن خود را باناز وعشوه باز کـرده گفت :

ـ آدم‌های بیکار ... چرا سرراه ایستاده ا ید ؟

در همین لحظه دست های هایدوت هـا برای گرفتن زیورات او پیش آمد ه بـود صدای دختر تاثیر عجیبی کرد... شیبیل‌با دست بطرف دیگران اشاره کرد ،هاید وت ها با اشاره اوخود راعقب کشیدندوخاموش بر جای خود ایستادند .شیبیل با قیا فـه مردانه خودچون کوهی دربرابر دخترایستاده بود ودقیقانه اورا نگاه میکرد .

او در دلش میگفت :(اوه .... چه اندام زیبا ـ چه قیافه جذاب و دلفریب بـا این دامن فراخ به گدی شبا هت دارد)بی‌اختیار خنده اش گرفت او نتوا نست از خنده‌خود داری کند، نمیدانست چرا می خندد دختر هم بخنده افتاد خنده های شان با هم‌مخلوط شد، چهرهٔ از خنده شگفتـه دخترك مقبـول تراز سابق شد ،چشم های آبی چون دریا ودندان های‌صدف مانندش‌هرد ومیدرخشیدند درست در هـما ن لحظه احساس شیریـن‌و ناشناخته‌ای در وجود شیبیل خانه کرد، هرگز چنین حالتی در خود احساس نکرد ه بود. دختر های دیگر دو باره جان گرفتند ،گر چه هنوز هم آثار ترس در چهره های‌شان خوانده میشد ـآنها هم نزدیك آمدند ویك گروپ را تشکیل دادند.کو ه‌ازحالت‌وحشتناك خود برآمده آواز پرند گان وشر شر آب دوباره برای دختران قابل شنیدن شد، چون آنها ازگیچی خلاص شده بودند . شیبیل به سنگی تکیه کرده دختر را تماشا میکرد ـ او با دختر حرف میزد ولی معلوم نبود چه میگوید جملاتی که اصلا معنی ندا شـت جملاتی که بزودی فراموش میشد ولی دختر با علاقه حرف های او را می شنید ـسایر هایدوت ها هم آرام ومتین هر کدام رو ی

نوشته یوردان یو فکوف

ترجمه زلمی نورانی

سنگی نشستند واز پارچه های کاغذ وتنباکو برای خود سگرت درست میکردند ،

شیبیل آرام وکشدار گفت :

ـ نامت چیست ؟

ـ راد که

ـهوم ..پدرت ترا چگونه تنها گذاشت.. مخصوصا باین گرد ن بند قیمتی... مـــن آنرا میگیرم .

دختر بابی پروائی ونازدا نگی خاصـــی که بیشتر به صدایش رنگ کود کـــانه و شیرین میزد گفت :

ـ اوهو هو ... میگیرم..، چراگردن بندمرا باید بگیری ؟ این هـم برایم کم است اگـــر تو داشته باشی من ازت میگیرم .

بعد دختر بالحن پر از طعنه ودلســوزی ادامه داد :

ـ ویش ویش ... آستین هـــایشـه سیل کو..، همش پاره‌شده ، شیبیل نـگاهی بـه آستین های خودانداخت ...واقعا پاره‌شده بود ـتفنگچه خود را بجیب گذاشت‌در یك لحظه کوتاه با خود فکر کرد که شاید دختر بفکر حقه بازی باشد اما نگـاه های معصومانه وبیباك دختر ك بزودی این فکر را ازخاطرش محو ساخت دختربا دلسوزی گفت :

ـ بگذار آستینت را بدوزم ....

بعد از گـفتن این جملـه با چالاکی مانـنـد شیطانك قشنگی تارو سوزن پیدا کرد وتار را از سوراخ سوزن گذارند وآخرش راگره زد ـ بعد با لحنی متبسم و آمرانه گفت :

ـیك چوبك را بدهنت بگیر ... عقلت را ندوزم‌ـ خـدامیداند عقل هـم داری یانه .

دختر ضمن دوختن پارگی آستین اوباکلانکاری گفت :

ـ گوش کو ... عروسی کن که ...

ـ که چی ؟

ـکه کسی باشد تا لباست را بدوزد ... که دیگر مانند ...

شیبیل حرف او را قطع کرد :

ـکه دیگر مانند جت ها معلوم نشوم... رادکه ! ازشنیدن حرف های او نارا حـــت شد ـ تغییر چهره اش دوباره دردل‌دخترها ها ترس را بوجود آورد ... او دو بـــاره لبخند زده گفت :

ـگفتی عروسی کنم ....آخر ...مرا کسی نمی گیرد ... دختر ها مرا نمی خواهنـــد را دکه .گفت :

ـ میگیرن ... تو یك جوان مجرد هستی.

شیبیل باخنده گفت .

ـپس تومرا بگیر ... توبامن عروسی کن رادکه .مثل اینکه انتظار چنین حرفـــی را نداشته باشد گفت :

ـچی .... من‌ترا بگیرم ...با همین قدو قواره ... با همین لباس های عجیـــب و اسلحه ...هایدوت سر گردان ..نی ... مه ها یدوته کار ندارم .

شیبیل باز همه قیافه خشمگین بـــخو د گرفت ورادا متوجه شد که چگونه دخترا ن دیگر با چشم های پراز امید بطرف ا و مینگرند... خشمگین شدن‌شیبیل وهمکارانش برای‌همه‌آنها خطرناك بود رادا دفعتا لحنش را تغییر داده گفت :خوب ..خوب ترامیگیرم .. اما لازم است مرا از پدرم بخواهی ..و بعداز لحظه یی سکوت ادامه داد ـ ... و از ..مراد بیك‌حاکم ...، ببین..، آستینت‌راچگونه دوختم نگذار باز هم پاره شود .

شیبیل بطرف او دیده تبسمی کرد .آنها باز هم با هم صحبت کردند بعد ازآن زنها

حرکت کردند وشیبیل‌آنهارا تاآخرین قسمت جنگل مشا یعت کرد بعد از آن هـموا ری شروع میشد .

وقتیکه این اتفاق رخ داد موسم بهار بود بعضی جاها سبز شده بود وپرند گان‌دیوانه وارمی سرودند . درختان تنها پندك‌داشتند. شیبیل بطرف کوه بر می گشت وهنو زهم لبخندی بلب داشت از عقب او هایدوت ها روان بودند بطرف زمین می دیدند وسکوت اختیار کرده بودند .زاغ سیاهی از بالا ی سرشان پرواز کرد وپیغام شومی را بـــه آنها آورد .

شیبیل متوجه آن نشد ولی هایدوت ها در یك جا اجتماع کرده وبین خود بعضی چیز ها گفتند .زن را ه‌شان را مسدود کرده بود ، یك زن زیبا ، تمام این هاعواقب خوبی ندارد . بازهم مـدتی گـذشت هـوا گـرم ترشد درخت های آلوچه های‌وحشی شگو فه کردند ناك ها برگ آوردند ویـك روز صبـح فاخته ای شـروع به خواندن کـرد و نظـر به رسم وعادت کـه دراول روزموقع شنیدن آواز فاختـ ســن خـود را حساب می کنند .

شیبیل متوجه شد که دیگر پیر میشود .به فکر را دا افتاده تبسم کرده با خود گفت: چه موجود عجیبی او در آنو قت را جـــع به‌زن واولاد وشیطان فکرمی‌کرد .

او رادا را با همان حالتی که بار اول دیده بود هنوز هم میدید .در همان وقتیکه او تار سوزن را بدهن گرفته بود وبطر فش می دیدوتبسم میکرد باز هم شیبیل با خود گفت: نه‌سوزن نه‌بلکه خنجری بـودکه بـه قلبش زده بود !ودر همین لحظه تاجر ها می گـذشتند و رفقـای هایـدوتش آنهـــا را ایستاده کرده‌بودند... ازترس زیاد رنگـــ شان کبود شده بود آنها به مشکل بالا ی زین اسپ‌های‌خود محکم شده بـــودند و منتظر بودند که شیبیل چه میگوید .امـــا شیبیل آنهارا وارد نساخت تا خور جین ها وخریطه های خود را با زنماید ونه آنها را تلاشی نمود .فقط با آنها به قصه گفتـــن شروع کرد.

راجـع بـه ویلیکو کیخا یا صحبت کرد و بعددر باره‌رادا به‌صحبت پرداخت هـا یدوت ها بطرف زمین‌می دیدندواز شرم وخجا لت بخود می پیچید ند .

شیبیل تاجرها را آزاد ساخته وتا آخر جنگل مشایعت نمود وتوسط آنها پیغام ها وسلام های زیادی به رادا فرستاد.

هایدوت ها دیگر با شیبیل حرف نمـی زدند .وهم جرئت نداشتند بطرف چشما ن او نگاه کنند .شب وقتیکه به قلعه سنگـ های آبی دربین آشیانه عقاب هارفتند بعد از آنکه شیبیل خوابید آنها در اطراف آتشـ جمع شده وصحبت کـردند . کوه تغییر نکرده بود وتصمیم‌آن‌ها هم قطعی بود .

آنهـا خیلی نا راحـت بودند و بهر طـــر ف نگاه های وحشتنا کی‌می‌کردند .دریك حصه

روباه آواز کشید ولی آنها فکر کردند که کدام انسان حرف میزند .فکر کردند کسی می‌آید وآنها بیك دیگر قریب تر شدند ودر همان حال متوجه شدندکه چطور شیبیل در خواب بخود میپیچد ونفس بلند می کشدو درخواب باخود حر ف می زند .

و د ر همـــا ن حـــال آنهـــا ایستاده شـد نـد کـــه بـروند او را نـکشند ولـی از اوفرار کردند مثل اینکه از وبا فـــرار کنند شیبیل تنها ماند ودر آنوقت تمام‌پول

هایی راکـه غارت کـرده بود ، انگشتر هـای طلا که از دست های اسیران وکشته گان کشیده بود اشیای قیمتی طلایی ونقره‌یی‌راکه از صومعه‌ها به‌غارت برده بود وتمام‌زیورات و اشیای قیمتـی را کـــه تـا بـه آنروز جمع کرده بود آنها رادر یك مغاره پنهان نموده بود همـه را بتدریج بخانـه ویلیکو کیخـایـا به عنوان هدیه ها برای رادا فرستاد .هدیه های قیمتی همراه باسلام های زیاد برا ی رادا می فرستاد تا اینکه یـك روز مژده ای به‌اورسید این‌مژده اوراگیج کرده‌بود رادابـه اواحوال فرستاده بود که به قریه بیاید زیرا پدرش به مزاوجت آنها موافقت کرده وحاکم مراد بیك نیـز او را بخشیـده بود وحـاکـم به عنوان بخشش یـك تسبیـح کهـربا که از بیت المقدس با خود آورده بود بـــرای او فرستاد .

مدت زیادی شیبیل با خود فکر کرد که این هـم یك دام نباشد. جنگـــل بکلـی سبز بود ،حالا دیگرجنگل یك‌اندازه تاریك شده و فـرش آنـرا مقـدار زیـاد علـف بلنـــد تشکیل میدان وگل های وحشی کوهی کـه خیلی‌ناوقت برگ میکنند همه شگفته بودند.

از پائین‌کـوه عطـرگل هـای لیولکـه ولیبی (دونوع بته خوشبوی طبـی) به مشام میرسید دیگر کوه و جنـگل لطفی بـرای او نداشت خوابیدن بروی صخره ها و گـذاشتن تفنگ بزیر سر برای او خسته کننده شده بـود نگاهش را به ابرها دوخت وناگهان تصمیمی گرفت،تصمیم‌گرفت بطرف قریه‌برود هنگامیکه ازبالای قله سنگ های آبی حرکت‌کرد.غروب نزدیك شده بود . دقایقی سپری شد . سنگ هازیر پایش صدا میکرد وقتیکه بجنگل‌رسید آفتاب بکلی غروب کرده بود گـوشـه ازآسمان که از عقب کوه‌پیدا بود سرخ‌بنظر میرسید. عقاب هااز بالای صخره ها آواز میکشید ند هوا روبه تاریکی میرفت ودر هموار ی‌غبار آبی رنگی تشکیل شده بود ودر بین را ه سایه های درازی ایجاد شده بود کوه آرام ومتفکر بود مثل اینکه به شیبیل میگفت :

به کجا ؟ ... برای شیبیل خیلی مشکل بود .سوظن درو جودش رخنه‌کرده‌بودزیرلب میگفت : (شاید دامی برایم گسترده باشند . روی سبزه ها نشسته اندکی فکر کرددقایق به کندی سپری میشد واو همچنان غـر ق در افکار خودش بود وقتیکه سرش را بلنـد کـرد دیـد مهتـاب در آسمـان بـدون ابـر میدرخشید. شیبیل درمقابل خوددنیای دیگری را میدید، کوه نیز برای او طور دیگـر ی می نمود نسیم مـلایمی بچهره اش میخورد اونفس عمیقی کشید وشش هایش از هـــوای خنکی پرشد .دریك نقطه تاریك روشنـــی

بقیه درصفحه ٥٦

مودیکوش جاپانی شاعر

دژوند څراغ

داوړوکی شمع زمادکوټی څراغ دی او زما خواره کوټه ددغی شمع په رڼاروښانه کیږی .

دهغی داوښکو څاڅکی له ډنګری ونی څخه یی رابهیدلی اوپرمځکه باندی توئیږی .
دشمع نری تارپه داسی حال کښی چه کمرنګه رڼایی لړزوی، په وروورو سوځی اوله منځه ځی .

دهغی ژیړرنګه رڼاریږدی هماغه شان چه زماناامیدزړه‌د «ژوندانه دځراغ» دمړه کیدوپه انتظار لړزیږی .

زما دژوند ددفتر وروستی پاڼه ددغی شمع ترپلوشولاندی پای ته ورسیده .

«دژوند څراغ» می هم مخ په مړه‌کیدو دی اووروستی رڼایی تیاره کیدوته نژدی ده .

ښایی ددغی شمع دپلوشو تروروستی ریږد پوری زما «دژوند څراغ» مړشی ...
وړوکی شمع خلاصه شوه اوخواره کوټه‌یی په تیاره کښی پریښوده ...

دژوند څراغ می هم مړشواوزه یی دتل دپاره په تیاره کښی پریښودم .
افسوس چه‌کوټه می حتی یوه شپه هم له دغی شمع څخه روښانه نشوه .

هماغه شان چه حتی یوه ورځ د«ژوندڅراغ» می زماژوند راته روښانه نکړ .

ستا یه خاطر

ستا د وړو وړو ګیلو په خاطر

ستا د زړګی د اوسیلو په خاطر

چه دعشق درس دی راته غوږ کی ووی
ستا د خوږ و خوږ و جملو په خاطر

شربت دشونډ و دی چه راکه راته
اوس دی دسپین مخ د خولو په خاطر

څکه دی مینه پر ښودلی نشم
ستا دمطلب د ګلیمو په خاطر

بیمار دی مینه‌کښی رسوا خوښ دی

ستا دپیغور دولولو په خاطر

(محمدکاظم بیمار)

زړه‌ته

لیونیه زړه داولی دومره ژاړی
هغه‌جا بسی چه‌ته ډوب‌یی په وینو

• • •

دلته بوی‌ستا جانان دزلفو نشته
بلکه دلته دم‌په‌دم په‌هر قدم‌کښی

• • •

بس‌نو زړه‌راشه چه‌دواړه غلی کښینو
چه‌هغه زمونږ په‌لوری نظر نکړی

.زه‌پوهیږم چه‌ته‌څه لمانه غواړی
زماهم دسترګواوښکی بسی‌لاړی

نه‌هغه ایښی په‌دی سیمه قدم‌دی
دبیلتون له‌لاسه جوړغم اوماتم‌دی

بی‌وفا آشناپسی به‌نورنه ژاړو
مونږیی هم‌هومره په‌چغونورنه‌غواړو

«نصرالله حافظ»

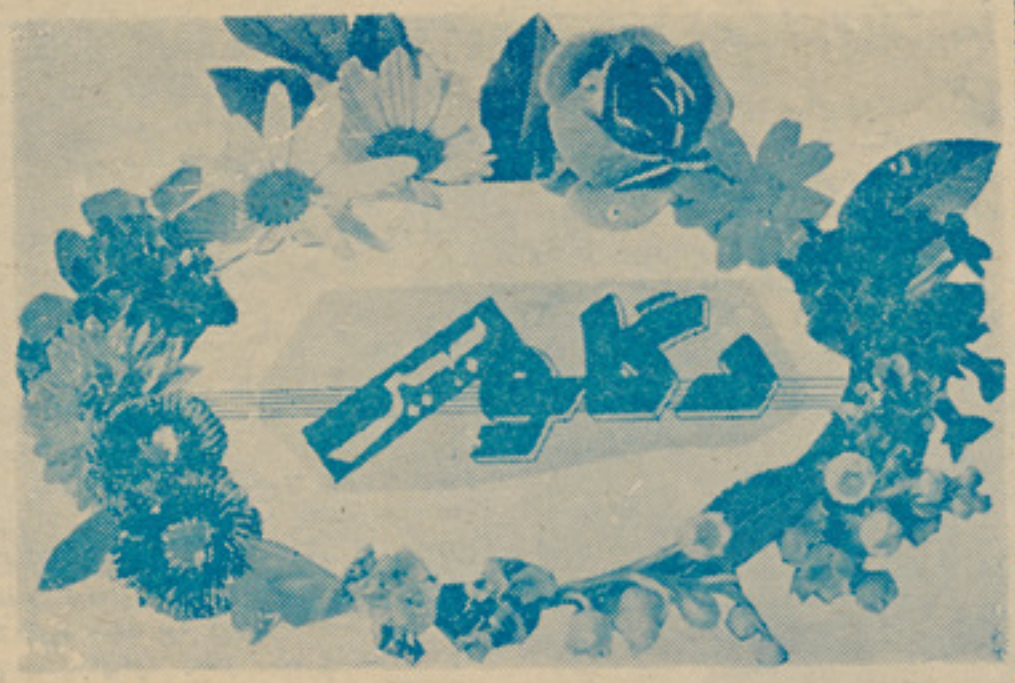

گل‌پاچا الفت

محبت

محبت زیږی دزړونو له‌شرکته
نه‌دمال اود دولت له‌شراکته
بی‌له مینی که‌احسان یامدارا وی
مینه نه‌زیږی له هسی مروته

• • •

رښتیانی دوست نه‌لری هغه سړی
چه‌په خوله باندی وی خپل‌په زړه پردی
محبت دلاس اوژبی اثرنه‌کا
که‌په مینه نه‌وی توددزړه نغری

• • •

په دوستی کښی‌که خوک چل‌اوسیاست‌کړی
له‌دوسانو سره‌بل شانی صحبت کړی
رښتیانی دوست نه‌لری اونه‌یی مومی
که‌هرڅو په‌خوله اظهار دمحبت‌کړی

• • •

محبت‌وی‌تل دزړو لاندی کورو کښی
فکروی ددماغونو بنګلو کښی
په‌لوړ کور کښی که‌څه عقل فکرغواړی
محبت مه‌لټوه لوړو قصروکښی

زمادل

بیلتانه دی هسی خوارکړ زمادل
چه‌له خانه‌یی بیزارکړ زمادل
عاشقی هومره داغونه دی پری‌ایښی
چه تمام یی لاله زارکړ زمادل
چه‌دزلفو په‌کمند سودی راښکو
په‌بلادی ګرفتار کړ زما دل
ستا چشمانو پکښی هسی مقام ونیو
چه‌له غیرویی بیزارکړ زما دل
لاس‌وپښی دخلکو نیسی دعاغواړی
مینی هسی منت بارکړ زمادل
بی‌سببه چا آزار موندلی ندی
تاپه څه‌سبب آزارکړ زما دل
زه‌رحمن خومنت بار دعاشقی‌یم
چه‌مین یی په دلدار کړ زمادل

«رحمن‌بابا»

دزړه فریاد

څو لاله غوندی نشی سینه داغ
له غمونو به هر ګز نه مومم فراغ
خدای د پاره د سحر باده نسیمه
بوی د یار د زلفو راوړه تر دماغ
زړه زما هسی نری نری فریاد کا
لکه دود چه نری خیژی له چراغ
چه نسیم یی سره خلاصه غنچه خوله‌کا
بوی دګلو شرمنده ووزی له باغ
هر آواز د عشق له درده حزین خیژی
د بلبل ناری به نه واوری له زاغ
مجنون طور دیارخیال پر صحرا غواړم
خدای کړه ورکه زما هسی بی سراغ
چه ویل‌په‌بیهوشی زه شمس الدین کړم
دا مستی مسی د سرو لبوله ایاغ

«شمس الدین کاکړ»

سزه‌لری

پتنګ ته دسره اورنه خاریدل مزه‌لری
بلبل‌ته په‌ګلزار کښی او سیدل مزه‌لری

مالدارعمرکړی تیردسودو زیان‌په‌کشمکش‌کی
آشنا ته د آشنا، آشناکتل مزه لری

جفادبی نیازوته یی سر لکه سندان وی
په‌مینه‌کښی مین ته‌سر ښندل مزه لری

له‌هرڅه نه‌تیریږی له آشنانه تیریږی
عاشق ته ننګ‌و نام‌نه تیریدل مزه لری

قصرونه رنګارنګ دی بختورشی تورعالم‌ته
فقیرته په پوزیو کښیناستل مزه لری

داواړه نعمتو نه له بی غمو سره ښایی
غمجنوته دزړه ، وینی خوړل مزه لری

چاووی چه‌ته «خوک» ماویل چه‌زه مین‌یم
په خوله دبختانی رښتیا ویل مزه‌لری

(عبدالله بختانی)

دزړه‌داغ

داغ می‌په‌زړه دخپل آشنا نښه‌ده
دچا دیادو د جفا نښه ده

جنون دمینی‌کړ عالم ته نښه
لکه چه سترګه دسیا نښه ده

په‌زړه خوړلی ناآشنا سترګویم
څکه‌می نښه ناآشنا نښه ده

ګریوان می‌خیری له‌ښی ورځی نه‌دی
دادهجران دوا ویلا نښه ده

خونخوارو سترګو دینو غشوته
سینه زما سیا بیګا نښه ده

دازه چه ناست ولاړ له‌غمه زانګم
سیا دبنګړیو د شرنګا نښه‌ده
سترګی می‌زړه‌ته رانژدی‌که‌یوځل
چه‌پکښی وګوری دچانښه ده

غمخور

پوشکین

دهوسونوسړینه

زما هوسونه مړه شول مګرزه لا ژوندی یم .
ماخپل زړه له خوږو اوخوندورو خوبونوڅخه وشکاوه اومړ نشوم .
اوس ماته بی له رنځ تیرولو اوغم خوړلونه نورڅه نه دی پاتی .
زماغلی اوچوپ زړه دتل دپاره دهیلو او امیدونو له تودوالی څخه محروم دی .
زما دسرنوشت طوفانونو زمادژوند تراوتازه ګل مړاوی کړ .
اوس زه یوازی دناامیدی اوغم سره مخامخ یم اودنجات وروستی ګړی ته ګورم .
زه‌هغه وچه پاڼه یم‌چه‌منی یی‌لیدلی مګر په لغړښاخ کښی لاپاتی ده اودساړه ژمی بادونه یی ریږدوی .

وحشی دشت ها

دردام...

این وحشی ،این مغرور کوه‌ها، چهل سال بیداد کرد ،در شهر ها ی بسیاری به دزدی پرداخت ،باهزاران جا نی وسارق نبردکردوهمه رامغلوب ساخت... آری از هفت سالگی تاچهل سالگی کسی نتوا نست او را شکست بدهد ...

اوبایك تن ازیارانش ،دریکروز ، روز میله باستانی در شهر هرا ت هشتادو سه تن را بسته کردواموال شان رابه غارت برد. اما ....

آهی میکشد ..دلش نمیخواهد قصه اش‌را ادامه‌دهد ، امامن اصرار می‌کنم بعداز لحظه‌سکوت میگوید :

اما وحشی در دام قانو ن گرفتار میشود ، یك شب درمنزل دوستش به‌خواب رفته است که‌عده یی‌سرباز اورا محاصره‌میکنند صدای پرکردن تفنگ اورا بیدار میسازد ودر چند ثانیه کوتاه به همه چیز پی میبرد، میداند که‌او رادر محاصره گر فته اند .....

ولی آنشب کسی نتوا نست (حلیم سیاه) را دستگیر کنداو با ز

هم فرار کرده بود، روزهاگذ شت ویك هفته بعددر یك شب تار یك «حلیم» در دامیکه‌پو لیس بر ایش پهن کرده بود اسیر شد ،آن شب اوبه خانه یك رابطش آمده بود،قرار بود درآنجا مردی برایش کار توس بیاورد ولی در عوض برایش دست بند آوردند ،واو را روانه‌زندان ساختند.

حالا ساله‌است که این وحشی در زندان است یك بار دوسیه‌اش گم‌شد. بار دیگربرایش دو سیه ساختند .دوسیه دوم دریك واقعه سوخت واز بین رفت ،بازهم دوسیه سوم تر تیب‌گردیدحالابه‌طور دقیق معلوم نیست که‌چند سال است، ا و زندانی شده، سالها می گذرد چشم های این مرد به دروازه زندان‌دوخته شده است ،تا روزی‌برویش‌گشوده شود .....

مردی با نقاب بقه

تااینجا خواندید که :

دیك‌گار دون برحسب تصادف باخانوادهٔ‌جان بنت آشناشد ووقتی به‌دفتر کار خود برگشت ، معاون کمیسر پولیس‌را منتظرخودیافت معاون کمیسر پولیس از مفقود شدن گنتر یکی‌از مامورین برجسته پولیس که‌از دوسال به تعقیب تشکیلات مردان بانقاب بقه‌بود به دیك گاردون گزارش داد . واینك‌گنتر وارد سازمان بقه‌ها می‌شود ...

بقه همه‌چیزرا میداند .کارلو به‌صاعد دست گنتر نظر انداخته‌گفت بسیار درد نخواهدکرد. ارزش تحمل‌آنرا هم‌دارد . هاری ـ تو دگر بدون همکار نخواهی بود . واگر در کدام تله‌گیرکنی ، بهترین وکیل مدافع ترانجات خواهد داد. ماآدمهایی مثل‌توراجستجومیکنیم.

ازآن حرام زاده ها فراوانند که باانجام دادن کارهای‌کوچك تصور میکنندبا ماار تباط دارند . اما تو بر خلاف کار های مهمی‌را انجام خواهی داد . واگر کدام‌کارخاص برای او انجام دهی صدها پوند بتو پول خواهد پرداخت .

واگر مریض شوی یاگرسنه بمانی و نظیراینها در آنصورت بقه‌هابه‌کمکت خواهند شتافت.»

گنتر سکوت اختیار کرد. آنها در حدود ۱۲ قدم ازکلبه فاصله داشتند . یك عمارت مستحکم‌که از چوبهای دستك قوی ساخته‌شده یك‌در وازه درآمد و یك پنجره بسته داشت. مردیکه خودرا کارلو می‌نامید به‌طرف گنتر علامه داد تاصبرکند : او خودش کمی پیشتر به‌کلبه نزدیك‌شد ودق‌الباب کرد . گنتر دیدکه چگونه کارلو به پنجره نزدیك شد وکمی بعد یك دریچه به اندازه یك انچ بازگردید. گنتر متوجه شدکه آنها باهم سرگوشی کرده‌مطالبی بین شان ردو بدل شد وکارلو دوباره نزدگنتر آمده اظهار داشت : اوگفت برای توکار مهمی دارد که‌میتواند هزارها پوندبرایت عایدداشته باشد ـ تو راستی خوشبخت هستی . روخه‌مور را دیدی ؟»

گنتر باسر اشاره کرد . او این محلهٔ اشراف نشین رابلد بود .کارلو اظهار داشت: «درآنجا مردی زندگی میکندکه باید ازسر راه برداشته شود . اوهر شب باقطار نمبر۵۰ـ۱۱ ازکلوپ خود بر گشته پای پیاده به منزل می‌رود . اواز یك خیابان تاریك می گذرد ومیتوان به سادگی زحمتش راکم کرد .

محض یك‌ضربه ، بایك ضربه کارش تمام است .

معنای حرفم را درست بفهم. موضوع‌کشتن اوهنوز مطرح نیست .فهمیدی‌که چه‌گفتم.»

«آری اماچرا میخواهید این‌کار رامن‌بکنم.»

هر عضو تازه قبول شده باید یك‌کاری بکند تاجرأت و جسارات خودرا به اثبات برساند . خوب نظرتو درین باره چیست ؟»

گنتر بدون تعلل جواب داد : «اطاعت میشود .»

کارلو به‌طرف کلکین برگشت و از گنتر خواست بدنبالش برود . حینیکه پشت‌کلکین رسیدند کارلو به‌گنترگفت : اینجا صبرکن‌و دست چپت‌را به‌درون کلکین ببر .

گنتر دکمهٔ آستین را بازکرده بالازد ودست خودرا به‌درون دریچهٔ کلکین درازکرد یك‌دست قوی‌دست‌گنتررا محکم چسپید واو فوراًاحساس نمودکه شیء نرم ومرطوبی به پوست صاعدش فشار آورد . تصور نمود تاپهٔ رابری باشد و نگذاشت به‌اثر فشار دردناله‌اش بلندشود .

دریك لحظه علامه ای روی جلدش نقش بست واو احساس نمودکه هزاران سوزن به یکباره در پوست دستش خلید . پنجه‌قوی دست‌گنتر را رهاکرد و او دستش رابسرعت عقب‌کشیده لختی به تصویر روی پوست دستش‌که‌با رنگ وخون نقش شده‌بود خیره ماند یکصدای‌سنگین درتاریکی ازداخل کلبه بلند شد :

هوش‌کن‌که پاك نشود وحالا میتوانی داخل شوی .»

دریچه کلکین مجدداً بسته‌شد و ازداخل قفل‌گردید . متعاقبا آواز خش‌خش کلیدکه‌در داخل قفل چرخید بگوش رسید. دروازه‌بازشد گنتر درمیان ظلمت کامل داخل کلبه رفت واحساس نمودکه دروازه پشت سرش مجدداً بسته‌شد . صدای خشنی‌گفت :پس‌ازین‌نمرهٔ تو ۹۷۱ ـاست‌واگر توبه‌این نمره درستون آگهی های روزنامهٔ تایمز برخوردی فوراً به اینجا مراجعه‌کن. جایی‌که همیشه خواهی‌بود. بگیر اینرا ...) گنتر دستش رادراز کردو پاکتی درکف دستش گذاشته شد .

صدا دوباره اورا مخاطب ساخت: «این‌پول سفریه‌ات واینهم‌یك نقشه محل.اگراین پول را به‌مصرف غیراز هدف مسافرت برسانی یااصلا به‌آنجا نروی در آنصورت کشته‌خواهی شد . حرف‌های مرادرست شنیدی ».

ـ «بلی‌ـکاملا»

ـ«برای مصارف شخصی خودت هم پول خواهی گرفت اکنون بمن گوش بده .دررخ مور نمبر ۷ خیابان پارك هـای ویل جانـز صراف بانك زندگی میکند »

حرفشرا قطع کرد ،مثل‌آنکه متوجه‌ناراحتی تازه وارد شده باشد وسوال‌کرد : تواورا می شناسی ؟

ـ«بلی سال‌پیش نزداو کارمیکردم .»

گنتر درختم کلامش تفنگچه خودرا بیرون آورده قید آنرا بازکرد .

صدای آمرانه مجدداً سکوت را درهم شکست :

بین امروز و جمعه باید بحسابش برسی. لازم نیست اوکشته شود . واگر احیاناً کشته هم شود عیب ندارد

اماتاجائیکه اطلاع‌دارم جمجمه اش سخت‌است وبرداشت یکی‌دو ضربهٔ محکم‌را دارد .»

گنتر حال می توانست محلی راکه صاحب صدا قرار داشت تخمین‌کند زیرا چشمهایش یك‌مقدار به تاریکی عادت کرده بود .گنتر بسرعت دستش رادرازکرد . بازوی مردماسك پوش راچسپید وباصدای‌که‌ازلای دندانهایش بیرون آمد تهدیدکرد : من تفنگچه دارم ،من گنتر مامور پولیسم . اگر در صدد دفاع ازخود برآیی وتکان بخوری میکشمت ـ برای یك لحظه سکوت مرگباری برقرار شد .سپس گنتر احساس نمود که یك شی مثل انبری به‌همان دستش چسپیدکه تفنگچه را گرفته‌بود گنتر بادست دگر مشتی محکم حواله کرد.اما حریف خودشرا خم‌کرد وضربه گنتر هوای خالی را شگافت . فشار پنجه‌ها به حدی شدید بودکه گنترناچار چرخی زد وتفنگچه از دستش به زمین افتاد . در همین لحظه دو بازوی قوی گونتر را در میان گرفت‌و دست گونتر به صورت ماسك پوشیدهٔ تماس کرد او احساس نمود که آن ماسك بقه‌است.

آیا آن ماسك از ماسکهای بودکه دگران هم بصورت می‌زدند ؟ او تماس شیشه‌یی‌سرد یك‌عینك را بصورتش احساس نمودوصاحب آن صدای خشن وآمرانه را شناخت گرچه گنتر آدم بسیار قوی بود با اینهم نتوانست خودش‌را از میان بازوان قوی‌آن‌مرد نجات دهد .

هردو در وسط آن تاریکی شدیداینطرف وآنطرف تکان می‌خوردند .

مرد ماسك پوش د فعتاً پایش را بلند کرد گنتر برای دفع‌ضربه بسر عت دور خود در همین لحظه صدای شکستن شیشه یی بگوش رسید متعاقبا بوی زننده وشدیدی به بینی پولیس خورد . اوسعی نمود نفس عمیق‌بگیرد اما احساس نمود که خفه میشود . بازوانش از حر کت ما نده **بیحال به‌روی زمین غلتید مردماسك پوش** برای یك لحظه صورت خم شده گنتر رادیده سپس جسد او را از بغل رها کرد که‌بزمین بیفتد فردا صبح آن پولیس جسد گنتر مامور خود را در باغچه یك عمارت غیر مسکو نی پیدا کرده گروه نجات را از جریان مطلع ساخت در نتیجه معاینه ،معلوم شد که‌به اثر تنفس بخار غلیظ تیزاب آبی مسموم شده بود در ظرف ده دقیقه پس از اینکه بقه شیشه ای محتوی تیزاب آبی را **اشکست گنترجان‌سپرده بود.بقه‌درمواقع‌حساس** ودر صورت لزوم همیشه این کار را میکند.

ـ٤ـ

درسر تاسرجهان پولیسی به زرنگی و **لیاقت‌الك وجود نداشت او مردی بود قدبلند** لاغراندام . قدری خمیده راه میرفت که‌همین **وضع بیشتر از دقت عمل و هو شیاری او** نمایند گی میکرد او مرد بد لباس بود **عموما لباس ها به تنش کلانی می‌نمود.. در** تابستان وزمستان بالا پوش خا کی رنگ کثیفی می پوشید و هیچو قت دکمه ها ی آنرا باز نمی گذاشت همین طور دریشی زرد رنگ او عوض نمی شد وقتی باران‌می آمد کلاه سیاه و چرك او زیر باران می درخشید امااك چیزی را که همیشه باخود حمل می نمود هر گز در مواقع ریز ش باران باز نمیکرد هیچکس خاطر ندا رد باران باز نمیکرد هیچکس به خاطر ندا رد

که الك از چتری خود استفاده کرده باشد

در صورتیکه پریده الك آثار اندوه عمیق خوانده میشد و آمران او این وضع را به وجود یك نوع فشار روحی حمل می کردند که الك یکبار به اثر عدم مهارت در وظیفه نتوانست ترفیع کند ده بار خودش را برای گذاردن امتحان کاندید کرد وهر بار در مضمون تاریخ ناکام ماند ویك کاردون که الك را بهتر از آمرا نش می شناخت حدس می زد که این عدم موفقیت او را رنج نمی‌داد الك به چوکی که برایش تعارف شد نشسته آهی کشید وگفت : آقای کاردون گناهکاران فقیر بروی زمین آرام ندارند من فکر میکردم که در باز گشت از امریکا ودر پایان سفر خدمتی بمن مرخصی خواهند داد دیك کاردون در جوابش اظهار داشت . الك عزیز، من می خواهم هر چه در باره پولا پسو نا ممکن باشد بدانم .

چه کسانی با او دوست استند چرا او خود شرابه رای بنت چسپا نیده است در حالیکه رای یك مامور پایین رتبه و کوچك درانحادیه ایتلاند می باشد .

مخصو صا چرا لولا دیروز در تاریکی شب در گوشه چهار راه نیسنت جمز رای را با خود برداشته به هور سهام رفت .من وقتی از کلوب خود می برآمدم تصادفا آنرا دیدم وبه تعقیب شان پر داختم آنها تقریبا دو ساعت در موتر لولا به فاصله دوصد متر دور از منزل جان بنت نشسته بودندوباهم حرف می زدند من در زیر باران پشت موتر ایستاده حرفهای شان رامی شنیدم اگر موضوع سر روابط جنسی می بودکه من متوجه میشدم اما آندو در بار ه پول حرف می‌زدند در حالیکه بنت جوان حتی یك پول هم در جیب خود ندارد .

الك در حالیکه سخت به فکر فرو رفته بود آرام آرام سگرت میکشید دفعتا رویش را بطرف دیك بر گردانده در میان تعجب دیك گفت : او یك خواهر بسیار زیبا دارد اما بنت پیر پدر آنها مسلما یك تیپ مخصوص او باشی می باشد .اوکا ر معینی ندارد وبعضاروز ها نا پدید میشود ووقتی برمیگردد بطور عجیبی و ضعش خراب معلوم میشود .

الك باسر اشاره کرده اظهار داشت.(بنت پیر برای من دلچسپ است درست بخا طر ندارم چه کسی راجع به‌جریان زند گی او مظنون شده واطلاعاتی جمع آوری کرده بود پولیس محلی هیچکاری ندارد جز اینکه‌از مردم بقسم بره ها مراقبت کند وطبعا هر کسی در نظرش بره نیاید به سو ظن در باره‌اش قضاوت خواهد کرد . من از بنت پیر مراقبت کرده ام و هیچگاهی ازکار های او سردر نیاورده ام او یکتعداد شغلها ی بخصوصی داشته است واکنون به عکاسی مشغول است . راستش را بخواهید حاضرم بهر قیمتی شده شغل اصلی اورا بفهمم او بطور منظم در هر ماه یکمر تبه و گاهی دوبار وبعضا به مراتب ناپدید میشود وکسی تعقیبش نمیکند که کجا میرود . من درلندن از هر مرجعی راجع به فعالیت بنت پرسیده‌ام اما او تنها هم مثل من حیران او هستند لاد برادی هم به شنا سایی او دلچسپی می گیرد او از بنت نصرت‌دارد چند سال پیش پیغله مونته عابندآصدخشلاخرا و ککالتنا خود سرا به‌پیر مرد نزدیك ساخته سعی می نمود از خود او دو باره کا روبارش گپ بکشد اما بنت حاضر نشد در اطراف فعالیتهای خود به او حرف بزند).

دیك‌بانا باوری سوال کرد. (پیر مرد؟)

(بلی او مثل یك گاو زور دارد....خوب من به دیدن لولا میروم او دختر بدی‌نیست اما من شخصا به دراکولا ومرد خون آشام بهر حال گنتر شته شده شما بقه را درقتل اودخیل میدانید .

دیك در حالیکه از جایش بر خاست‌جواب داد : بدون شك . اینست تصویر یکی از اشخا صیکه در قتل او دست دارند .

اوبه طرف کلکین رفته خود شرابه‌طرف بیرون خم کرد و مردیرا در گوشه خیابان برای چند دقیقه زیر نظر گرفت اما آنمرد دفعتا ناپدید شد دیك بطرف دروازه خروجی برگشت سوال کرد :کجا می روید دیك پاسخداد :او درهمین لحظه رفت ومن..) صدای شکستن شیشه موتر ویك رامجروح ساخت دیك در آخرین لحظه به جهش الکرا از کنار پنجره عقب کشیده اظهارداشت:

ازبام عمارت انسلو فیر شد. عجب است‌این دومین بار است که‌در روز روشن نسبت‌بمن سؤ قصد کردند وقتی امروز به‌طرف منزل‌می آمدم باراول بانهایت موشیاری میخواستندمرا زیر عرابه موتربگیرند .برای‌کشتن من‌موتر حتی‌به پیاده روجاده بالا شد.

۱۰ ل- ۱۹٤۱ این نمره د ر دفتر ترافیك نمبر موتر رایادداشت کردید.

توهنمی باشدموتر‌انده‌بدون‌معطلی به‌حرکتش ادامه داد ومن فرصت نیافتم برای متوقف ساختن او اقدام نمایم .

الك باناخون زنخ خودرا خاریده به صورت خازنوال جوان خیره شد.

ومترددانه اظهار نموده: این مطالب آهنگ بخصوصی دارد من تااینندم به بقه هافکر نکرده بودم .امروزه روزفعالیت سازمان‌های مخفی آنقدر معمول شده که‌هر باروقتی یك نفر دست‌مرا تکان‌میدهداگر گوشم رانخارم ویا پای خودرا به‌زمین نکوبم اویا نگاه مشکوکی بمن مینگرد .

یك‌باند بزرگ رهزنان راهمیشه طوری‌تلقی کرده‌ام که درروماناهای جنایی مطالب هیجان انگیزی در باره‌انها می نویسند امامن نمی توانم به‌ان باور داشته باشم .

الك خدا حافظی کرده سکاتلند یارد شد .

اوظاهراً یك مامور پایین رتبه و بیکار بود با چتری کهنه وفریم کج ومعوج عینکش به طرف ترافلگار رفته لختی متفکرانه توقف کرد سپس از جائیکه ایستاده بود برگشت در مقابل دفترمدعی‌العمومیت به‌یك‌فروشنده قدبلند برخوردکه تبنگی‌محتوی گوگردزنجیر حلقه‌های کلید قلم، پنسل وهزاران شی خردو ریزه که‌معمولا اینگونه فروشنده هامی فروشند .به گردن اویخته بود. سامان‌و اشیای خودرا بایك دستمال مرطوب و نمناك پو شا نیده بود .

الك تاآن لحظه متوجه نشده بود وتعجب نمودکه چرا ان مرد یك‌چنین جای خراب رابرای فروش انتخاب کرده است زیرا انتهای باغ انسلو جایی است که همیشه شمالهای طوفانی می‌وزد ودرشمال وایتهال حتمی درروزهای افتابی چندان جای‌مناسبی برای فروش نمی باشد زیرا هیچ عابری حاضر نیست درین محل ولوبه عنوان خرید هم معطل شود.

فروشنده بالا پوش بارانی مندرسی به‌تن داشت که تا پشت‌کری‌موزه هایش افتاده بود کلاه نرم نمدی اش راتاسر ابروهاپائین کشیده بود امااك توانست صورت اورا ببیند واین قیافه شباهت بسیار به یك مرغ لاشخوار داشت الك ازحرکت باز ایستاده ازاو پرسید کسبو کار خوب است؟

«نی ... نی »

الك فوراً تحت تاثیر این صدا رفت .

این‌مرد یك‌مرد امریکائی بود وسعی مینمود لهجه خودرا پنهان سازدتاجلب توجه نکرده یك فروشنده دوره گرد قبول شود.

شما امریکایی استید؟ ازکدام ایالت!

جوابی که‌شنید این بود:ازجورجیا می‌آیم .

این بار فروشنده سعی ننمود لهجه اشرا پنهان سازد .

الك دستش را دراز کرده پرسید: جواز نامه تانرا نشان بدهید .

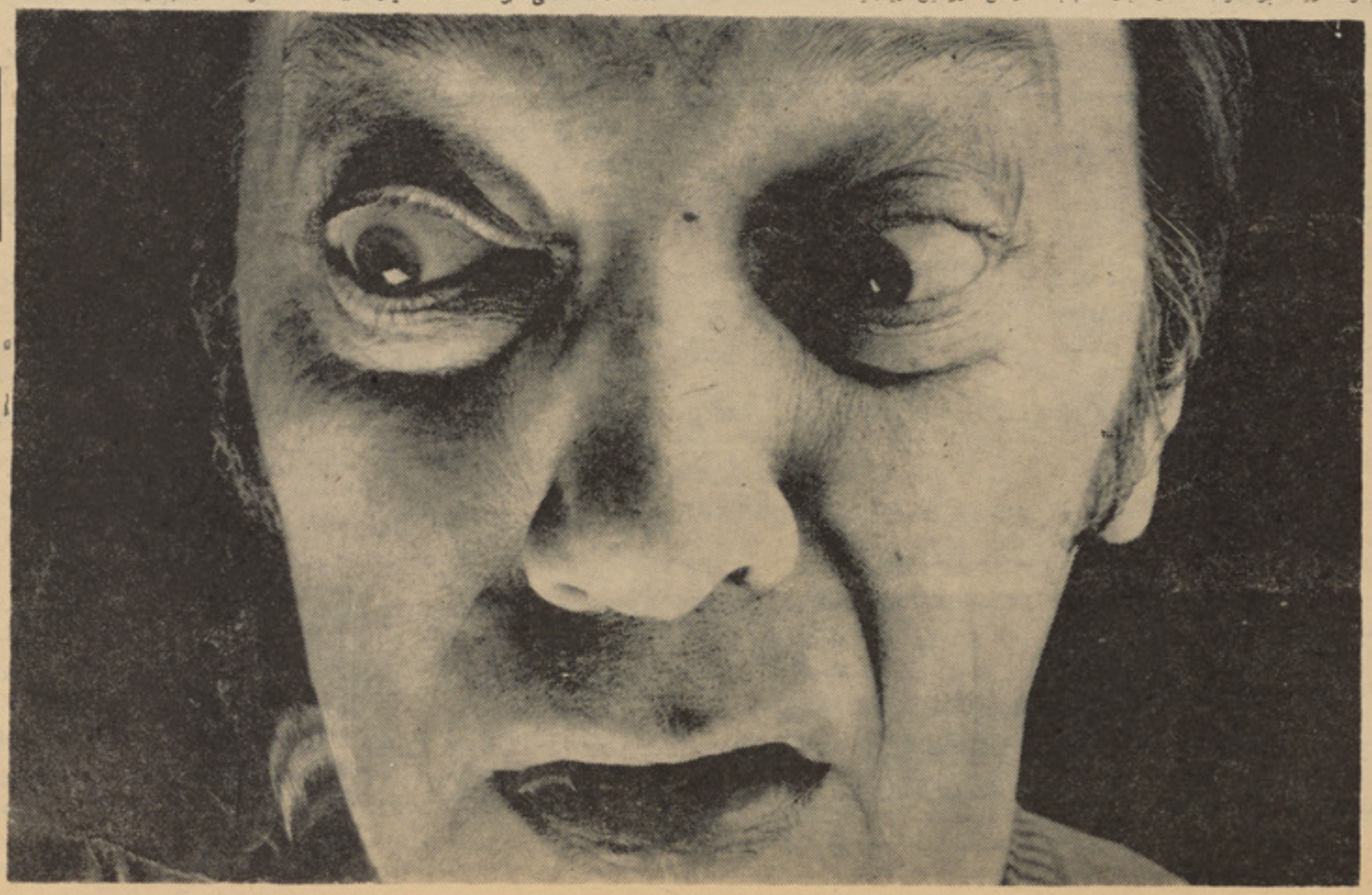

ابوریحان البیرونی

از نظر بیرو نی ز یبا یی صو ر ت وجمال معنوی هردو برای انسا ن مر غوب و پسندیده است. او ضمن بحث درین موضوع باین نتیجه میر سد که ز یبا یی حقیقی در وا قعیت زندگی است و ضمنا تاکید می‌نماید که علاوه برزیبایی طبیعی، در اخلاق، کر دار و سلو ك انسان نیز ز یبا یی و جود دا رد، اما زیبا یی صورت در رحم ما د ر اعطا میگردد و احدی نمیتوا ند آنرا تغییر دهد. انسان میتوا ند جما ل نفس را ازدرجات پائین به‌درجا ت بالاتر ار تقا دهد و البته این ا مر با تهذیب نفس ، تدا و ی آ ن با طب رو حی و ازالهٔ تد ریجی امرا ض‌آن با استفاده از اصو لی کـه در کتب اخلاق ذکر گردیده، امکان پذ یـر است .

هر گاه درینجایك سلسله‌تصورات ذهنی ابو ر یحان بیرو نی را مد نظر نگریم ،هدف‌اساسیش دراین زمینه آنست که شخصیت انسان، گفتا ر و کر دار و تمـام حـر کا ت وی براساس ارادهٔ او تکو ین می یا بد وبر اساس تر بیه و تداوی رو حی او شکل میگیرد.

«هنگام عجز و در ما ندگی‌آرزوی کمك بد یگران دا شتن و هنگا م استطا عت عملا بیاری آنان شتا فتن فضیلت است ».

میتوا ن گفت که این جمله عصاره اندیشه‌های بیرونی در باره اخلا ق و هو ما نیز م میبا شد.

بیرو نی میگو ید: «از آنجا کـه مقاصد و اراده ها گو نا گون اند ، پیشه ها و صنا عت ها نیزگوناگون میبا شند و بر اساس آن همیشه‌کار کننده از روی عدا لت برای کارفرما در بدل یك چیزی کار مینما یـد . بکار گما شتن دیگری با اعمال زور ویا بالمقا بل اجوره دائمی نیست ».

بدین سان ابو ر یحان بیرو نی یك سلسله افکار ژر فی را بر اسا س مسایل اساسی سو سیو لـو ژی و اخلاق مطرح بحث قرار مید هد . نظر یات او در ین باره بـا بـکار گما شتن اجباری دیگران ضـد یت دارد وستایشگر کار آزادانه است. او حکام دور از عدا لت را محکو م مینما ید و حکمـرانـی عا دلانه و مخصو صا ادارهٔ امـور مـلـك ر ا براساس دمو کرا تیك بـدر جا ت بلند میستاید.

بیرونی مروت (کمال مر دا نگی) را ستایش و عدم مروت را نکو هش میکند، نیکی را تمجید و بدی ر ا بشدت تقبیح مینما ید. پا کیز گی، پاکدامنی، حقیقت گو یی و پیگیری درگفتارو کردار را ارج بلندی قایل میشود و دیگران را صمیمانه فر ا میخواند تا بدیـن صفات مـتصف گردند و بر عکس تفتین و فر یب ، نا پا کی و آلو دگی ، در و غگو یی وبهتانرا بحیث صفات‌پست‌ونکوهیده محکوم مینماید. بعقیدهٔ او مر دانگی وایثار در راه عدالت، عبا رت ا ز آنست که انسان در راه مردم، وطن و کا فه بشر یت صداقت دا شته و دربرابر زور گویی‌وتهمت ،جسورانه پیکار نماید، او تمام انسا نها رافرا میخواند تا از گذشته، برای آیند ه خود پند گیرند.

بیرونی بزرگ با این افکار عا لی انسا ندو ستانهٔ خو یش سرا یند هٔ آهنگ دو ستی و همکاری متقا بـل توده‌ها ومناسبات حسنه ذات‌البینی آنان و طر فدار صلح و آر ا مش و دشمن سر سخت جنگهای فیو دالی ومنا ز عا تی که دربین تـو ده ها موجود است شنا خته شده است . (٤٦).

او مؤرخی دا نشمند و صا حـب نظر بوده معتقد است که اخـبـار گذشتگان به نسبت اینکه دستخوش عبث و فساد گردیده، در صحـت خود شك و تر دید را راه مید هد .

لذا باید تجد ید نظر عقلی بر آ ن صورت گیرد و آنچه با عقل سازگار نیست بدور انداخته شود، زیر ا طبیعت اشیاء بر پا یهٔ سنن(قوانین) معین ومعلوم استوار است و هر گز اجازه نمید هد دستخو ش خرافات گردد، و لو منبع آن هر چه بو ده باشد (٤٧) .

مسائل اجتما عی پیو سته بیرونی را بسوی خود میکشا نند و حتـی آنعده از کتا بهای وی که‌بمسا ئـل طبیعت شناسی اختصاص دا رنـد به بسنا سا حات علوم اجتما عـی تما س گر فته اند، چنا نچه کتـب معروف او در بارهٔ دئو دیزی(تحدید نهایات الا ماکن تصحیح مسا فا ت المسا کن) و معد نشنا سی(الجماهر فی معر فة الجوا هر) در عین ز مان

---

(٤٦) ابراهیم مؤ منوف ، مقا لـهٔ «بیرونی ما یهٔ افتخار شرق»منتشره در روزنامهٔ «از بکستان شو رو ی » شمارهٔ ۱۳۱ سال ۱۹۷۳.

(٤٧) المو سو عـة الفلسفـية المختصرة ، ص ۱۷۰ .

بیرونی حکام‌دوراز عدالت‌را محکوم‌مینماید وحکمرانی عادلانه‌ومخصوصا اداره‌امور ملك رابـر اساس دیموکراتیك بدرجات بلندمی‌ستاید.

دربارهٔ تاریخ، تاریخ ادبیات و دیگر موضوعات اجتماعی میباشند ، مـثـلا در کتاب اخیر الذکر هنگا میکه مـی خواهد احجار کریمه و یـا مـوا د معدنی را تعریف نما ید، از شعرای کلاسیك عرب که‌دربا ره ا حجـار ویا مواد معد نی مذکور اشعا ر ی سروده اند، قطعا تی ذکر میکند.

ابو ریحان بیرو نی در تحقیقا ت علمی خود از متود انالیز قیا سـی وسیعا استفاده کـر ده‌است، مثـلا معلو ماتی را که در زمینهٔ علم،فلسفه معتقـدات و عرف و عادات هـنود بدست آورده، با فلسفه و میتولوژی یونان با ستان در مقام مقا یسه‌قرار میدهد (٤٨) و در کتا ب «تحد ید نهایات الا ماکن...) علوم مربوط به مدنیت های دیگر را توأم با بحث و فحص دقیق تحت مطا لعه میگیرد تا جوانب سود مند و سلیم آنها را از آنچه بدرد علم نمی‌خورد جدا سازدو در عین زمان مد نیت هند را بنگاه انتقادی مینگرد و میگو ید که ا کثر دانشمندان این سر ز مین عاری از حکمت اند و به ار صا د خو د اعتماد ندارند و غا لبا نتائج کار شان بـا خرا فات می آمیزد، چنا نچه درکتاب بزرگ خود «تحقیق ماللهند من‌مقولة مقبولة فی العقل اومت ذولة» در ین باره میگو ید.« من آنچه راکـه د ر بارهٔ حساب و انواع تعالیم در کتب ایشان و جود دارد، به صدق‌آمیخته با مهره.. و یا پار چـه های بلـور آمیخته با سنگپاره ها تشبیه‌مینمایم هر دو جنس در نزد آنهـا یکسان است» (٤٩).

مهمترین تالیفات بیرو نی:

ابو ریحان بیرو نی تا لیفا ت‌علمی زیادی از خود بیاد گار گذ ا شت . یکی از دو ستا نش بعنوان طنزگفته بود که تالیفات بیرو نی ازیك با ر شتر بیشتر است .

نامهٔ دا نشو ران به نقل از یا قوت حموی مینو یسد: «وقتی بجا مع مرو در آمدم، در وقفنامـهٔ آن مسجـد فهر ست اسا می مو لفا تش دید م که اوراقی چند باخطی در هم‌ومقرمط (ریزو نزدیك بهم) نو شته بو د ند و چون بر شمر دم شصت و ر ق بود. بر خی گو یند: در هنگام حمل ونقل زیاده ازیك بار شتر بو د،ولی از دست حوادث چنان شیرازهٔ آ ن تصا نیف نفیسه از هم بگسیخت که ازآن چیز بسیار، جز اندکی‌درمیان نیست».

تعداد تا لیفات بیرو نی در منابع مختلف از ١٥٠ الی ١٨٠ نـشا ن داده شده است. او خود در ز ما ن حیات خویش طی اثری‌بنام«رساله‌ای در فهرست کتب محمد بن ذکریا ی رازی» ضمنا تا لیفات خود را نیز تا زمان نو شتن کتاب مذکور قیدنموده است. ایـن کـتاب در سال ١٩٣٦ توسط «ماکس کرا وزه» با ضا فـهٔ فهر ست تا لیفا تی که بیرو نی‌پس از تکمیل این فهر ست نو شته ، به نشر رسیده است.

برخی از کتب بیرو نی در ز ما ن حیات خود ش پخش گردید وبرخی دیگر پس از و فا تش تو سط عده‌ای از دانشمندان نشر شد که ازآنجمله «البیرونی» . هیئت شنا س و ریا ضی دان بزرگ خوارزم است که یکجا بادانشمندان بزر گی چون ابن سینا، ابو سهـل مسیحی، ابو الخیر خمار وابوریحان بیرونی در دربار ابو العباس مامون خوار زمشاه بفعالیت هـای علمـی اشتراك داشت و کتب مهمی چو ن «المجسطی الشاهی» ، « رسا لـهٔ فی الا سطراب» و «رسالة فی‌براهین اعمال جدول التقویم ار سلـها الی البیرونی» در هیئت و مثلثات بنا م ابو العباس ما مون تا لیف نمو د . برای بیرو نی سمت استادی داشت وبلقب «بطلیموس ثانی» ملقب‌گردید.

(٤٨) «او ز بیك سو یت‌انسیکلو پیدیه سی» ، جلد اول، آر تیکـل بیرو نی.

(٤٩) دکتور جمال..دکتور امام...

(٥٠) ابو نصر بن منصور بن‌علی بن عراق (متوفی در سال ١٠٣٦ م)

(٥١) ابو سهل عیسی بن یحیی المسیحی معا صر معر و فـودوست ابو علی سینا و ابو ر یحان بیرونی است. و فا تش در اوائل قرن پنجم بوده، غیر از طب در علوم مختلفه منجمله در فلسفه تا لیفا تی دا شته است .

اند ابن عراق (٥٠) ابو سهل‌مسیحی (٥١) .

ناتمام

حادثه

نوشته از : بنتز بلیچ مان
ترجمه از : غ ، زمان سدید

داستانی سراپا اسرار در باره دختری جوان ومحجوبی که‌آینده به‌اوهر چیزرا وعده‌بدهد ، اما خوابهای طلایی‌اش‌راجع به دوست داشتن حتی در روز های اول زندگی در خطر است .

• • •

لی درزیر اشعه آفتاب می لرزید . آن مرد دقیقانه متو جه اش بود و حرکتش رابا کمال خونسردی تعقیب میکرد ....

• • •

بر آشفته ولرزان بر او نظر دوخت و فهمید که نه تنها حالا بلکه برای همیشه نمی تواند با او ازدواج نماید .....

• • •

فریادی بگوشش رسید و بعد جو زف درمقابل اوبخاك غلتید . لی سوی جسم بیجان دوید ودر کنارش زانوزد .....

• • •

تمام این‌چیزها با سفرد ور و درازی از ایستگاه قطار آهن شروع شده ودر جریان راه پیمایی سر کی که مانند فیته موی باهم پیچ خورده ودرهم وبرهم مینمود، ادامه یافت . این سرك بین درخت های بادام که مانند برجها سر بفلك کشیده ویکدیگر را تنگ در آغوش گرفته بودند قرار ، داشت و قسمتی که معلوم میگردید مانند تونلی‌بودکه سوی سر زمین اسرار آمیز و نا شناخته ادامه بیابد .برای مدت طولانی درخوابهایش حتی وقتی که تمام این چیز ها تمام گردیده بود ودردریای وحشت غوطه‌میخورد .لی‌دوباره ومانند همیشه درداخل آن موترقرار داشت دربین آن‌موتر قدیمی رولس‌رویس باویلسون که‌موتر رابه‌پیشش میراند.

در بالای سر شان هیچ ابری در آسمان دیده نمی شد . ناگهان تاریکی ظهر در خوابهایش . ناگهان تا ریکی ظهور کرد . یك باد تند وبرق ورعدی که ازیك طوفان‌نمایندگی میکرد نزد یك و نزدیکتر میشد . واو ازخواب پرید به تفکر پرداخت وبا خود گفت :

ـلی تو نمی توانی دوباره بر گردی .

همین طور او هم نمی خواست که‌برگردد برای اینکه حالا بسیار زیاد بی ریاومعصوم معلوم میگردید . در این لحظه او خیلی‌کم‌سن و فوق‌العاده تنها بود . و این تنها یی قسمی بود که اوآنرا قبلا نفهمید ه‌بود هنوز هم در اوج معصو میت خود را در آنروز خوشحال احساس میکرد وقتی که‌او به توده بزرگ سنگی که بنام ویورلی یاد میگردید نزدیك میشد یکنوع خو شحا لی بخصو صی را که همیشه به او رو می آورد در خود احساس میکرد . هر تابستان تا جاییکه او بخاطر داشت میرفت که با عمه بزرگش یعنی دوشیزه گلور یااپلیتون،دختر ویگانه وارث هاریس اپلیتون در خانه که او ساخته بود ودر بلندی سنگی در قسمت غربی کناره دریای هدسون قرار داشت زندگی نماید .

هاریس اپلیتون این خانه را بعد ازداستان سروالتر سکات که بنام ویورلی نا میده‌می شد نامگذاری کرده بود وتقریبا از مراحل اول این خانه به شکل یك قصر در آمده‌بود فر قی نداشت از اینکه لی چند مرا تبه به خا نه آمده بود

اما اولین نگاه سوی قصر همیشه یکنو ع لرزش وسردی رابه لی ارمغان می آورد برجهای سیاه سنگی ،دیوار های قد بر افراشته که سوی آسمان بلند شده بود از بعضی جهات ترس آور وبدفرجام می‌نمود . بصورت باور نکردنی رومانتیك بود، اما همیشه انسان را از نزدیك شدن منع‌میکرد.

این احساس سردی‌که‌به لی دست میداد برای مدت کوتا هی با قی میماندوبعدنابود میشد وقتی که او طفل کوچکی بیش نبود آنتی در نزدیك دروازه همراه با دوست داشتنش با دلسوزی فوق العاده اش وبا مهارتش در ایجاد خوشی ولذت بردن از زندگی ، انتظار او را میکشید ووقتی که اورا در آغوش میگرفت تابستا نشروع میشد ومانند آلیس آهسته آهسته از بین عینك های شیشه ای اش او را دید میزد ولی در این جریان از یك دهلیز زندگی اش سوی دهلیزدیگری میرفت که‌فوق‌العاده از آن یکی فرق داشت .

اگر در زندگی ساعتی را پید امیکردکه لی خواسته ویا آرزوهای میداشت وآنتی قادر به انجام دادنش میبود آنرا بدون احساس درد ورنج وتالم به‌انجام میرسانید. آینده اش نقشه کشی شده بودواصلا به‌چیز اضافی ضرورت نداشت . حتی هنگامی که می خواست این کار را بکند مجبور به‌تفکر درباره اش نبود .

مثلا در این تابستان اگر او قادر می‌بود که در خانه باشد می توانست که کارش‌را یعنی چیزی که معلمین مکتب ابتدا یی‌قریه دوست‌داشتند دنبال‌کند، آن‌اطفال‌کوچك‌که‌همیشه سوال میکردند کسانیکه خود را خیلی‌گمشده فکر میکردند و گمراه و پریشان بو دند ازتعلیم وتربیه گروپی چیزی نمی فهمیدند واین از باعثی بود که آنها را دیگران تدریس نکرده بودند . بدین ترتیب آنها نمی توانستند حتی‌نام خود را روی کاغذ بنویسند ویا تاده بشما رند ویا حروف‌الفباء را به آواز بلند بخوانند .

آنها می خواستند که از طرف دیگرا ن مراقبت‌شوند ودریك‌وقت‌کوتاه‌وفشرده شدهٔ که گذشت زمان شمار وحساب شده‌نمیتواند دوست داشته شوند . از فشار و قیو دات ورقابت وهم چشمی دور باشند . تا بدین ترتیب آنها بتوانند هویت اصلی خو د را درك کنند وبتوانند که آماده استرا حت باشند . دست های منقبض وفشرده راباز نمایند .

چه خوشی بالاتر از اینکه انسا ن آنها رابببینندکه‌مانندگل شگفته اندیك‌رخصتی‌تابستانی برای آینده ترتیب شده بود اما لی تقریبا آنرا از دست داده بود . درماه خزان‌دوباره باآنها یکجا میشد چه‌حالا آنتی به اوضرورت داشت .

پدرش هنگا می که اور ا به میدان‌هوایی شیکاگو میبرد گفت :

ـ من از آنتی شنیدم که برید فور د ـ لارنیس بزودی درتا بستان خواهد آمد

لی باتکانی که از ان جدیت می بارید گفت :

ـ آه .

پدرش در جواب گفت :

ـ بلی. من‌مفکوره‌ای دارم وآن اینکه آنتی میخواهد در این تابستان بختش را روی‌یك معامله کوچك امتحان کند .

لی گفت :

ـ اما، ما برادر زاده ها نیستیم. یعنی برید فورد لارینس ومن ؟

پدرش گفت :

ـنی . آنقدر ها زیاد نی . واین برادر زاده بودن از جها ت‌مادری یعنی مادر آنتی وفا میلش فرق میکند .

آنها بیکی از فامیلهای عجیب وغر یب وقدیمی که نزدیك دریای هدسون زند گی داشتند بستگی دارند .

اما وقتی که عکس العمل لی را مشاهده کرد خود را به او نزدیك کرده وبه بسیار آرا می بازویش را نوازش کرد .

در حالیکه چشمش را متوجه شا هرا ه بزرگ‌وازدحام فوق العاده ساخته بودگفت:

ـ اصلا درباره اش فکر نکن هیچکس نمی خواهد که ترا در چیزی دخالت دهد هیچکس نمیخوا هد که کسیرا بر توتحمیل کند . وقتی که عاشق شدی ودر لا بلای عشق ودوست داشتن غوطه خوردی آنرا خواهی فهمید .

لی استراحت کرد ه‌و گفت :

ـ من اینرا فکر کرده نمی توا نم، زیرا

در نیمه شب

برایم تعجب آور است که چرا آنتی دراین باره در مکتو بی که برایم فرستاد چیزی ننوشته است . آیا او در باره مشکلاتی که با مشاور ودستیار باغبان جدید دارد چیزی برای شما گفته است ؟ زیرا شرایط طوری است که توقع میرود یکنوع شورش در قصر بر پا شده باشد .

پدرش گفت :

– نی .

ودر حالیکه می خندید ادامه داد :

– دراین باره چیزی بمن نگفته است.من فکر میکنم که او در جریان این مدت‌دانسته است که من این چیز ها را جدی نمیگیرم ارزش های آنتی از ارزش های‌ما فرقدارد

لی گفت :

محققا که آنها همین طور هستند بعضی اوقات فکر میکنم که من باید در داخل یك اطاق پراگنده و نامنظم قبل از اینکه به‌آنجا برسم گذاشته شوم . ویا شاید در داخل اطاق مخالفش ویا هر چیزی که باشد .

پدرش گفت:

– خوب، شاید پرواز توسط این طیاره نکته‌ای را برایت روشن‌کند .

آنها بمیدان هوایی رسیدند وبعد ازاینکه با همدیگر خدا حافظی کردند لی در چو کی اش در داخل طیاره خود را جا بجا کرد.و این وقتی بود که یك دهلیز زند گی اش را برای شخص دیگری واگذار میشد .

سالهای مکتب مانند آن یکی که به انجام رسیده بود همه با پدرش یکجا سپری‌شده بود واین گذشت در یك آپار تمان مستریح وبزرگ که به سبك قدیم تزئین شده بود ودر نزدیك پوهنتون جایی‌که آنها زندگی داشتند بوقوع پیوسته بود .لی مصروف سرپرستی منزل ومهمان داری بود. اما حالااوجوان وجوانترگردیده بود. درزمان های گذشته هنگامی که او طفل کو چکی بیش نبود در آنجا شخص دیگری استخدام شده بود وکار ها را به سرمیرسانید واز امور منزل وارسی میکرد . برعلاوه یك نفر پرستار در آنجا زندگی‌میکرد واز اوامواظبت مینمود . مادرش هنگامی که‌او تولد شد چشم از جهان پوشیده بود و شو هرش را که جوان بود وخیلی دوست داشتنی ودر بین دوستان بصفت پروفیسور ماهر و زرنگ معروف بود تنها گذاشت .

بعد از آن پدر لی پرو فیسور نبودامّا یك معلم بود . هنگا می که لی تولد شد همه خوش بودند زیرا این تولد او لین‌پا بعرصهٔ جهان گذاشتن طفل درخانواده آنهابود بعد از مرگ مادرش آنتی به شیکا گوآمده بود تا ببیندکه میتواند لی را کمك ویاری نماید ویا نی .

در همان هنگام بود که آنتی برای لی‌یك کمك پولی را که زیادتر روی اعتماد و اطمینا نش استوار بود روی دست گرفت پدرش البته حاضر به قبول کردن هیچنوع کمك پولی نبود . اما چه چاره بود زیرا او تنها معاشش را داشت واین پول آنتی‌بود که چرخ زندگی آنها را بدوران می انداخت فرقی نمیکرد که تاچه اندازه و به چه صورت غیر مستقیم برای نرس اولی پول پرداخت میشدو برای شخصی که از امور منزل آنها وارسی میکرد بصفت معاشی ماهوار تادیه میگردید . پدرش دو باره سوی صنوف در سی جهت تدریس رو آورده بود . د ر دوره زندگی خود بصفت معلم‌تاریخ وتدریس این‌مضمون انگیزه وجود داشت اماحالا آن چیزیکه اودرهر لحظهٔ زود گذرش عشق ازدست رفته یعنی‌زن‌فنا شده اش رادرآن احساس میکرد وجودنداشت وچیزیکه جای مادرش رابگیرد وخالیگاه‌زندگی اش راپر نماید سراغ‌نمیشد.

درجریان تمام سالهای که‌لی روبه بزرگ شدن بودسقف بلند اطاق های‌آپاتمان توسط نقشه های رسامی شده ویاچاپی ساحه‌هاو نواحی تار یخی پوشانیده شده بود.میشداز روی آنها یکنوع فعالیت هیجانی ودل‌گرم کننده رادریافت کرد. شاگرد های پوهنتون برای ایراد کنفرانس به آنجا می آمدند .در شب های جمعه درآنجا دسته موسیقی وجود داشت وگروپ بخصوص پدرش که‌باهمدیگر خیلی صمیمی بودندباویلون یکدیگرراهمرایی میکردند.

لی آن‌شبهارا دوست داشت .در آشپزخانه قهوه وساندویچ راآماده میکرد .خوش بوداز اینکه آنها زیاد تر ازاین به‌شخصی که‌ازاین کارها رسیدگی نماید ضرورت‌ندارند.ازآنجایی که لی خودش شاگرد یکی ازپوهنځی های پوهنتون بود آنهامجبور بودند که کمك های تنظیفاتی داشته باشند . اما وقتی که هجده سالش بود لی‌شروع‌به‌پختن وآماده نمودن‌غذا نمود.

آنها تقریبا بصورت آبرو مندانه روبروی یکدیگر مینشستند ونان شبرا به تنهایی صرف میکردند .وتاهنوز باوجود تمام‌آمدو رفت‌ها برای لی‌تعجب آوربود که‌به نوعی از انواع هیچ کس سوی‌اونظرنیافگنده بودواورا برانداز نکرده بود .مرد های جوان‌که به‌آنجا می آمدند می‌خواستند پدرش راملاقات نمایند

بقیه درصفحه ٦٠

سرنوشت

از منابع فرانسوی

مترجم و مرتب : قاسم صیقل

در شماره گذشته خواندید :

«ایرین» دختریست‌که در شرکت‌عطر فروشی یك وکیل دعوی بنام ژیو کار میکند وی اصرار دارد که‌کارش کسل کننده است و می گوید که ایستادن در پشت میز وبفرو ش رسانیدن عطر او را ذله ساخته است او بعد از اینکه از«ژیو» جدا میشود بخانه رفته و لحظه ی به یکی از همصنفان دور شاگردی اش تیلفون میکند . وگذشته‌هایش‌را بخاطر می‌آورد .

واینك بقیه داستان

وقتیکه تو "ایرین" را دیدم فهمیدم که
روی تان هنوز هم با یکدیگر باوفا هستید

من نیز از یک تحصیل چیز دیگری هستم و فکر میکنم
تو یک آینده تضمین شده و با سعادت را که بر
آورده شدن آن از دست من پوره است
برای خود انتخاب خواهی کرد .

شاید اما یک روز فهمیده خواهد شد که این مفکوره است رفع احتیاج میکند

تااینجای داستان

زهره زن بادیه نشین پس از قتل شوهرش با دو دختر خود بشهر می آید و دو سال بعد آن‌شهر شوم را ترك میگوید. دختر کلانش هنادی توسط مامایش نا صربقتل میرسد، دختر کوچکش مدتی بعد از خانهٔ پدری میگریزد و دوباره به شهر بخانه مامور مرکز که سابقا آنجا کار میکرد پناهنده میشود و میخواهد از انجنیر جوانی که خواهرش را بدان سرنوشت شوم‌کشانده انتقام بکشد و برای همین منظور مراسم نامزدی خدیجه‌دختر مامور را باوی برهم میزند وخود در یکی از خانه های مربوط بیك فامیل ثروتمند بحیث‌خادمه استخدام میگردد ودر صدد آن بر می آید تابهر وسیله ای ممکن است بمنزل انجنیر مذکور راه بیابد و پلان خود راعملی سازد.

آهنگ شباویز

او غالباً باهمسر خودراجع به اینکه علما چقدر بخل دارند و چقدر حریصند تا استفاده از علم و نتائج ولذائذ آنرا برای خود تخصیص دهند و بدیگران روا ندارند، گاهی باتالم و تاثر و گاهی با خشم و برافروختگی صحبت میکرد.همسرش او را تسلی میداد و با سخنان خود بر آتش خشم شوهرش آب می پاشید و میگفت که علما فقط در برابرجهلا و کسانیکه اهل علم نیستند و شایستگی آنرا ندارند، از گستردن بساط دانش خودداری میورزند و منظور شان‌چیزی‌جزاین نیست که علم خوار نگردد ودر نزد ناکسان از قیمت و بهایش کاسته نشود. مرد گاهی سخنان همسرش را می پذیرفت و در مقابل آن سکوت اختیار میکرد و گاهی هم حاضر نمیشد تن در دهد وبمجادله میپرداخت.

بدین ترتیب آن جوانان‌دانشجوی و کتابهای شان در نظر اهل‌خانواده در موقعیت مقدسی قرار داشتند وهمگان نسبت به آنان به نظراعجاب می نگریستند. تا اینکه روزی از روزها کانون آرام خانواده دستخوش هرج و مرج گردید ونظام آرام وپر از اطمینان آن برهم خورد و تمام اعضای خانواده روز تلخ وپراز یأس وبدگمانی و بی اعتمادی را سپری کردند.سرچشمهٔ این حادثه من بودم ودر برابر گناهی که مرتکب گردیده بودم از خانه اخراج شدم واین‌خروج ازمنزل‌برای من چقدر خوشایند و سعادتبخش بود! ..

اساسا من نیز کمتر از صاحب منزل به‌اطاق کتابها تردد نداشتم، با استفاده از موقعی که دست‌میداد بداخل اطاق قدم میگذاشتم و کتب مورد علاقه را اختلاس مینمودم و در لای لباسهای خود پنهان‌میساختم وباخود میبردم و در لحظات طولانی فراغت بر آنها چشم میدوختم و سراپا میخواندم. ساعات مطالعه برای من بسی لذت بخش بود.

دربین آنهمه کتابهای نفیس ، کتاب بد منظری نیز وجود داشت که از لحاظ چاپ و اوراق خودنیز خراب و ناخوشایند بود، اما جوانان عمیقاً بمطالعهٔ‌آن‌فرو میرفتند وبخواندنش حرص وولع شدیدی نشان میدادند واز همدیگر سبقت میجستند وبعضاکار شان بمخاصمت می انجامید وسرانجام بااین توافق میرسیدند که هر کدام شان برای مدت معینی از آن استفاده نمایند.

این وضع، حس کنجکاوی مرا

تحریك کرد وواداشم ساعت‌تاماهیت این کتاب را برای خود معلوم نمایم وبراز مرموز آن‌که باوجود آن‌پشتی کهنه و اوراق ردی و شکل مبتذل خود توانسته بود اینهمه جوانان رابسوی خود بکشاند و بمسابقه وادارد، پی ببرم. برای این منظور چه بارها که این کتاب را درالماری کتابها جستجو کردم ، اما بیافتنش موفق نگردیدم و بالاخره باین‌نتیجه رسیدم که جوانان بعد از آنکه از خواندنش فارغ‌میگردند،آنراپنهان میسازند .واین درك حس مجسمم‌را بیشتر بر انگیخت و بیشتر از پیش بجستجویم افگند. تا اینکه روزی متوجه شدم جوانان از طرف‌چاشت بجایی دعوت شده اند و اطاق‌کتابها روزانه چندین ساعت از وجود آنها خالی است و من میتوانم بااستفاده از موقع آن کتاب را بجویم‌وبدست آورم و با خود تصمیم قاطع گرفتم تا هر طوری میشود آنرا بیابم ویك مقدار زیاد وقت خود را صرف خواندنش بسازم.

بعد از آنکه جوانان بقصد رفتن بدعوت از منزل بر آمدند و من نیز از انجام وظایفیکه در خانه‌داشتم، فارغ گردیدم، با جدیت و شطارت خودرا باطاق رساندم و با اندك جستجو توانستم کتاب مورد نظر خود را بیابم. آخ، چقدر لذت‌بخش است و چقدر مایهٔ خرسندی است آنچه در جستجویش میگذاری ناگهان برایت میسر میشود! این کتاب بد شکل بد منظر با اوراق ردی و پشتی مبتذل که حالا دردستم قرار دارد « هزار و یکشب» نام‌دارد من‌بدون تأمل دفعتاً بخواندنش آغاز کردم، طوریکه خود و محلی‌را که در آن نشسته بودم، کاملا فراموش نمودم ، اماناگهان صدایی شنیدم. در وازهٔ اطاق بشدت‌بازشد وصاحب منزل بداخل قدم گذاشت. او نیز مانند من انتظار کشیده بود

آزمایش خون برای شناسایی سرطان

بنابر گفته دوکتور سیندنی ال آرجی :

اگرهمه حوادث سرطانی رابتوانیم درمرحله‌اولی آنهابشناسیم، ۳۵فیصد علاج کنونی تارقم ۹۰فیصد بالامیرود . به عبارت دیگر اکنون‌طب وسایلی رابه دسترس داردکه با بکاربردن آنهامیتواند جلواین مرض خانمانسوز را سدبسازد .

دکتور فیل گولد یك دانشمند وداکتر طب‌مونترال، بتازه‌گی روشی راکشف نموده است که بابکاربردن آن روی یکتعداد کمی خـــون‌مریض درحضور ماده‌یی بنام «سیاه» کارشینوا مبرلونیك انتی‌ژن» میتوان به موجودیت سرطان‌پی‌برد برعلاوه اینطریقه‌گونه‌های مختلف‌سرطان بشری رانشان میدهد .

درنتیجه بکار بردن ماده «سیاه»مرکب‌دیگری بدست می آید بنام «رادیوممنوشی» که خیلی احساس بوده وزیرمکروسکوپ های‌قوی میتوان برازدرونی آن پی برد. باهمکاری کمپنی دوا سازی هوفمان لاروش وانجمن سرطان شناسی امریکا، این روش اکنون در۸۰ شفاخـانـه و مراکز تحقیقاتی علمی بکار گرفته میشود . به همین سبب سعی بعمل آمده تاباتعیین قیمت این روش، امکـان بیشتر بررسی مریضان و پذیرش آنان درشفاخانه میسر شده بتواند . این آزمایش که تاکنون روی ۵۰۰۰ مـریض تطبیق شده، درظرف ۲٤ ساعت نتایج مطلوب رابدست میدهد .

حجره های سرطان زده

دانشمندان باعلاقمندی وهیجان این‌کشف را پذیراشدند . برعلاوه دربرخی موارد این روش کسالت های غیرسرطانی را نشان میدهـد . اکنون بابخش زیادکسانیکه درفلادلفیا،شیکاگو بفالوبوستون وشهرسالت لك بسرمیبرند،گفتگو شده ، ایشان عقیده دارندکه این روش اولین گامی است بطرف‌یافتن آزمایش دقیق‌که اطبا منتظر آن هستند. برعلاوه این‌روش حلقه‌محکم چاره ناپذیری مرض سرطان رادرهم شکست . بعقیده بسیاری ازداکتران کشف‌این روش سزاواربودن جایزه نوبل رادارد این روش بسادگی طورذیل عمل میکند :

ماده «سیاه» میتواند درجنین‌ها ودربعضی‌مرض های تب‌دارازهم چنانکه درسرطان یافت میشود بمشاهده برسد .

عمل» رادیوامنوشی »تمرکزسیارا دربلیونم حصه یك گرام درهرسانتی مترمکعب خـــون نشان میدهد .

هر۲٫۵ بلیونم حصه یك گرام خون انسان موردظن بوده وقابل بررسی است. یك شخص بااین مقدارممکن دردسری ازنگاه امراض جگر

درد سری از نگاه امراض جگرو یـــا سرطان داشته باشد هرگاه این مقدار کمی بشیتر از آن نشانه هنده رشد سرطان در اعضای دیگر میباشد .

ارزش اومون «سیاه» کنونی در کار برد بیشتر آن است‌به صورت مثال :درپوهنتون تمپل فلاد الفیا ، جان لانگان بیو شمیست مقداری «رادیوا ممنوش» را در ۳٤ نمو نه خون مریضان دیده است .از این عهـــده هشت نفر مریض ۲٫۵ بلیونم «سیاه» رادر هرگرام خون داشته اند .درآزمـایش بعـدی معلوم شدکه هر هشت نفر به سرطان‌مبتلا اند. اینگونه آزمایش از طرف‌دو کتور پاول هوفنر درپوهنتون طبی‌شکاگو دیده‌شده‌است. شده است .

دوکتور مذکور بر علاوه‌نمونه دیگر بکار بردن «سیاه» را به اینگونه تذکا رداده است که یك جراح بروی زنی کار می کند کـه سرطان سینه دارد .اگر ا وفکری کنـــد که مرض موضوعی است او یك جراحـــی عمیق خواهد کرد بدین معنی که بر عـلاوه بر داشتن سینه اطراف آن را برمـی دارد واگر شکی دارد روش «سیاه» می‌تواندبرای او وضع را روشن بسازد .

سال های زیادی است کـه‌اطبا سـرطـان رادرتاریکی ناآگاهی عمل‌می‌کردند . یك‌جراح هرگز نمی دانست که «همه را عمل» نموده یانی .حتی روش رادیو سرایی وشیموترابی نمی توانست تمام حجره های سرطان زد ه را نشان بدهند ویا ازبین ببرد .

ولی روش «سیاه» این‌مشکل‌راازسردرتاریکی راه برمی دارد .به صورت مثال‌در شفاخانه پوهنتون تمپل یك زن پنجاه ساله که‌طـی دو سال زیر ،جراحی بخاطر سرطان روده قرار داشت هنگـا میکه تحت آزمـایش نوین قرار گرفت مقدار زیاد «سیاه» در وجودش دیده شد .سپس معلوم شد که قسمتی از جگر زن نیز سرطانی شده وبا کشیدن آن وضع صحی او بحالت عادی بر گشت .

درمورد آینده دکتور هـو فنرمیگویدکه امکان دارد نمو نـه هـای‌دیـگر آنتی ژن‌بـه دست آیدکه در دسته بندی تو مورها نقش اساسی ایفا نمایند .به این ترتیب درفضای تیره وتار نا امیدی دریچه نوین شنا خـت مرض سرطان باز گردید .

رام کردن خوک وحشی

تابستان گذشته یك گروه شکارچیان از زلتوا در ایا لت مو را و یا در حینی شکار به یك گرو ه خ و ك‌های یاد شده را شکار نموده بخانه ببرند. این کار صورت گر فت‌وخوك‌وما نند سگ بدنبال صاحب شا ن آهسته آ هسته بخا نه عا دت‌گرفته‌های و حشی بر خور دند. آنان‌سعی ور زیدند که یکی دو دا نه از خو ك‌های مذکور بنام های آشتا و آر کا

فرانسیك سعی نمود تا از سیب‌برای رام کردن آنها کار بگیرد. غذای روزانه آنها کچالو ،و دیـگرسبزی هامیباشد .

دا نشمندان بخش حیوان شناسی‌اکادمی علوم چکو ســلوا کیا، با دلچسپی زند گی ایندو خو ك و حشی‌را دنبال می‌کنند. تا ببینندکه زندگی خا نگی رو ی آنها چـه‌اثر می گذا رد .

در بهار آینده ایندو حیوان‌بمرحله‌جفت گیری رسیده وهمه منتظرنتایج این تجر به اند.

مرغهای دریایی کوچنده

موزیم ملی پراگ ، سعی می‌نمایدکه بـا بررسی های دقیق وهمه جانبه مسیر کوچ پرندگان کوچی و مهاجر را دریافت نماید.در این زمینه اکنون منابع غنی وعظیمی تدارك شده است . در این راه سعی می شودکـه ارقام بخش های دیگر اروپا و افـریقا نیـز جمع آوری گردد .

بررسی های اخیر نشان میدهدکه اولین پرندهٔ که‌به چکو سلواکیا وارد می شودمرغ دریایی است . مرغهای دریایی مهاجر شمال در مسیر دریای شمال حرکت نموده به‌ممالك فرانسه ، هسپانیه ، پرتگال و افریقای‌شمالی سفر مینمایند . عدهٔ دیگر در جریان دریای راین پرواز نموده وزمستان‌را دردریاچه های سویس سپری میکنند .

مرغ های مهاجر جنوب ،کشور های‌هنگری یوگوسلاویا وایتالیه راعبور نموده‌ودرسواحل مدیترانه مسکن گزین می‌شوند . پرندگانیکه زمستان را درپراگ می‌گذرانند اکثراازکشور های سکاندنیویا می‌کوچند .

در هی بهار در حدود پنج هزار پرنده در پراگ آمده واین شهررا نمای زیبا وشاعرانه می بخشد .

تیم برازیل چگونه خودرا برای جام جهانی آماده میکند

(کوتین هو) استاد حرکات بدنی تیم ملی برازیل دریکی از مصاحبه های خود گفت :

(بنظر من قیافه فعلی ورزشکاران تیم ملی برازیل به هیچ وجه همان قیافه نخواهد بود که در مسابقات سال ۱۹۷٤ در مونیخ حاضر میشوند . زیرا تاحال مافرصت تمرین رابکلی نداشتیم وبعد ازین برای چهار ماه به یك تمرین خاص ادامه خواهیم دادو در اخیر شما قیافه هایی را می بینید که بکلی با این قیافه هافرق خواهد داشت)

حالا خوانندگان محترم توجه نمایند که یك تیم مخصوصا تیمیکه سالها قهرمان بوده چگونه حاضر به مسابقه میشود .

برا زیلیها مسلما یکی از چشم باز ترین مردم فوتبال جهان اند پنج ماه قبل هیات بزرگ وبا صلاحیتی را روانه المان نمودند وبعد چهار ماه قبل یك هیات فنی دیگر را به منظور تحقیق ومطالعه تمام شرایط سر زمین المان مثل تدارك هوتل محل اقامت محل تفریح و تمرین . شفاخانه تعین فواصل بین محل اقامت ومحل تمرین و مسابقه وهمچنان تحقیق در مورد آب وهوا رطوبت ارتفاع از سطح بحرو بلاخره همه چیزو تهیه راپور مفصل ازآن فرستادند و بعداز آن هئیت سوم باتیم برازیل وارد المان شده وهیئت چهارم زمانی وارد المان میشود که مصادف بازمان مسابقات مقد ماتی نهایی

در تصویر مسابقه بین برازیل ویکی ازممالك روپایی را می بینید .

باشد واین هیأت است که دیگر همه چیزرا در زمان ومکان مورد مطالعه و بررسی قرار میدهد وبد ینترتیب درست یك سال پیش از آنکه تیم ملی برازیل برای مسابقات جام جهانی وارد المان شود همه چیز در جای خودقرار گرفته وهمه حالات پیشبینی وتدارك شده میباشدکه این همه بخش خارجی کار برازیلیان راتشکیل میدهد. وبخش داخلی آن دامنه دار ترازین است .

بر اساس پروگرام داخلی ۳۳ تن بازیکن برای تشکیل تیم ملی چهار ماه پیش ازروز شروع مسابقات نهائی وارد ورزشگاه میشوند در حالیکه هر یك کارت های در دستدارند مدت سه مامرا در ورزشگاه بسر خواهند برد و درماه سوم بهچندبازی آزمایشی دست زده ورهسپار اروپا میشوند.

تیم ملی برازیل بعد ازآنکه دو ماهدربرازیل زندگی کردند ، در کشور برازیل با وقت المان کار میکند یعنی شب وروز برازیل را فراموش کرده شب و روز ساعات المانی راملاك عمل قرار میدهند . مثلا بجای آنکه باز یکنان طبق معمول برازیلیان ساعت هشت صبح برای صرف ناشتا حاضر شوند ساعت چهارو بیست ودو دقیقه ناشتا میخورند که این برابر با ساعتی است که در وقت برگزاری جام جهانی در المان به صرف ناشتا خواهند پرداخت .

برازیل بازی های تدار کاتی را طی ماه سوم درست در لحظه آغاز میکند که به هنگام مسابقات نهائی در آلمان آغاز خواهد کرد صرف نظر ازینکه این لحظه نزدیکبه

بقیه درصفحه ۵۸

اخبار ورزشی

واسلی الکسیف وزنه بردار ۳۱ ساله شوروی در مسابقات وزنه برداری قهرمانی اروپا در مادرید با بلند کردن ۲٤۰ کیلو گرام در حرکت دو ضرب ثابت کرد که هنوز قو یترین وزنه بردار جهان است .

تیم ملی فوتبال کوریای جنوبی یك ازسه مدعی رسیدن به فاینل و اشتراك در جام جهانی سال ۱۹۷٤ مونیخ است تیم ملی فوتبال جاپان را بادومقابل صفر از میدان کشیده و یك قدم خود رابه جام جهانی نزدیك ساخت .

راس کلی گو لکیپر سابق تیم ملی استرالیا بعد از صدمه کهسال گذشته دیده بود بار دیگر روی میدان فوتبال حاضرشد.

در مسابقات جهانی ۱۹۷۳ جود وتیم جاپان با بردن هر شش مدال طلااولین باری است که همچو مو فقیت را در سر تاسرجهان حاصل نموده .

پیغله ماریا سیکورا دونده اطریش در یك مسابقه بین المللیدر فرانکفورت المان غربی ریکارد چهار صد متره با مانع را شکست .

مشهور ترین و افتخار آو ر ترین آبباز استرالیا پیغله شین گولد در امر یکاعاشق جوانی شده واین عمل او باعث از دست دادن قهرمانی اش گردید .

درولایات مانیز ورزشکاران...!

ښاغلی عبدالو حید کپتان تیم جوانان قندهار حاضر شدند تا با مادر مورد سفر تیم جوانان قندهار به کابل مصاحبه نموده و از خاطرات سفر خویش خوانندگان محترم ژوندون را مستفید سازند .

در حالیکه ما از ایشان تشکر میکنیم به نشر مطالبی که از زبان ښاغلی عبدالوحید شنیدیم میپردازیم : ما اعضای تیم جوا نان قندهار بمنظور دایر نمودن یك سلسله مسابقات با تیم کابل توسط موتر یك نفر از فوتبالیست های معروف کندهار بتاریخ نهم سرطان وارد کابل شدیم . شب را در کلوپ ریاست هوایی ملکی که قبلا توسط آمر میدان هوایی کندهار ریزرف شده بود گذراندیم و صبح روز دهم سرطان به امید فراوان وارزو های بیکران همه روانه ریاست تربیه بدنی وزارت معارف گشتیم جوانان قندهار که اکثریت شانرا متعلمین مکاتب تشکیل میدهد به این عقیده بودند وامید داشتندکه این ریاست برای همهاهل معارف است چه از کابل باشند وچه از ولایات ولی با اولین برخورد به این حقیقت پی بردیم که هنوز هم در اشتباه میباشیم زیرا اگر این ریاست توجه اندك به ما میداشت اولا مارا منحیث ورزشکاران ولایات دعوت میکرد واگر از آن بگذریم با چنان رویه روبرو نمیشدیم که یاد آوری از آن برای ما غیر قابل تحمل است . مقام ریاست تربیه بدنی وزارت معارف گذشته از ینکه رویهدر مقابل شاگردان معارف نکرد حتی برداران کابلی ما راکه آرزوی دادن مسابقه را باما داشتند اجازه ندادند که با ما دست وپنجه نرم کنند .

من نمیدانم که علت اصلی این عمل چه بوده .... آیا از این میترسیدند که بلاخره با نوش جان کردن زهر شکست تیم معارف از میدان خارج خواهد شد ویا اینکه اصلا مارا منحیث سپورتمین به رسمیت نمی شناختند به هر صورت این عمل شانخواه موضوع شکست بوده باشد یا در نظر

نداشتن و حقیر شمردن معتقد هستیم کهاین عمل شایسته ما افغانها که مهمان نوازی از میراث دیرینه گذشتگان ماست نمی باشد.

به هر حال چند شبی در کلوپ هوایی ملکی بودیم .. جای بدی نبود از آنجانیز خاطره داریم ، بد نخواهید بود اگر یادآوری کنم . در طول همین مدتی که به کابل بودیم یك شب در آن جا عروسی بر گزار شد . گرچه شب خوشی بود ولی

بقیه در صفحه ٦۰

چهره‌های ورزشی

ښاغلی درمحمد

سنتر فولبیك تیم جوانان قندهار یکتناز ورزیده ترین ورزشکارا نیست که واقعاء خوب بازی میکند موصوف دارای ۲۰ سال

عمر بوده ٦ سال است فوتبال میکند آرزو دارد روزی در ردیف کسانی قرار گیرد که با فوتبال خویش افتخار به کشور خود کمائی میکنند ښاغلی در محمد ورزشکار

حقیقی کسی را میداند که واقعاء متصف با صفات ورزشی باشد یعنی هم باجو هراخلاق آراسته وهم با روحیه قوی مجهز باشد .

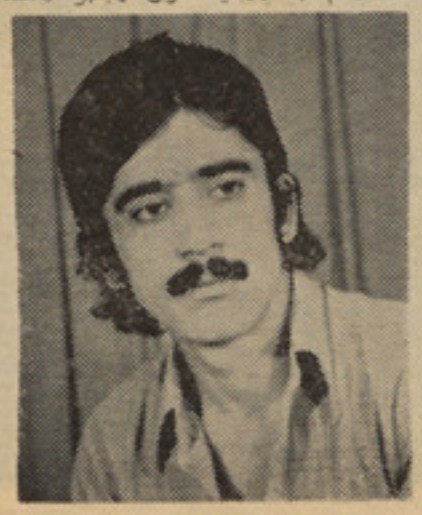

پیغله‌کبرا هاشم‌زاده

متعلمه صنف ۱۱ وعضو فعال‌تیم باسکتبال لیسه زرغونه دارای شانزده سال‌عمر بوده‌وسه سال است ورزش میکند بر علاوه باسکتبال به تینس ـ ایبازی ـ اسپ سواری ودویدن های صد متره علاقه دارد ومدت شش ماه است والیبال نیز تمرین میکند .

پیغله هاشم زاده ورزشکاری را دوست دارد که دارای اخلاق سپورتی باشد .

پیش از آنکه به طبیب برسید

یخ برده گی

یکی از علامات سر ما ز دگی تغیر رنگ جلد است که بعضا حتی باعث آن میشود که بعضی اعضای بد ن که دچار برودت گردیده بی حس میگرد درین صورت چه خواهد کرد .

اولین کمکی که درین حالت بمریض باید انجام شود جر یان دادن خو ن به نا حیه سر ما زده است. اگر ناحیه سرما زده دست باشد یا پا اولا با ید آنرا با آبیکه دا رای حرارت ۳۵ـ۳۸ درجه حرارت باشد دست و پای مریض را در بین آب گذا شته و به مساژ دادن آغاز نمائیم هر گاه

مریض بجای دور زند گی دارد و رسیدن او بشفاخانه مشکل است درآن صورت فوری یکپارچه پشمی را بآب گرم مرطوب نموده و در قسمت صد مه رسیده بگذارید و مریض را ازسردی نجات داه و با پار چهٔ گرم پیچا نید

واگر امکان دا شت مریض را دربین آبیکه داری حرارت ۳۷ درجه باشد داخل نمائید درین مو قع از جر یان هوا و سر دی با ید جلو گیری نمود.

در سر ما زدگی های در جه دوم که د رروی جلد بعضی دا نه های پوقانه

مانند دیده میشود درآن صورت خیلی با احتیاط پو ست بدن را با الکو ل پاك نموده ودقت شود که آبله ها

تخریب نگردد. بعد یك پار چهٔ پا ك را روی آن هموار نماید ، اگر آبله ها بسیاری قسمت بدن را اشغا ل نکرده باشد درآنصورت بعداز ۱۰ـ۱۲ روز دراثراین اهتمامات ازبین رفته ومریض صحت یاب میشود.

در سرما زدگی های درجه سو م وچارم اکثراً تخر یبات انساج بد ن بصورت عمیق بوجود می‌آیددرینحالت آبله های خون دار در روی جلد نمودار شده و حتی خطر گا نگرین در همان قسمت ماء و امکا ن دارد. درین نوع حا دثات مریض به تمام وجود خود احساس درد میکند. باید مریض را بکلی از تما س با هوای سرد دور ساخت. و مریض را فو را با تاق گر م نقل دا د ه چا ی و قهو ه گر م بر ا یش تهیه نمود و بمساژ بدن او پرداخت. اگر حمام گرم میسر نشود د ر آن صورت بدن مریض را باالکول مساژ دهید ومریض را زودتر به شفا خانه نقل دهید .

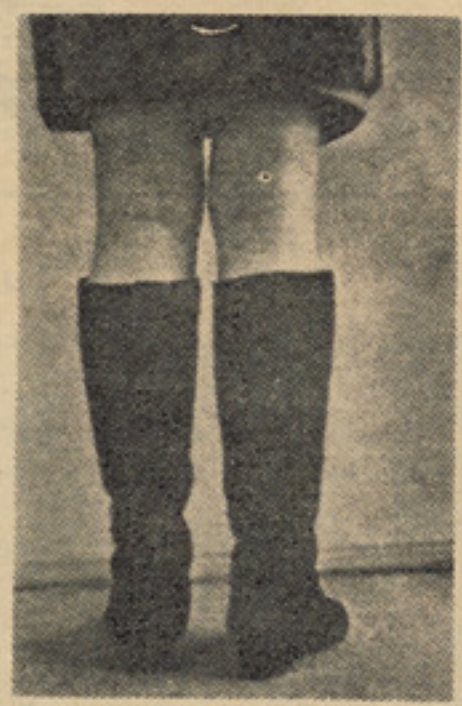

ـ درهوای سرد زمستان بشریان های قسمت های بر هنهٔ پا آ. سیب رسیده وجریان خون در هما ن قسمت های بر هنه متضرر میگردد.

کلینیك جدید برای امراض شنوائی وصدائی ولکنت زبان

سه سال پس از ایجاد چو کی خاص تد ریس در رشته اختلا لا ت سمعی وزبانی وصدائی در پوهنتو ن پوهانس ـ گو تنبرگ در ما ینتز اکنون پلی کلینیك اختلالات ارتباطی کار خود را آغاز کرده است.

در کلینیك نامبرده مریضان شنوائی و صدا و لکنت زبان طبق تازه ترین کشفیات دانش طبی تحت معا لجه قرار میگیرند. در اینجا آن ادوات و دستگاه های بکار گر فته میشوند که در پوهنتون ماینتز تکمیل ساخته و در خارج از جمهوریت اتحادی المان نیز با موفقیت ازما یش شده اند. مهمترین مجا هدات دوکتوران طب متخصصین دراختلالات ارتباطی حتی الادکان تشخیص بوقت مرض است ازین رو متد های غامضی تهیه شده اندکه بو سیلهٔ آنها می تو ا ن ا ختلا لا ت سنگین سمعی را در اطفال کشف کرد. بکمك کامپیو تران جر یانهای مغزی ارزیابی میشوند که بعنو ا ن عکس العمل د ربرابر یك صدای مشخص بوجود می‌آیند .

همچنین سمعی میشود اختلا لات ولکنت زبان را که در اکثر موا رد ناشی از آسیب عضوی به مغزاست هر چه زودتر علاج نمایند. بر ا ی اینکه فر صتی از دست نرود همه اطفال تحت نظر و مرا قبت قر ا ر میگیرند که در دوران حا ملگی مادر یا بهنگام و ضع حمل با عوامل خطر ناکی مواجه بوده‌اندوممکنست که بالنتیجه صدمه ای دیده‌باشند.

ـ در زمستان سر بر هنه بیرون نشوید زیرا هوای سرد زمستانی به موهای شما آ سیب رسانیده وباعث ریزش مو های شما میشود.

طبیب ژوندون مشوره میدهد

شیر دارای کدام موادمعدنی وویتامین هاست :

ولی محمد

شیر دارای تمام مواد معدنی وویتامین بوده و یك غذای خیلی مناسب برای اطفال و بزر گسا لا ن محسوب میگردد. مخصو صا برای جوانان ور زشکار خیلی ضر و ر است.

از چاقی نا مناسب خود رنج میبرم چه باید بکنم تالاغر شو م.

گل‌محمد ازخیرخانه

باید گفت که او لتر ازهمه به طبیب مرا جعه کنید و تا ر سیدن به طبیب این توصیه ها را عملی نمائید:

۱ـ مقدار هر دفعه غذا را کمتر سازید.

۲ـ مقدار غذا یتان را تما ماصرف نکنید.

۳ـ خوردن بعضی از غذا هائی را که باعث چاقی میشود از قبیل کچالو، برنج و خمیر باب تقلیل بخشید و یا قاطع نمائید.

٤ـ از غذا های پر کلو ری اجتناب کنید.

٥ـ ور زش از ضرو ریات بو ده وآنرا ترك نکنید.

٦ـ زیر نظر طبیب معالج ر ژ یم غذائی تانرا تنظیم کنید.

نرس بااطمینان

نرس بدکتور :

ـ مریض حالا به‌خود آمده وقتی گیلاس دوارا پیش دهنش بردم کف روی دوا راپف میکرد .

ژوندون

زنان و دختران

از: شریفه دانش ادبیار

مادران و تربیه اطفال

بعضی از مادران ،روی اشتباه تصور می کنند که اطفال شان به اثر مطالعه وفرا گرفتن مضامین درسی مکتب ،ضعیف وناتوان میشوند .ازآن روبالحن بخصوص،خیلی کهنه فکرانه خطاب به اطفال خویش چنین‌میگویند :

جان‌مادر ! از بس درس خواندن ، کاملا مریض ولاغر شدی ،بکوش تا بیشتر ازین ناراحتی فکری نصیبت نگردد .»

این عده مادران باچنین وضع ،اطفال نازدانه‌ای بار می آورند که در نتیجه ،با کتاب و مکتب وداع میگویند و کردار اشتباه آمیزوعادات نا مطلوب والدین چون تیپ‌ریکاردر در مغز کودکان جای گزین میگردد .آنهاکلماتی را که شنیده اند شگفت انگیزانه در مغز خویش تکرار میکنند وبالا خره بسطحی نگری وبی بند وباری میگرایند .

کسی که بی بندو بار گردید آنچه دلش‌خواست همان میکند ودر پهلوی سینماروی های مداوم ،نیم سوخته های سگرت را ازروی جاده ها نیز فرا موش نخوا هند کرد. اینجاست که بچه های خوب مکتوب روبه اثررهنمایی نادرست والدین‌راه نامطلوب زندگی را پیش میگیرند واگر اتفاق افتد بابدست آوردن اندك پولی به بدکردار ی‌هم میپر دازند .

بدین صورت وقتی که سن اطفال از مرحلهٔخوردی بگذرد دیگرکار ازدست میرود وناله

بقیه درصفحه۶۱

گفتنی های کودکان

۱ـ وقتی کودك باشما صحبت میکند به حرفهای وی توجه عمیقی مبذول دارید .

۲ـ هنگامیکه دربارهٔ اتفاقی‌که برایش افتاده ودرنظراومهم است برای شماصحبت میکند با صبروحوصله بدان گوش بدهید .

۳ـ هرقدرکه تکلم طفل مشکل باشدبگذارید حرفش راتمام کند وآنرا قطع ننمائید .

٤ـ سعی کنید که هنگام صحبت کردن باو آرامتروشمرده ترحرف بزنید، اگرخود شما آرام وخونسرد باشید باحتمال زیاد اوهم‌هنگام صحبت باشمااحساس آرامش خواهد کرد. گاهی ازاوقات برای اومشکل است که بتواند بابزرگترها درصحبت کردن همگام شود واگر شمرده تر، کوتاه تروساده ترباوی حرف بزنید برایش آسانتر خواهد بودتاروان صحبت‌کند.

۵ـ کوشش نمائیدکه انتظارات شمادرزمینهٔ تربیت کودك خارج ازحدودفهم وتوانایی او نباشد .

«افسانه»

پخت وپز

ماکارونی

یك کیلو گوشت بدون استخوان راجرخ کرده ـدو دانه پیاز را پوست نموده ریزه کنید ومقداری روغن راداغ کرده ـپیازریزه شده را بین روغن بینداز ید وچرخ دهیدتا اینکه پیاز گلابی رنگ شود. بعد گوشت را بالای پیاز علاوه کرده کمی سرخ نمائید واندکی آب‌به آن اضافه کرده بگذارید تا آب آن جذب شود .سپس نمك ومرچ را اضافه کرده آب بادنجان رومی رادر مقداری آب حل نموده به آن بیفزائید وبگذارید تا به روغن بیاید .

در یك ظرف بزرگ مقداری آب با کمی نمك بریزید وبگذارید بجوشد وقتی جوش آمد یك قطی ماکارونی را اگر در ازبا شد به اندازهٔ شش سا نتیمتر خورد کرده درآب جوش بریزید تا پخته شود .علامت پخته

بقیه درصفحه۶۱

رمز زنا شوهری

زن را باید احترام کرد

زن میتواند حس اعتماد وشخصیت مثبت را در مرد بوجود آورده ورشد دهد .

زنی که میخواهد شوهرش‌در زندگی‌موفق باشد باید روح شکست ناپذیر وارادهٔخلل ناپذیر داشته باشد وهمان شهامت وایمانی را که میتواند بوجود آورندهٔ شخصیت مرد باشد در قلب خود بپر وراند واگر در این راه موقتاً باناکامی رو برو شد مایوس نگردد .

این حقیقتی است انکار ناپذیر که‌لباس وسرو وضع آراسته درمرحلهٔ نخست معرف شخصیت است وزن باید به این نکته توجه نموده وشخصیت مثبت مرد زند گیش رادر دید گاه مردم قرار دهد واحترام مرد مرا نسبت به او برا نگیزد .

زنی که مهربان وبا گذشت است خیلی خوب میتواند شریك زندگی خویش را در صحنهٔ زندگی مدد گاری نموده وزمینهٔ موفقیت را برایش مهیا سازد .زن میتواندبا فدا کاری وبرد باری مرد تند خوو لجا م گسته را رام نموده واحترام متقابل رادراو بوجود آورد .

حسد به‌طبیعت زن غالب‌است
(سولون)
غیرت ز نان حسد است«!»

یك‌زن مهربان وفهمیده وظیفه کلی‌وحتمی در موفقیت شوهرخود دارد. پس میتوان‌گفت‌که زن سازندهٔ مردو شخصیت اوست وباز هم به‌این عقیده میرسیم که زن را بایداحترام کرد.

زیبایی پاها

برای حفظوزیبایی پاها، باید درانتخاب بوت راحت ومناسب دقت نمود. اگر بوت تنگ‌و ناراحت کننده ای بپاکنید اثرآن درچهرهٔشما ظاهر می‌شود وپنجه های‌پا متورم میگردد. استفاده ازبوت های‌راحت ومناسب برای‌روز ومحل کار ضروری است.

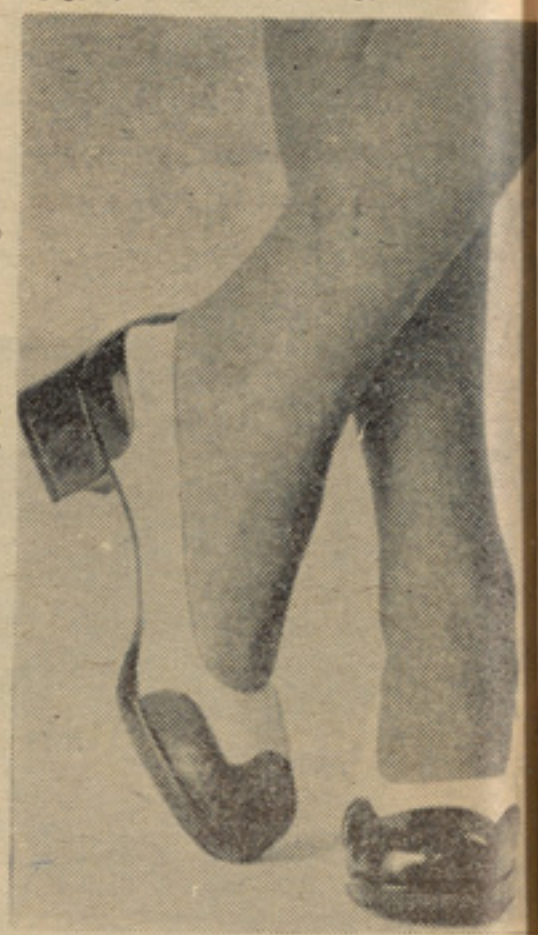

سلامت پنجه ها :

اگر پاهایتان میخك کرده است فوراً بوتهای تانرا عوض کنید واز پوشیدن بوتهای‌تنگ ونارام منصرف شوید وبرای ازبین بردن میخك پا نزد داکتر بروید وهم ماسا ژو ورزش پاهارا ازیادنبرید ماساژ پاهاپوست رانرم و درخشان می سازدو خون راباسرعت بیشتری در پا ها بکر دش می آورد ورزش‌نیز خستگی پاهارا ازبین می برد و عضلات راشکل بهتر میبخشد .

خستگی ازدشمنان زیبایی وسلامت پاهاست **چهره رانیز مکدر میسازد . هروقت احساس خستگی درپاهای خود کردید یك‌لگن آب‌گرم ویك‌لگن آب‌سرد آماده کنید وپاهای تانرابه تناوب درآب گرم‌وسرد قرار دهید، خستگی آنرا از بین میبرد.**

ساق های زیبا :

وقتی ساقها، خوش ترکیب وزیبا باشند پاهازیبا جلوه میکنندوجوراب علاوه براینکه به شخصیت زن میافزاید پاها رانیز زیبا نمو دار می سازد.

اگر ساقهای شما باریك است ازجوراب های کم رنگ واگر ساقهای شما چاق است ازجوراب های تیره رنگ استفاده کنید.

(نسرین وردك)

اشتهای کودک ازنگاه غذا

چرا کودك اشتهای خودرا بین سن ۳و۹ ماهگی از دست می‌دهد ؟

یك طفل ممکن است غذای غیر مایع رابرای دوماه اول مشتاقانه خورده وبعدناگهان اندکی اشتهای خود را از دست بدهد. یکی‌از دلایل آن ممکن این باشد که‌درین سن‌وزن گرفتن طفل بطی میگردد . در۳ ماه اول طفل‌غالبا ماهانه در حدود ۲ پوند وزن می‌گیرد ودر حدود ٦ ماهگی شاید وزن گرفتن ماهانه‌به‌یك پوند پائین آید در غیر آن طفل‌بسیار چاق خواهد شد ودلیل دیگر آن ممکن تکلیف‌دندان کشیدن طفل باشد .

بقیه درصفحه ٦۲

طرز آرایش ورنگ سیاه

ازرنگ سیاه ولباس مشکی‌امسال میتوانیدکه‌از طرف روزنیز استفاده‌کنید درین فصل لباس اسپورت ،دامن جاکت، دستمال گردن ویالان سیاه خیلی‌رواج دارد.اگرمی خواهید که‌روزانه لباس سیاه بپوشید وشیك هم باشید لازم است موهایتان رابه فرم جدید آرایش کنید .موهای که تاحصهٔ گردن درازاست فقط قسمتی ازیکطرف آنراکوتاه کنید واز سمت چپ‌روی پیشانی وبعد به طرف راست ببرید وحلقه حلقه نمائید. روی‌رابا سایه های زنده امارنگین آرایش کنید.این سایه هاباید ازچند رنگ متنوع ولی‌ملایم باشد.

پودرصورت که‌به رنگ زنده است بایددر گودی یاعمیقی روی مالیده شود.

برجستگی زیر ابرورا باسایهٔ بنفش روشن وبراق بپوشانید. روی‌پلك راسایه صورتی تمایل به پیازی‌بزنید.زیرمژه هاراخط نازك بنفش بکشید وبه‌مژه هاایل سیاه بمالید. لب‌سرین باید به‌رنگ سرخ روشن باشد.

بقیه درصفحه٦۲

د ځوانانو ژوندون

بوهنمل غلام جیلانی یفتلی

وچرا بعضاً در حالت اضطراب بسر می بریم؟

تشویش واضطراب عبارت از آن نوع ترسی است که ما بصورت مضمن ودایمی به آن دچار میباشیم .

طور یکه تشویش شکل حادو شدید داشته واضطراب بسیار عادی ومعمولی است. روان شناسان تشویش راعبارت از ترسی میدانند که منبع وانگیزه آن به‌صورت درست معلوم نباشد باینصورت که مادر حالتی بسر می بریم که گویا باصطلاح تحت‌هفتاد من سنگ قرار داریم .

دنیادرنظر ماتر سناك و خصو مت آمیز جلوه میکند. هرچیزی راکه به‌خا طر می‌آریم درباره هرموضوعی که فکر میکنیم وهر آنچه راکه احساس میکنیم ناگوار تلخ وما یو س کننده معلوم میشود .

برعلاوه ،این احساس در ما پدید می‌آید که‌از آینده امید ی نیست،مساعی لازمه در راه‌حل آن مشکل جایی رانمی گیرد وکسی‌هم به‌داد مانمیرسد علاوه بر آن،ناراحتی، بیداز خوابی، رویاهای مخو ف واحسا س تنهایی نیز از عوارض دیگر تشویش به‌حساب میرود. چنین یك حالت‌روحی را که‌بصورت عموم جسما وروحا مضر است تشویش می گویند .بعضا اینکه به صور ت آگاهانه‌نمی‌دانیم چه علتی وجود دارد که‌مارا اینقدر ناراحت ساخته است بدوره های‌کودکی‌انسان رابطه می گیرد . آنکه دوره طفو لیتش با خواری به‌پایان رسیده‌باشد به صور ت ناخود آگاه‌دنیارا بخود دشمن میداند هر چه که‌واقع شد ، به‌آن ازهمان نظر بد بینانه و مخاصمانه می بیند وباینصور ت تشویش خلق می‌شود .برعلاوه‌آن عدم استوار نگهه داشتن روابط فامیلی، احساس حقارت‌اندیشه حفظ وبالابردن موقعیت اجتماعی ، وده ها عوامل دیگر که محصول‌زندگی‌امروزاست‌همه درایجاد تشویش رول عمده دارند .

بقیه درصفحه ٦١

کتابخانه کلپ جوانان

کتابخانه کلپ جوا نان که مر بوط‌ریاست کتا بخانه عا مه کابل‌وزارت اطلا عات و کلتور میبا شد. درسال ١٣٤٥ تا سیس و برای استفا د ه جوانان قرار داده شد .

این کتابخانه دا رای هفتصد جلدکتاب بوده و رو زانه در حد ود ١٢ـ١٥ نفر از جوا نان که عضو یت کلپ را دارند ازکتب‌این کتابخانه استفاده میکنند.

جوانانی که عضویت کلپ‌را دارندبرعلاوه مطا لعه کتب از و سایل ورزشی این کلپ نیز استفاده می کنند.

گوشه‌ای ازکتابخانهٔ کلپ‌جوانان

کیسنری داوید آوازه‌خوان‌جوان

او که بتازگی پا به سن بیست‌ویك سالگی گذارده یکی از چهر ه های درخشان شبکه رادیو تلویزیون‌می با شد. چهره طفلانه با چشمان سبز سیر و بدو ن حر کی ا ش‌شباهت تمام به جین فوندا دا رد . او بزودی پله های شهرت را طی نموده و در پرو گرام مسلسلی که بنام «نگاه» از شبکه تلو یز یو ن‌پخش می گردد توا نست تا بخو بی بدر خشد.

او لحظه ای که برای اجر ا ی کانسرت روی سن ظا هر می شود با شور و هیجان از طرف جوا نا ن بخصوص دختران استقبال میگردد وساعت ها برای دو باره خوا ندنش کف میزنند ،بسیاری هواخوا ها ن وی پیرا هن های را فر ما یش داده اندکه روی آنها چهره داوید نقش یافته است شهرت وی زمانی آغا ز یافت که‌در نقش کوچکی روی پرده فلم تلو یزیونی ظاهر گردید. قبل‌از آن‌او وجوان بیچاره ئی بود که چاکلیت میفروخت .

خودش می گوید «برایم شگفت‌آور است که بعد از ایفای یکی دو نقش کوچك به این همه شهرت رسیدم.»

او اکنون در شبکه سر ا سر ی تلویزیون امریکا بحیث جوانتر ین چهره شناخته شده و ملیو ن ها دختر برای‌او سر ودست می‌شکنند

قصه‌ای

آن روز هنگامی که‌از بسترم بلند شدم دیگر همه چیز عو ض شده‌بود بلی! همه چیز. و قتی به خور شید نگاه کردم ما نند همیشه بی نور نبود بلکه اشعه وی حر ا ر ت دیگر دا شت.

بلی! آن روز بروی گل ها بته‌ها و در ختان قطرات شبنم مملو ا ز نشاط و خو شی پا شیده شده بود.

هوا صاف و گوارا بود و قلب هر جوان را به کار و فعا لیت و ا میداشت.

بلی! آن روز، روز اول نظام نوین جمهوریت بود که تو سط با ز وان قوی واراده متین و خلل نا پذیر

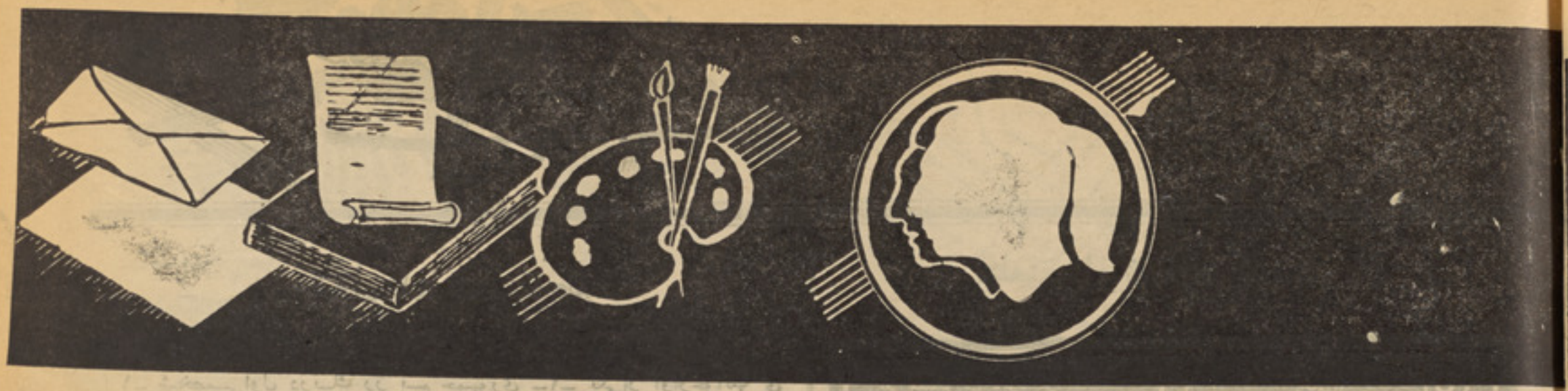

پاوول هاممل

ستاره موسیقی پاپ

پاوول ها ممل بدون شك یکی از شخصیت های معرو ف مو سیقی پاپ مردم سلو واك می باشد.

او که آهنگساز ، گیتـار نواز و سراینده می‌باشد یکی‌از چهره‌ها ی بنام دربین محصلین پوهنځی حقوق پوهنتون کومنیوس دربراتیسلاو می باشد. امسال‌اوبیست‌وپنجمین‌سالگرد تولد ش را جشن گر فت. او چنان امسال رهبری گروه نوا ز ند گان و سرایندگان را بدوش گرفت که در کشور های چلی مکسیکو، برا زیل، مالتا ، المان دمو کراتیك کنسر ت های جالبی اجرا نمود .

آهنگهـای زنگهـا به صدا د ر می آید» «پشته سبز» شهرت‌جهانی حاصل کرده است. هـمـچنان ا و مو سیقی متن‌فلم«مردان ما دردر وازه ها هستند» رابه‌مهارت ساخت.

او در کار ش علاقه فرا وانی‌داشته. وبه موسیقی« عشق» می‌ورزد.اوحتی توانست‌آهنگ های‌سنگین برای‌آثار بوتولد برست نمایش نامه نو یس معروف بسازداودر آهنگ‌سازی‌سعی می کند تا از ما یه های مر دمـی استفاده نماید.

به صورت مختصر او توانسته در مدت کوتاه با قدر تمندی در جها ن هنر موسیقی برای خود راه بازکند او امروز بزبان گویای نسل خو د تبدیل شده است.

او را هوا خوا ها نش بنام«سپری باگیتار سنگین» می خوا نند. به این ترتیب او یکی از مبرز تر ین چهره های مو سیقی پاپ م ی‌باشد.

شاگردان ممتاز

نام: لطیفه واسعی
صنف : دوازد هم‌لیسه رابعه بلخی
درجه : اول نمبر
سن : ۱۷ سا له
علاقمند : به ورزش :
آرزو : میخواهم در آینده معلم شوم

نام : ذکیه دانشیار
صنف : دوازدهم دام لیسه مریم
درجه : اول نمبر
سن : ۱۹ ساله
علاقمند : ورزش باسکتبال
آرزو : میخواهم در آینده دیپلما ت‌شوم

مدیرمحترم مجله ژوندون !

ازوقتیکه ستون درد دل جوانـان رادر مجله ژوندون کشوده‌اید ـمـن باعلاقه زیادمطالب آن‌را میخوانم ودر ضمن متوجه میشوم که‌این من تنهـا نیستم که عقده ودرد دلی دارم بلکه جوانان دیگری هم هستند کـه ا ز کمبودی های زندگی رنج میبرند .

امابايد بگویم که‌ناراحـتی من‌بـا ناراحتی دیگران فرق میکند حتما می پرسید چطور ؟ حالا مینویسم :

دختری هستم هفده ساله و د ر صنف نهم یکی از لیسه ها در س‌می خوانم دوسال به‌علت‌عوامل خانوادگی در مکتب ناکام ماندم واین‌زیاد تـر باعث رنج وعذابم شد ،ودر هر حال من کوچکترین عضو خانواده خـود هستم البته این مهم نیست چیزیـکه مهم است اینست که‌یك عیب بد نی دارم یعنی یك چشمم معیوب است

باین معنی‌که گل بزرگی یك چشمم را بدنما وبد ترکیب ساخته است

وهمین عیب بدنی سبب شده‌است که خواهران وبرادرانم همیشه مراطعـنه بدهند وهمیشه این عیب‌را به رخـم بکشند حتی از رفتن به‌سینما بامن خود داری میکنند ومن‌ازاین موضو ع رنج زیاد می‌برم .

آقای مدیر !

شمارا به خدا به‌خانواده هابگوئید که اگر کسی عیب بدنی میدا شتـه باشد به‌اراده خودش نیست بنابران چرا دیگـران حـتی بـرا درا ن و خواهرانش اورا تحقیر میکنندوباعث اذیتش می‌شوند ؟

نفیسه ـع

آن روز

سس قهر مان این نظام به میدان ده و زنجـیر اسارت را از هـم سستانده روح ستمدید ید گا نرا اد ساخت و به همه نیروی کا ر و ت قلب بخ شید .

مردم دیگر بیم و هرا سی در دل نداشته، همه خـو ش بو دنـد کف میزدند. در حا لیکه عرق از سر و روی شان جاری بود می خند یدندو

به‌آینده خوش‌آمدید میگفتندهلهله و

هیاهوی شان‌سراسرکشوررا تکا ن میداد یکی‌دیگری‌رادر آغوش گرفته وروی هم دیگر را می بو سید ند .

آری آن روز یك روز فرا مو ش ناشدنی بود.

روز ۲٦ سر طان ـ روز تا مین نظام جمهوریت در افغا نستان

(نسرین عباد)

سرگرمی مسابقات

جدول کلمات متقاطع

افقی :

۱ـ شخصی اول دریک رژیم جمهوری ـ۲ـ یکی از آوازخوانهای رادیو که فعلا آهنگی نمی سرا ید ۳ـ هم در چاه است و هم در دریاها نباید به این عمل عادت گرفت ـ توان و طاقت (پښتو) ٤ـ جمع آن ادراك است. و او در میانش نیست وگرنه روشنی بود. دروازه(عربی) ٥ـ نام اول حزب محافظه کار انگلستان ـ تکری است اما پریشان ٦ـ ماسر ـ ۷ـ تکرار یك حرف در چهار خانه ـ شاگرد پا ندارد ۸ـ اگر (ه) اشرا (ح) بسازید پیاله میشود ـ ماده منفجره ـ از کمان رها میشود ۹ـ از آنطرف یا ـ شیك است و آخرش را نادیده بگیرید. اگر چنین نمیشد خشك بود. ۱۰ـ با میکروسکوپ میتوان دید. ۱۱ـ شاعر معروف فرانسوی.

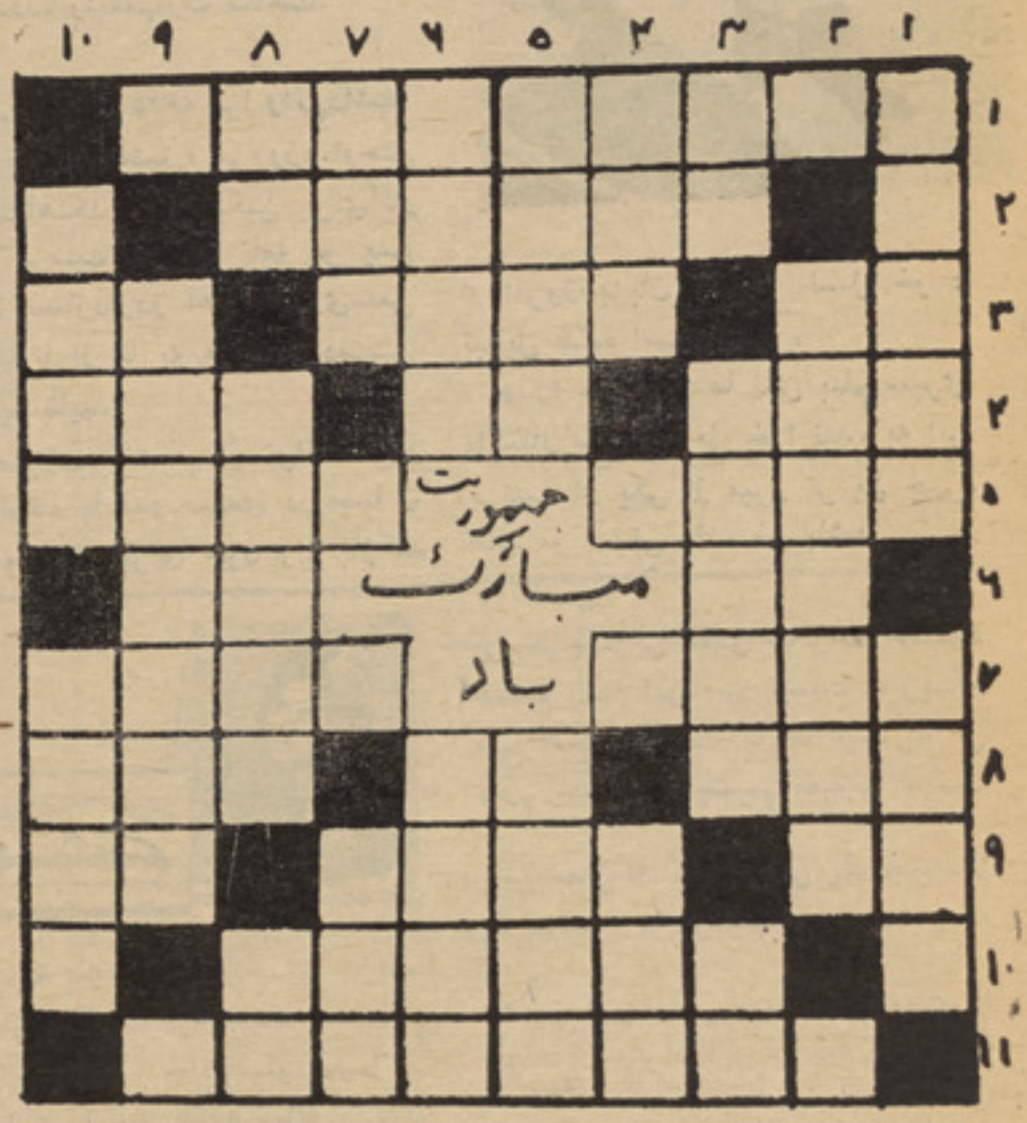

طرح کننده شیما امین متعلمه صنف دهم لیسه رابعه بلخی

عمودی:

۱ـ دلیری ـ بسیاری ازشاگردان تنبل چنین هستند ۲ـ برومندی ۳ـ بلی بزبان خارجی ـ کناره وگوشه ـ باز بی دم ٤٠ قسمتی ازپاـ این ... بی هنر پیچ پیچ ٥ـ آلمانی را بعضا چنین میگویند ـ مثل حرف اولش در آخر هم بیاورید نام یك شاعر فقید افغانی بدست می آید.

٦ـ حرف آخر ندارد و گرنه مبارك است. همیشه و به تکرار.

۷ـ دیوانه را بعضا چنین میگویند ـ گفتهٔ خداوند را گویند.

۸ـ یك بلسان خارجی ـ با ران های شدید را درهند چنین میگویند کلمه ندائیه.

۹ـ مساله ایکه در امریکا رئیس جمهور را دچار تشویش ساخته.

۱۰ـ آنچه کسب میشود ـ تکرار یك حرف در چهار خانه.

قطعاتی از شماره گذشته !

درین کلیشه قطعاتی از مضامین مختلف شماره گذشته را ملاحظه می کنید ـ لطفا برای ما بنویسید که هر قطعه مربوط بکدام مضمون شماره گذشته میباشد.

مساله شطرنج

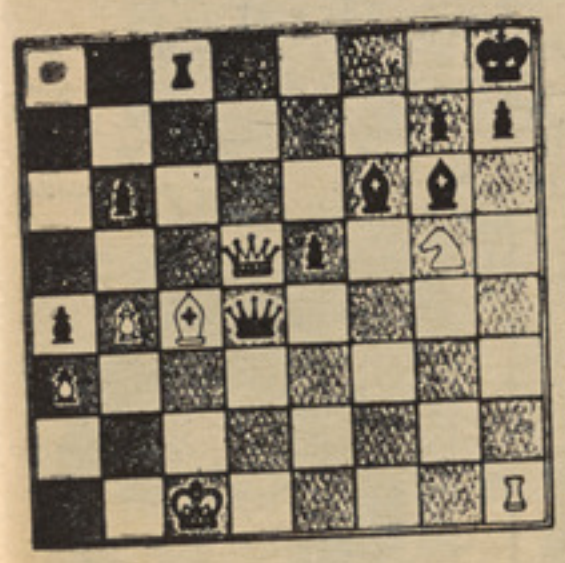

درین مساله سفید هفت مهره و سیاه ده مهره است.

سیاه بازی را شروع کرده در دو حرکت سفید را مات میکند طرز شروع بازی را میتوانید حدس بزنید ؟

کدام دایره!

اگر با دقت به این دایره ها نگاه کنید متوجه خواهد شد که یکی از آنها در ترسیم شعاعها با دیگران فرق دارد آیا میتوانید آن دایره را پیدا کنید ؟

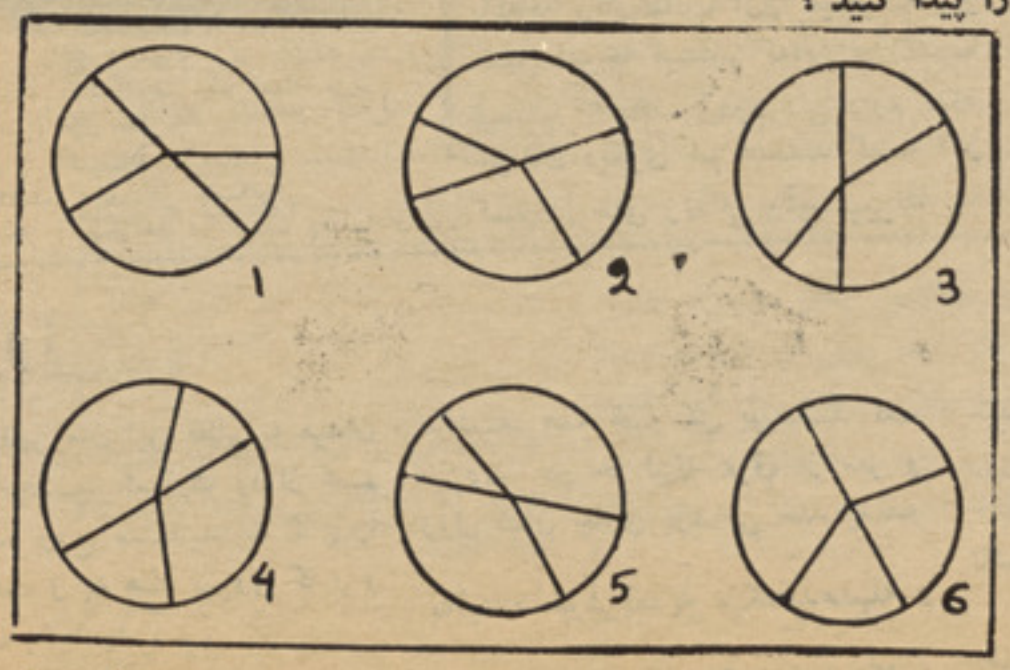

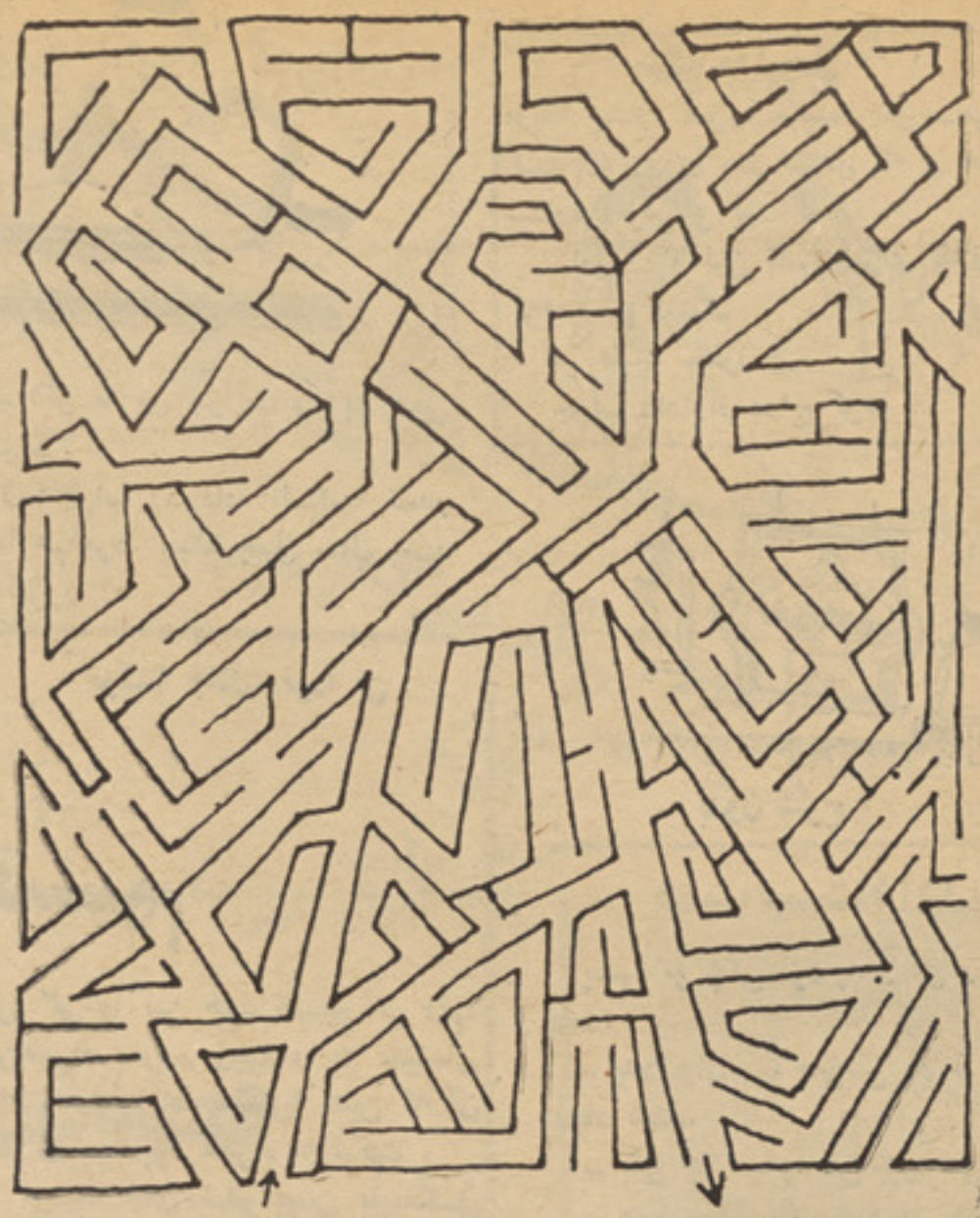

ازراهی که‌با تیر نشان داده شده‌همراه یك‌خود کارسرخ‌حر کت‌کنید وبدون اینکه به مانعی ای بر خودرنما ئید از دروازه دیگر ی که‌آنهم‌با تیر نشان داده شده خا رج شو ید

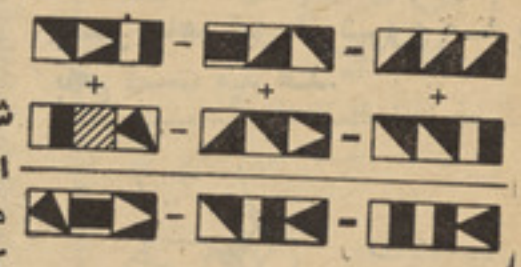

اعداد نامعلوم

این مر بعات به عوض اعداددراین شکل گذا شته شده اند اگر ا صل اعداد رادرجایشان‌قراردهیم معادلات مذکور صدق میکند ـ کو شش‌کنید که اصل اعداد را پیدا کنید ؟

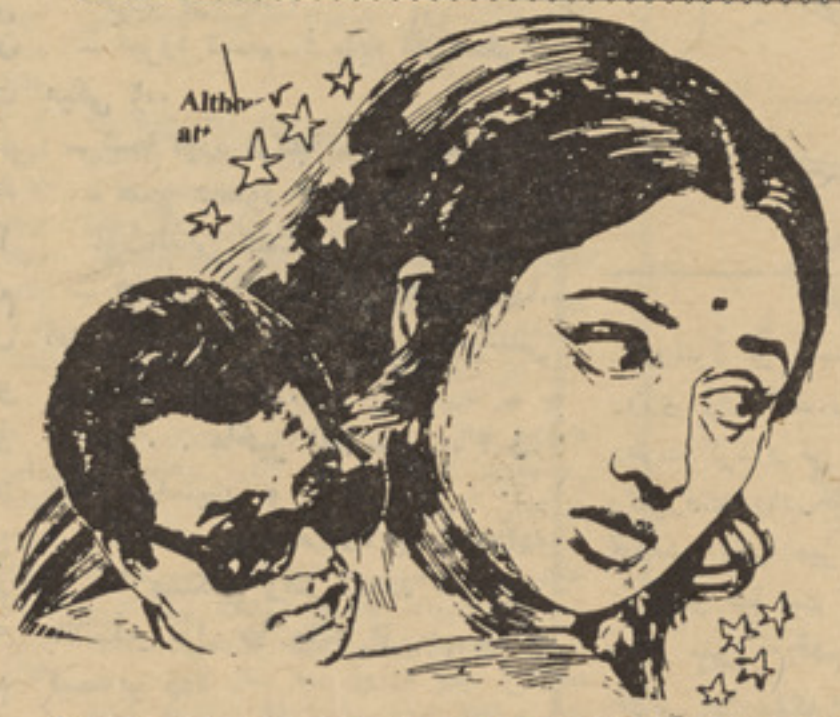

به‌رسم این دو هنرپیشه نگاه‌کنید اگر مو فق به شناختن آنها شد ید اسم هردو را بافلم مشتر ك شا ن بما بنو یسید

به این سوالات پاسخ بدهید

۱ـ فضانوردان سکا ی‌لاپ چندروز:رفضا می‌مانند ؟

۲ـ بندرا نایکه صدرا عظم کدام‌کشور است وآن کشو ر در کجـا موقعیت دارد ؟

۳ـ صفحات اختصاصی ژو ندون‌که همیشه چاپ میشود چند صفحه است ؟

آ یامیدانید

نگاه کردن به این تصو یر انسان را بیاد یکی از دا ستان های معروف می اندازد ـ آیا نام این دا ستا نرا میدانید ؟

این عکس چیست

به این کلیشه تو جه کنید، آیامی توانید بگو یید که مربوط به چیست؟ بو تهٔ گیاه است یا ر یشهٔ د ر خت یا مسیر آب یا چیز دیگر ؟

باپوشید ن جو رابها ی ز یبا و شیك اسپ نشان نه تنها به‌اقتصاد ملی خود کمك میکنید بکه با عـث تقویه صنایع ملی خود هم‌میشوید.

بوت پلاستیکی وطـن از نـگاه جنسیت ، زیبایی و دوا م بربوتهای خارجی برتری کامل دارد وبا خرید آن اقتصاد خودرا تقویت مینما یید

به‌کسانیکه حداقل‌به چهار سوال‌این دو صفحه جواب درست بد هند به‌اساس قرعه یـك سـیت جرا ب‌اسپ نشان جایزه داده میشود .

گذرگاه تبسم

حرف شنو

اولی: چرا چوب سگر تت اینقدر دراز است؟

دومی: بخا طر اینکه داکتر بمن گفته از سگرت دوری کنم.

فدای عشق

الکساندر دو ما (پدر) فر یفته زنها بود و عیا شی بسیار میکر د. روزی بیکی از زیبا تر ین زنا ن پاریس گفت:

– اگر به من جوا ب رد بد هی میمیرم.

زن جواب رد داد. الکسا ندر دوما هم مرد. البته چهل سال بعد از آنروز!

فانتیزی وطنی

نوشته جلال: نورا نی

شب شش نواسه میرزا تبسم

همین میرزا تبسم که چندسال پیش باخانواده قدوس شان خویشی کرده بود وخواهر قدوس یعنی د ختر سر کاتبرا برای پسر جوان خود گرفته بود. درین روزها صاحب سومین نواسه شده است.

پریروز که همرای سرور وشمس الدین از کو چه آهنگری طرف کوچه علی رضاخان می آمدیم ومی خواستیم در سرچوك پست کارتهای سینما هارا ببینیم واگر کدام فلم واره دار باشد خودرا به سینما بزنیم دم کو چه پیشروی دکان رنگ فروشی صفدر دم روی ما را گرفت و گفت:

– او کلفت ها... ماازمفلسی مردیم یك خبرماره نگر فتین. سرور که یك روز همراه همین صفدر بخا طر د هن پوچش قلبکی جنگ کرده بودونزدیك بود یکی دیگررا همرای چاقو بز نند وماخلاص شا ن کرده آنهارا آشتی انداخته بو دیم، گفت:

– برو بچیم ،:خداوراستی خودما خراب خراب استیم پول سینماره از صو فی قر ض گر فتیم ... اینا لی دل ما اس که یك سینما بریم...

صوفی درکو چه آهنگر ی یعنی نزدیك خانه ما دکان داشت واز آهن خوب خوب چیزها جور میکرد.

صفدر خنده بلندی کرد وگفت:

– خی بگیرین که غلام سخی ره لچ کنیم...

شمس الدین باعلا قه خا صی گفت:

– پیسه داره ... ؟

– ها... چطور نداره ..

ازخاطر شو شش بچه خود ازخانه پیسه گرفته دلش است که سودا بخره ... سرشه ده فلاش گرم میکنیم وترق زدنی بر ش تنگه نمی ما نیم.

درجیب هر کدام ما یك قطعه بود که جیك هایش را نشانی کرده بودیم. صفدرو شمس الدین بجان غلام سخی رفتند ... غلام سخی شان ده کو چه ریکاخانه مینشینند، ماهم عقب کابل ننداری طرف کمپ های جشن درهمان چمنهای خلوت رفتیم ومنتظر آمد ن آنها شدیم من یك قو طی سگرت کی دو هم گر فتم ، نیم ساعت بعد صفدرو شمس الدین همراه غلام سخی آمدند معلوم میشد که غلام سخی راخوب گپ داده اند. ما طوری وا نمودکردیم که به هیچصورت منتظر آنها نبوده ایم بعد از احوال پرسی از غلام سخی وطفلیکه نو شده بود. قطعه رادرمیدان انداختیم. چند دفعه اول باپر ضعیف خود چال میر فتیم وخود را به غلام سخی می باختاندیم تادل بگیردونفهمد که دست همگی ما یکی است ظا هر آ شمس الدین وصفدر طرفدار غلام سخی بودند ومن وسرور یك طر ف بودیم. شور خوردنی یك هزارو دوصد افغانی غلام سخی و چهل و پنجاه افغانی شمس الد ین و صفدر را بردیم، بعد یك گفتگوی ساختگی بین ما در گرفت وازهم جدا شدیم شمس الدین وصفدر یك طرف ومابه سمت دیگری براه افتا دیم . غلا م سخی را بسیار زور داده بود حرفهای شمس الدین و صفدر که حا کی ا ز جوانی و کاکه جوانی بود با عث شد که غلام سخی نتواند پول باختگی خود را ازما پس بخواهد. چاشت درهوتل بامیان همگی ما دوباره جمع شدیم . صفد ر خند ید و میگفت : دید ین چطور حریفه اپن ساختم ؟ پولهای برد گی را بین خود تقسیم کر دیم، من همراه سرور وصفدر به سینمای باختر رفتیم اما شمس الدین که آن فلم را دیده بود همراه ما نرفت .

نزدیك های شام پیش بایسکل سازی یعقوب ،غوث الدین پنچری یك بایسکل را میگرفت همرا یش جور پرسانی کردیم ، گفتیم:

– بچیم با یسکله از کجا کردی..؟

غوث الدین جوابداد :

– ده ای کو چه آهنگری هیچ بایسکل سلامت نمی مانه میرزا تبسم یك رفیق آغایم اس..بیچاره خا نه ما آمده بو د با یسکلش پنچر شد بایسکلشه آوردم که پنچری بگیرم..

سرور پرسید :

– میرزا تبسم..؟ بابه غلام سخی ره میگی ؟..

– شما اوره ازکجا میشنا سین ؟

– هیچ همطور .. رفیق ما س .

غوث الدین گفت:

– همرای ماهم یك خویشایی دارن.. آمده که ازبابیم قرض بگیره.. شوشش نواسیش اس ...

خو . . ماخبر نداشتیم .. ا ز کدام نواسیش ؟

– غلام سخی ره خدا یك بچه داده ....اما مسکین وقتی که ده سرویس بالاشده پول ها یشه از جیبش کیسه بر زده .

– کی ؟

– امروز .. اوپول هاره بابیش داده بود که ازخاطر شو شش بچه خود سودا بخره ... من وسرور بطر ف همدیگر نگاه کردیم ، خنده مان گرفته بود ، همراه غوث الدین خدا حا فظی کر دیم و بخا نه خود برگشتیم .

(پایان)

نکته ها لیودی

ازیك ستاره معروف سینما تعریف می کنند که روزی بدو ستش که او هم ستاره معرو فی بود گفت:

– امروز او لین قدم رابرای طلاق گرفتن بر داشتم.

پر سید: چطور ؟

جواب داد: از دواج کردم !

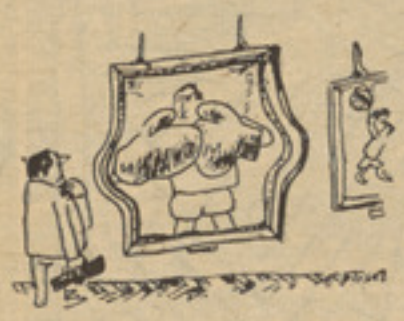

بدون شرح

علت دست دادن

پسر کو چکی نزد پد ر ش ر فته گفت:

– پدر جان ... سوالی در ذ هنم ایجاد شده.

– بگو چه میخوا هی بپر سی ؟

– چرا هنگام عقد عرو س وداماد دست همد یگر را میگیرند و با هم دست مید هند.

پدر آهی کشیده گفت:

– این یك ر سم است پسر م ... بکسر هاهم قبل از شروع مسا بقه باهم دست مید هند.

بدون شرح

کارت و یزت

(ولتر) نو یسنده معروف فرانسوی روزی ژان ژاك رو سو را بخانه خود دعوت کرد و لی و قتی رو سو بخانه ولتر رفت اورادرخانه ندید ودرانتظار آمدنش عقب میز گرد پراونشست ، یکی دو سا عت گذشت ولتر نیا مد و رو سو که آدم کم حو صله و تند خوئی بود روی میز غبار آلو د ولتر با انگشت رسم مر کب را نقش بست وزیر آن نو شت خر چند روز بعد که و لتر، رو سو را دید به او گفت متا سفم که بخانه آمد ید او گفت متا سم که بخانه آمدید و من نبودم اما کارت و یزت شما رازیارت کردم.

ژوندون

شکار خرگوش

صورت وعقل

برناردشاو چهرهٔ زشتی داشت دریکی از روز ها این نویسنده شوخ طبع انگلیسی از خانمی نامه‌ای دریافت کرد که مضمون آن این بود:

ـ اگر ما با هم از دواج کنیم خداوند پسری بما خوا هد داد که صورت خوب من وعقل شمارا خواهد داشت.

و بر نا رد شاو در جواب ا و نو شت :

ـ ومن میتر سم که خدا وند پسری به ما بد هد که عقل شما و صورت مرا دا شته با شد !!

بدون شرح

بر نارد شاو

نکته هایی از بر نارد شاو

دلیل پیری

از بر نا رد شاو پر سید ند:

ـ از چه وقت احسا س پیر ی کردید.

نو یسنده جوبداد:

ـ روزی بیکخانم جوان چشمك زدم و او از من پر سید:

ـ آیا چیزی به چشم تا ن رفته است ؟!

• • •

از بر نارد شاو پر سیدند:

ـ بازن از چه چیز او با ید حر ف زد.

ـ از زیبائی او .

ـ اگر زیبائی نبا شد چه ؟

ـ از زشتی زنهای دیگر !

بدشناسی

بر نارد شاو از سر فه کر د ن تما شا چیان در سا لون تیا تربدش می آمد بدین منا سب میگفت :

ـ از هر ده نفری که بر نشیت میگر یند ـ یکنفر شان به دا کتر مراجعه میکنند و نه نفر می آیند به ته تما شای نمایشنامه های من !

فانتیزی خارجی

نوشتهٔ :یاسن انتوف

ترجمه : غالمغالی

قصه غمگین وطویل من

خوانند گان عزیز شاید مرد کوچك اندامی را که ریش ترا شیده دارد وبعضاحتی روی ناشسته با چشمان خواب آلود دم دکان شیر فروشی کوچه می آید دیده باشید .

این شخص نحیف ولاغر در عین حال خیلی تندخو وعصبانی هم‌است . بمجردیکه دوشیزه فروشنده ، اورا اندکی معطل بسازد سرو صدای‌این موجود عجیب وعصبی بلند شده همه را دشنام میدهد و حتی فروشنده را متقلب وجنایتکار خطاب نموده همه‌را با حرف های نیشدار خود تکان می‌دهد .باید به اطلاع تان برسا نم‌که این شخص ضعیف وجنگره خودم هستم ـوحالا اگر حوصله داشته باشیدوبمن اجازه بدهید قصه طولانی و ترازیدی خود را برای تان آغاز میکنم واگر حوصله ندارید واجازه‌نمی دهید باز هم به بلایم .

باید عرض‌کنم که من یك زدن جوان را دوست داشتم ـاو هم مرا دوست داشت‌و یا بقول بعضی ها «با هم ارتباط داشتیم » او زن قندول ومهربانی بود ومن ازدل وجان عاشق اوشده‌بودم ، اسم نازنینش «دفینکه» بود. یك روز به او گفتم :

ـدفینکه جان ... بگیر که ازدواج کنم... آخر من وتو تاکی همینطور مجرد باشیم ؟

او هم قبول کرد و قرار گذاشتیم فوراً ازدواج نمائیم ،من کار های ضروری خودرا یاد داشت کردم ،او گفت :باید موهای خود را تونی کنم .

فردای آن روز یعنی روز ازدواج از خواب بر خواستم‌ـبه آئینه‌نگاه کردم ازینکه به «شارل بوایه »اندکی شباهت پیدا کرده بودم ـخوشحا لشدم ـیك دریشی به اصطلاح «پلو خوری» سه سال قبل برا ی خود ساخته بودم ـزیرا فکر میکردم شاید روزی برای من تقدیر نامه بدهند ودر روز گرفتن تقدیر نامه باید سر ووضع‌من خوب باشد ولی بعوض من آدم چاپلوسی تقدیر نامه گرفت بهر حال همان دریشی را از الماری کشیدم تا در بهترین روز حیا تم یعنی روز عروسی دربر کنم .دریشی مذکور چملك شده بود همچنان بوت هایم چملك شده بود وشب قبل آنرا از کاغذ های مرطوب پر نموده بودم وبه اصطلاح درقا لب گرفته بودم تا اندکی کج ووجی آن درست شود .از بین یك قوطی دکمه های آستینم را بیرون کشیدم ولی یکی از آنها گم شده بود که نتوا نستم پیدایش کنم . وحالا کار مهمی که در پیش دارم تراشیدن ریش واصلاح موهایم میباشد وبعد خریدن یك دسته گل وتیلفون کردن‌به یگان دوست ورفیق که بحیث شاهد در محفل عقد نکا ح ما حضور داشته باشند .

به اتو خانه رفتم ـدریك گوشهٔ سالو ن اتو کاری در پردهٔ است که آدم میتوا نـد تا اتو شان لباسش در آنجا با نیکروز یـر پیراهن انتظار بکشد من هم عقب آن در پرده رفته دریشی خود را کشیدم ودر همان حالت انتظار به‌دفینکه فکر میکردم ـشا یـد او هم در همین دقایق مصروف زیبا ساختن خود باشد . در حالیکه از خنك میلر زیدم با خود اندیشیدم که نباید وجود عکاس را فراموش کرد ـباید از آن محفل عکس های رنگه بگیرد .یك وقت متوجه شدم که کسی بفکر اتو کردن دریشی من نیست اتو کاران گرد هم جمع شده قصه میکردند باـعصبانیت علت اینکار را پرسیدم ،گفتند :

ـ برق نیست ..

از آنجا بر آمده بیك اتو کاری دیگر رفتم ولی در آنجابرق بودولی ماشین شان خراب شده بود .با عصبا نیت به دکان دیگـر ی مراجعه نمودم در آنجا یك صف طولانـی را مشاهده کردم‌که همه به‌انتظار اتوشدن لباس خود نشسته اند گفتم بمن حق اولیت بدهید آخر من امروز داماد میشوم ـیك نفرخندیده گفت :

ـاو هوهو ... حالا حتی به‌تو هم زن‌می دهند ..... ؟

با عصبا نیت وبرا فروختگی بخانه رفته اتوی همسایه را خواستم وخودم به‌اتو کردن آغاز نمودم ،یك وقت بوی سوختگی به‌مشامم رسید ولی مهم‌نبود ـرنگ پطلونم تیره برد وجایی سو ختگی آنقدر معلوم نمیشد.بعد از اتوکردن کرتی و پطلون به دکان سلمانی رفتم درآنجا نیز یکتعداد اشخاص نو بت گرفته بودند یك نفرازکار کنان‌دکان سلمانی موظف بود تابه مرا جعین نمره بدهد واز سوتفاهم ویابی نوبتی جلو گیری نماید .

به‌آنها گفتم : رفقا ... دوستان ! شما میدانید که آدم هر روز ازدواج نمیکند ... همین برادرك کوچك شما یعنی بنده حقیر امروز داماد میشوم .همه در محکمه انتظار مرا دارند ـچه میشود اگر لطف نموده مرا موقع بدهید .همه بطرفم بدبد دیده گفتندکه ما آدم های چالباز ودروغگو را خوش نداریم وبا این گپ ها بجان‌ما زده نمیتوانی .بالاخره چون برای شان قسم خوردم ویك‌پنجه گریه نمودم حرفم را قبول کرده بمن موقع دادند به اینطریق ریش و سر تراشی من موفق بود اما سلمانی بخاطر یکه مرتب نق میزدم که‌عجله‌کند ، درفرق سرم‌یك میدان والیبال رسم کرد ـ البته عمدی نبود همینطور نا غلطی ماشین رادر فرق سرم دوانیده بود . بافحش و دشنام از آنجا خارج شده باعجله بخانه رفتم‌که کلاه خود را پیدا کنم وبسر بگذارم تا مورد تمسخر واقع نشوم .همراه تارو سوزن یك آستینم را که دکمه اش گم شده بود کوك زدم ـمتوجه بوت های‌خود شدم که رنگ نشده وچملك بود اما وقت نداشتم فکری بحال آنها بکنم‌حتی چند دقیقه از وقت نکاح ما هم گذشته بود ومن هنوزبه آنجا نرسیده بودم ـبا عجله بیك مغازه گلفروشی رفتم ـدرآنجا گلی که منا سب محفل عقد نکاح باشد نیا فتم ـدویده به مغازه دیگری مراجعه کردم ـدر آنجا هم گل های‌خشکیده را میفروختند طبعاً لوحهٔ آن دروغ میگفت زیرا روی‌لوحه نوشته بودند «در همه وقت گل های تازه» ناچاریك دسته گل‌از همان گل‌هایی که روی قبر میگذارند خریدم ودوان دوان خود رابه یك غرفه تیلفون رساندم ـ دوستو تینگ «واحد پول بلغاریا » انداختم ولی نتوانستم تیلفون کنم فهمیدم که تیلفون مذکور رابعضی ها برای اینکه دوستو تینگ را از آن بدزدند خرا ب کرده‌اند به‌غرفه دیگری مراجعه کرده از آنجا نمره دوستا نم را دایل نمودم ولی بر

بقیه درصفحه۵۷

بقیه صفحه ۳۳

شیبیل

بچشمش خورد یکنوع اشاره توسط آتش‌و علامت دهی ... بعد دو باره خا موش شد صدای گوشنواز دیگری بگوشش میرسید .

شاید صدای دریا بود ...

شیبیل به دور دست ها نظر می انداخت وفکر میکرد ، روشنی مهتاب در برابر چشمانش بشکل دسته های نور به اشکال مختلف بوجود می آمد وبعد دوباره خیره میشد اما شیبیل بوضاحت در میان آنهمه نور دو چشم را میدید دو چشم زیبا را .... و تبسمی را که آدم نمی توانست در بر ابر آن‌حالت عادی داشته‌باشد ازجایش بلند شد

وبطرف این چشمان براه افتاد او بطر ف آن چشم های زیبامیدید وآن لبخند ملیح ا ورا بسوی خود میکشید .او پیش‌میر فت وهرگز بعقب نگاه نمی‌نمود .. در دهکده خانه پدرش بود .. آهسته وبا احتیاط سه ضربه بدر نواخت ... وخیلی آهسته‌گفت.

ـمن هستم .. مصطفی ...

در وازه بازشد واو قدم بدرون خا نه گذاشت در د یگدان آتش شعله میکشید وسایه ها روی دیوار ها میر قصیدند .ـ روشنی دیگدان انواع سلاح اورا قا بل دید ساخته بود، دسته کارد وتفنگچه اش د ر روشنی میدر خشید ...او قدی بلند وشا نه های پهن‌داشت ،خانه پدر درنظرش خیلی تنگ می آمد. به‌چشمان مادر خود متوجه شد ،تمام خطر هایی که‌اورا تهدید میکرد نـد درنگاه های پر اضطراب مادرش بو ضا حت خوانده میشد وحدس زده میشد .ماد ر به نرمی گفت :

مصطفی .. چرا آمدی ؟آیا به آنجا خو اهی رفت؟

ـ بلی مادر .. به‌آنجا خواهم رفت .

ـچه وقت میروی ؟

ـفردا..

مادر پیر فرزند شی را خوب میشنا خت‌و از همین جهت لازم ندید دیگر درین مـورد بااو حرفی بزند مادر کنار آتشیس نشست ، دامن خودرا روی زانو ها یشی کشید ،بود، چشمان خود رابزمین دو خته گفت ؟

ـمصطفی .. از سه روز بـه‌اینـطر ف سپاهیان حاکم باتفنگ های‌خود نشان میزنند وکارد های خود تیز میکنند ،بعد برا ی‌معلوم کردن تیز شدن کارد هایا آن مو ی‌د ست‌های خودرامی تراشند ،آنها بروت های خود راتاب داده بطرف مانگاه میکنند .. مصطفی ..کدا م حادثه بدی روی خواهد داد.

شیبیل‌برگشته بطرف‌او روکرد ،ولی‌نگاهش طوری بودکه گویی هیچیك از حرفهای مادررا نشنید ،ویااگر شنیده چیز ی‌از آن نفهمیده مادر بادیدن آن وضع تارا حت شدو د یگر حرفی نزد، شیبیل تفنگچه هاو کارد هـا ی خودرا کشیده خوا ست‌استرا حت اکنـد خواست برای اولین بار شبی بدون سلاح بخوابد .. درضمن د یگر تصمیم ند اشت از آن هااستفاده کند.

بالا در قهوه خا نه‌کلیسا نزدیك پنجر ه ایکه باز بود حاکم مراد بیك وو یلیکو کیخایا نشسته انـد ، حاکـم با پیشانی تـر ش خاموش ومتفکر بنظر میرسد ولولهٔ رابـری چلم‌را می جود اما ویلیکو خو شحال ا ست بلند شده قدم میزند وهر لحظه ساعت جیبی خودرا که‌به توپ شباهت دارد از جیب‌بغـل واسکت کشیده به‌آن نگاه میکند وبعد دوباره آنرا بجایش میگذارد .اود ستها ی‌خود رابهم مالیده میگو ید :

ـافندی.. همه چیز درست است کـار م‌را تماشا کن .. دیگر خیلی بدام نـز دیـك شـد ه.

در مقابل حاکم بالای میز دو دستمال قرار دارد، یکی دستمال سفید ودیگر یك دستمال سرخ این دستمال ها برای علامت‌دادن است

اگر حاکم ازکـلکین دستمال سفید را شور بدهد علامه رحم وشفقت او خواهد بود واگر دستمال سرخ رانکان دهد علامه مرگ ا ست آنها منتظر انـدو بطر ف کـو چه میبینند هیچکس معلوم نمیشود ..

را دادر مقابل دروازه دیده نمیشود مصطفی هم‌هنوز پیدانیست حاکم می پرسد .

ـ خوب ... اوچه وقت باز میگردد ؟

ویلیکو کیخا یا پدر را دا جواب میدهد:

ـهمه چیز رو براه است ..او بهتر یـن لباس خودرا پوشیده و تبسم میکند .

حاکم به قهر میگوید :

ـ چرا تبسم میکند ... آیا اونمیدا ندکه چه‌حادثه اتفاق خواهد افتاد ؟

ـ خبر دارد ... چطور خبر ندارد .

ـ تو همه چیز رابرا یشس گفتی ؟

ـ .... همه چیزرا .....؟ مگراین امکان دارد ... اوه ...شما هیچ تشویق ندا شته باشید ... همه چیز درست میشـود . یك ساعت دیگرهم گذشت ولی هیچکس نیامـد ویلیکو کیخایا باردو م به‌خانه رفت ،درآنجا مدتی باقی ماند ، بعد دوباره برگشت .

حاکم بازهم پرسید:

ـ پس چه‌شد .....؟

ـ بگذارید . حالا باز طور دیگر شده ، گریه‌میکند .مادرش مثلیکه موضوع‌رابه‌اوگفته اوه کـه اگـر اورا گـیر مـی آوردم حقش را کف دستش می‌گذاشتم خودم هم نمیدانم که‌چه برایش گفته حالاگریه میکند و هرچیز راکه پیش دستش است مـی شکناند و می گوید : (نخواهم گذاشت یك تار موی از سرش‌کم‌شود اورااز‌ین‌خطرباخبرخواهم‌ساخت وبه همرایش به‌کوه فرار خواهم کرد اوه‌که زنها ... زنها... اینطور هستند ، کم‌عقل ها اما خواهدبرآمد. من‌امر کردم .. حالاخواهی دید .. حالا اورانزدیك دروازه خواهی‌دید..

حاکم دستی به ریش خود کشیده خاموش ماند . دود آبی چلم دراطرا ف چهره اش تیت میشد.ودرین وقت ویلکیو کیخا یا با خوشحالی گفت :

ـ اینه .. را دا از دروازه بیرو ن شدو ازطرف‌دیگر مصطفی می‌آید . حاکم و ویلیکو کیخا یا بطر ف کلکین باز دویدند ودرعقب پرده پنهان شدند ،اورا تماشامی کـردند مصطفی از وسط کوچه می آمد در بالای بام ودر بالای درختان میوه آفتاب می تابید.دور تر در قسمت وسط کو چه کوه معلوم میشد

همان کوهی که مصطفی فر مانروا ی آن بود. او هیچ نو ع اسلحه ای با خودنداشت اما دلیرانه قدم برمی‌مید اشت ، لباس آبی وواسکت طلایی بـه تنش بود ، قد بلندو باریك داشت مخصوصا درین اوآخر یك‌اندازه لاغر شده بود ویك اندازه چهره‌اش سـیاه به نظر میرسید ولی قیافه زیبا ترو مردانه به‌او داده بود دریك دستش تسبیح کهربای زرد فرستادگی حاکم بود ودر دست‌دیگرش یك گل سرخ کرانفیل که‌آنرا میخواست به رادابدهد اونزدیك بود، بطر ف رادا می‌دید وتبسم می‌کرد. حاکم ریش سفید خود را چنگال زده گفت :

ـ اوه‌چه جوان ! چه مردانه !

درین وقت ویلیکو کیخا یا گفت :

ـ افندی دستما ل ! ... دستما ل... و اوباز هم تکرار کرده گفت :

ـ چه‌جوان! چه‌دلیرو مردانه ویلیکوکیخایا دستمال سرخ را ازبالای میز گـرفته و بـه طر ف کلکین رفت‌وحاکم دستش‌راگرفته‌گفت:

ـ نی چور باجی ... نی ... چور باجی (چورباجی به معنی اصطلاحی ، لاك‌مترجـم)

ویلیکو کیخایا چیغ زده گفت :

ـ پسر دخترم ... عزت‌ووقارم‌چه‌میشود..

او به‌طرف کلکین رفته ودستمال سر خ راشور داد. صدای فیرهای متعددی تفنگ شنیده شد وشیشه های کلکین بلـرزه در آمدند .دیوار خانه‌ها تکان خوردند مثل اینکه سایه سیاهی افتاده باشد شیبیل ایستادشد ودرین لحظه خیلی قشنگ تراز سابق مـی نمود. تسبیح ازدستش افتاد ولی‌گل‌کرانفیل راهنوز هم بدست داشت چند لحظه سکو ت برقرار شد. فقط تااینکه تفنگ های خود را ازنو پرکردند ازقسمت پایین محله فیرها ی متعددی بطرف اوشدولی شبیل از جایش تکان نخورد فیرهای دیگراز طر ف خا نه ویلیکو کیخایا صورت‌گرفت . شیبیل‌متوجه شدکه رادا بطرف او میدود و دست هایش راطوری بلندکرده بودکه‌گویا میخواهـد او را نجات بدهد بازهم تفنگها به‌صدا درآمدند شیبیل به‌زمین افتاد ودرمقابل او ،رادا، نیز نقش زمین شد .

سرو صداها خامو شس گردید آفتاب با ز هم مثل سابق می تابید .گـل کرانفیل سـر خ به‌مثل قطره خونی بین اوجسد بی جان افتاده بود .

از کلکین قهوه خا نه کلیسا یك نفـر دستمال سفید راشور می داد... اما د یگـر دیر شده بود چون قبلاً دستما ل‌سرخ تکا ن داده شده بود .

(پایان)

بقیه صفحه ٤٤

آهنگ شباویز

تابا استفاده از مو قع با طاق داخل شود و کتا بها را یکی بعد دیگربنظر تقدیس و احترام از نظر بگذرا ند و نامها و سطر های از آنها بخا طـر بسپارد وبعداً یادآوری آن دو ستان وهمنشینان خو یش را دچار اعجاب و شگفتی سازد.

او مرا دید که بر کتا بی نـظـر دوخته ام، کتا بی که تا آ نو قت بنظر ش نر سیده بود. از من پرسید که در ینجا چه میکنم و با این‌کتابها چه‌کار دارم ؟خواستم کتابی را کـه در دست دارم تنهان سازم ، اما او بسرعت آمدو کتا ب را از دستـم ربود و مرا بشدت و خشو نت ا ز اطاق بیرون ساخت.

اومدت زیادی در داخل اطاق‌باقی نماند، بعد از لحظه ای از آنجا د ر حالیکه کتاب قبل الذ کررا بد ست داشت، بیرون آمد و با و ضـعـی خشمگین ونها یت عصبا نی بر روی همسر خود داد زد و کتاب رابشدت سوی او پر تاب نمود وبا خشمـی پایان نا پذیر به دشنام دادن وناسزا گفتن ادامه داد. خشم او لحظه بـه لحظه بر همسر بیچاره و پسرا نش فزونی می یا فـت و آنها را گاهی بشدت وخشو نت وگا هی با تا ثر وتالم مورد تهدید قرار میدادوازاینکه آرزو ها یش در بارهٔ فر زندان بهدر رفته و آنها بجای آنکه شیفته‌دانش ومعر فت با شند، از پی هوا وهوس رفته اند و او قات گرانبهای خودرا در خواندن همچو لاطا یلاتی بهد ر از دست مید هند، اظهار افسو س وندامت میکرد. که میدا ند! شا ید آنها هنگام اقا مت در قا هره نـیز شب و روز خو یش را در خوانـدن همچو آثار رضا له ای میگذ رانند ، در حا لیکه پدرگمان میبرد،پسرانش به تحصیل دا نش مصرو ف‌خواهند بود و سو یهٔ علمی خـود را بـلـنـد خواهند برد. آیا او پو ل و ز ند خود را برای آنها بخا طراین و نموده است که در چنین جادهٔ گمر کننده ای گام بر دارند واز پی ا همه فسق و فجور بروند. آنهابا روبهٔ خودنه تنها و قت وجوا ثروت و دارایی و مسا عی دائمی خویش را بر باد مید هنـد، بل بد ست خود خانهٔ پدر را خراب سازند، گو یی آنها نمیدا نند که کتاب بهر خانه ای داخل شده آنرا بخرابی و نا بودی سوق دا اسیت.

او سپس دو باره با طاق کت داخل شد و تمام کتا بها را ز یرور کرد و تمام اجزای کتاب مورد را بد ست آورد و با گلو یی گر فت از بغض بیرون آمد و تمام اجزا کتاب را پاره پاره کرد و تا و قتیکه اوراق پاره شده را طعمه حر یـق نساخت، آرام نگر فت .

آنروز اهل منزل روز بدی را سر گذ را ندند ، پدرو هیـچ یك از اعضای خا نواده لب بـه غـذا نزدند.

پسران در اواخر روز از دعو ت برگشتند ،از آنچه‌دیدند ویاشنیدند از خا مو شی شان و یا سخنا نیکه اظهار دا شتند، چیزی نپر سید اما نتیجه ای که از ین همه کشمکش وجار و جنجال حا صل شد این بود که من از منزل شان را نده شد بار دیگر بمنزل زنو به بـر گشتم وبا طا قیکه او سپری میکرد قد گذا شتم و چند هفته انتظار کشیدم تا ببینم دست سر نو شت‌چه‌میکند و نیر نگ باغبان که برایش دوچند مزد و عده داده شده بـود بـکجا میرسد.

باقیدارد

بقیه صفحه ۵۵

قصه غمگین و طویل . . .

برعکس باشعبهٔ اکادمی علم رخ شدم و بار دیگر با کسی صحبت کردم که نهفمیدم کی بود او گفت :

ـ اگر نمی توانید با تیلفون صحبت کنید به دخود رفته باگاو های خود مشغول‌شوید در جوابش گفتم .

ـ آغا جان من از پدر پدر اهل صو فیه هستم وهیچو قت باگاو ها سرو کارنداشته ام جز امروز گوشك را گذاشتم با خود گفتم بلابه‌پس شاهدان ـ خودم از عقد نکاح عقب نمانم . خودرا بیك تکسی انداخته راساً به محل عقد نکاح‌رفتم .دم‌دروازه منظره عجیبی را دیدم .

دفینکه در برابر عکاس پوز گرفته بود ـ در یك دستش گل ودر دست دیگرش دست مردی بود با در یشی سیاه وچند شاهد در اطراف شان حتی نمی خواست به طرف من نگاه کند. یك نفر بمن گفت :

ـ بسیار آدم پوکی هستی ...

ومن جریان رااز او پرسید موفهمیدم که مرد منتظر دختری بوده تا باوی ازدواج کند ولی آن‌دختر نیامده از طرف دیگردفینکه منتظر من بوده ولی‌من دیر کرده ام واین‌امر سبب شده که دفینکه وآن مرد باهم جور بیایند وازدواج کنند .همهٔ آنها سوار تکسی شده رفتند ومن همرا ه عکاس تنها ماند م او مرا دلداری میداد ومیگفت زنها اصلا بی وفا هستند نشنیدی که گفته اند «عقب زن وترا موای ندوزیر اخطر دارد ».

در همین وقت یك زن با موهای تونی شده وارد سالون شعبه عقد نکاح شد وچون فهمید دامادش با عروس من ازدواج کرده سخت عصبانی شدوبه دشنام دادن آغازکرد خواستم دستم را بطرف او دراز کرده بگویم بیا بامن ازدواج کن دیدم آن زن بطر ف عکاس که یك جفت بروت منظم داشت رفته وطرف او خنده خنده میکند ـ باخودگفتم: نخیر ... نباید این زنرا مانند تکت‌بخت آزمایی بگیرم ـبهتر است همینطور زنده و سلامت بخانهٔ خود بر گردم ـراه خانه را در پیش گرفتم تصمیم گرفتم مجرد باشم .... همین است که بیك آدم عصبی تند خو و زرزری مبدل شده ام .....

بلی همین آدم پر گپ وجنگره را که صبحانه پیش دکان شیر فروشی میبینید من هستم وقصه ام را هم برای تان گفتم.

«پایان »

بقیه صفحه ۹

گنجینه ها در کوچه ها

حینیکه راجع به انکشاف کتابخانه سوال بود رامطرح کردم بناغلی فیضانی درجواب چنین توضیح نمود :

سعی بیشتر بنده درین است تا در تماس همچو مراکز دینی وعلمی برعلاوه مرکز در سایر ولایات کشور نیز موفق‌گردم که همکاری روشنفکران در زمینه شر ط اساسی است .

او گفت :

یکعده اشخاصی هستند که کتب خود را بقچه‌ها گذاشته‌اند که‌نه‌خود ازآن استفاده میکنند ونه این سرمایهٔ معنوی شان را به عوض استفاده دیگران میگذارند .من توقع دارم تابا همچو اشخاص در تماس شده و آنهارا وادار به‌همکاری باموسسات‌فرهنگی بسازم .به این ترتیب ممکن است مانندا‌ین کتابخانه ده ها کتابخانه دیگر نیز بمیان‌آید ودرین مورد به کمك نشرات ملی وتبلیغات دینی علمای وروشنفکران احتیاج مبرم محسوس است .

بناغلی فیضانی درمورد سیستم کارکتابخانه ای چنین گفت :

ـکتابخانه بدون وقفه همه روزهاز ساعت ۸صبح الی ۸شام بروی علاقمندان باز بوده وداد وستد کتاب جریان دارد وهم بسوالات مراکم پرسندگان محترم جواب گفته‌میشود که در طول روز به همچو گفت وشنود ها وقت معینی داریم .

او گفت :

کتب مورد ضرورت طالبان علم را بشرایط خیلی ساده بدستر س‌آنها میگذاریم .هرگاه آنها در مدرسه یی‌به‌تحصیل علم میپردازند وکتب مورد ضرورت خود را در کتا بخانه ها میبابند فقط بروی معرفی خطی که‌ازمدرسه می آرند کتاب برایشان داده میشود .

هر گاه این کار شده نتواند همچو اشخاص میتوانند که بروی تضمین کتب مستعمله یاتذکره ویا ترخیص عسکری ویا امانت گذاشتن مبلغ قیمت کتب ـکتاب مورد ضرورت را از کتابخانه اخذ نموده وبه تحصیل علم بپر دازند .

گفتم:

شما از کدام زمان به تحصیل علوم دینی شروع نمودید ؟

اندکی فکرکرده بعدچنین پاسخ داد :

پدرم درعین حالیکه صاحب منصب‌اردو بود به علوم متداولهٔ دینی نیز علاقمند ی‌خاصی داشت ـمن بعد ازینکه در سال ۱۳۲۷ ا ز پست‌سرمعلمی به اثر مریضی استعفا دادم بعد از اعاده صحت بکمال جدیت به تحصیل کتب‌فقه ،تفاسیر ،احادیث، عقاید ، اصول‌ـ صرف، نحو، منطق‌و سایر کتب‌دینی‌پرداختم درقدم اول نزد پدرم بعد نزد علمای جید آنوقت به‌کسب تحصیل پرداختم و همینکه تحصیلات خودم راتا جایی رساندم به‌تدریس آغاز نمودم .

فیضانی ادامه میدهد :

من اکنون ۲۹ـ اثر تالیف کرده ام اما باتاسف بیشتر از سه‌جلد آن بطبع نرسیده است، سه‌اثریکه ازمن بچاپ رسیده بنامهای دلیل الذکرین ... ختم های غوشیه وجهان از تلسکوب قران یاد میشود .

بناغلی مولانا فیضانی در اخیر گفت :

من توقع دارم‌سایر تالیفات خود مرا نیز بزیور طبع مزین ساخته واز طریق این موسسه فرهنگی آن رابه معر ض استفا ده عامه قرار دهم که همکاری اهل خبره و مقامات مربوطه در زمینه از تو قعات عمد ه بنده میباشد .

(بقیه از صفحهٔ ۱۳)

پنجاه‌سال در پای سارنگ

دعوت چنان خر سند شد که‌ازخنده های طفلانه اش بو ضوح تمام و جد و سرو رش مشا هده میشد.

طفلك شر مینده شر مینده‌انگشت بدهن گر فته در حا لیکه نگا ها ی جوینده اش اطراف منزل و چهره های همه کسی را ورانداز مینمو د رفته روی زانوی عمو قرار گر فت.

لاله دستی برو یش کشیده و از گونه خاك آلود طفلك بو سه آبداری گرفته سخنا نش را دنبال نمو د :

ـ اینه این پسرك را می بینی عمر ش شاید از چهار سال تجا وز نکند. مگر میدا نین هر وقت شب‌که از بیعا نه بمنزل بر میگردم این‌بیدار بوده وهمه کس را صدا میز ند که‌در را برویم باز کنند.

ـ خوب لاله جان آیا همین خور د ترین طفل (غازی) است یا چطور ؟

ـ نخیر ازین هم یك خوردتراست ولی او چون در وقت حیات پد رش چندان بچیزی نمی فهمید آنقد رپدر خودرا یاد نمیکند.

ـ کاکا غازی که یك پسر بزرگتر هم دا شت آیا او در چه کا ر ی مشغول است .

ـ او از ینکه درین مسلك کد ا م آینده و یا تشو یقی را ندیده بو د ترك مسلك کرده و شاگرد خیا ط شده است که حالا میتواند تا حدی بفا میل خود کمك نما ید.

همینکه صحبت مان با ینجارسید از استاد معذرت خوا سته پر سیدم تاکمی در مورد حیات هنری خو د صحبت نما ید. استاد بمشکل حرف میزد گفت :

ـ من دیگر چی دارم که در باره‌آن همرای خو دت سخن بز نم. خو من همان لاله مستان هستم که ده سال بارا دیو همکاری سا رنگ نو ازی داشتم. مگر چون را ستی ر ا ستی تعداد نوازنده های را دیو خیلی‌زیاد شده واجرای معا شات مان مشکل بزر گی را برای رادیو کابل آ نوقت بمیان آورده بود همان بود که یکعده دیگر اضا فه بست شدیم.

ـ خوب نظر تان پیرا مون‌موسیقی فعلی رادیو و طرز نشرات آ ن چیست ؟

ـ والله اگر راست بگو یم همین قسم سوالات را بهتر است از من نپر سی.

ـ خوب لاله جان در مورد او لاد هایتان چه نظر یه دارید.آیا می خواهید آنان نیز ما نند شمانوازنده ویا مانند دیگران سرا ینده بار آیند یا چطور ؟

ـ بلی این سوال که مربوط خودم است جواب میگو یم .

من ازین و ظیفه یا پیشه چی مفاد دیدم که اولاد هایم را نیز تشو یق کنم؟ زند گی ما پراز نا امیدی ها ، رنج های رو حی و جسمی و غیر ه وغیره است .

آرزو ندارم‌که اولاد هایم موسیقی را بصفت پیشه برا یشان انتخا ب نمایند. بهتر است آنان شاگردخیاط ویا کدام پیشه دیگر باشندتابخاطر آسوده تر ی ز ند گی را د نبا ل نمایند.

همینکه صحبت مان با ینجارسید دست استاد را با صمیمت کا مل فشرده خدا حا فظی گفتم.

پیوری تاب دفع کننده میکروب های مضره آب

اگر می خواهید آبهای نو شیدنی شما کاملا اطمینان بخش با شد.

وبه امراضی از قبیل کولرا، محرقه، پیچش و دیگر امراض مکر وبی دچار نشو ید ز قا بلیت های ساخت انگلستان که شهرت جهانی دارد استفاده کنید .

مراجع فروش :ـطور عمده‌نمایندگی همدرد محمد جان خان واپ

وپرچون :ـ تمام ادویه فروشی‌ها

بقیه صفحه ۱۱

در کارگاه استاد...

دارد وزیر کاسه ها شکاف ها یی از گل ساخته‌ام که‌حرارت به‌اندازهٔ کافی به هر سه بر سد. بـه ایـن تر تیب ازین شیشه شکسته ها ی بیکاره استفاده می کنم.

سیف‌الله در باره تفاوت شیشه شکسته های‌خارجی باموردیکه‌خودش از سنگ «چقماق» استحصال میکند می گوید :

ـظروفی راکه از مذاب شیشـه های خارجی میسازم بطور دلخوا هم صاف و صیقلی نمی آید، عـلا و تا دوام آن‌ها هـم کمتر اسـت ولـی اشیا ییکه از سنگ و پو دره‌اشقار» میسازم خیلی زیبا و با دوام‌میباشد.

غم گنگ‌چهرهٔ سیاه چرده‌اش را درهم میکند، با تحقیر بسوی‌وسایل تو لیدی خود می نگرد، بعد میگوید:

ـچه فایده، من زحمت میکشم ایـن اشیاء را بو جود می آورم و دا نـهٔ پنج تا شش افغا نی بالای عتیقـه فرو شان و دکا ندا ران میفرو شم، اما آن ها همین ظرو ف را به قیمت های گزا فی به خار جیان بفرو ش میر سا نند.

درین فر صت کمی احسا سا تی می شود، با هیجان بیشتری صحبت میکند، برای اینکه معلو مات‌بیشتری دربارهٔ شیشه سازی او تهیه کر ده باشم ،می‌پرسم : رنگهایـی کـه‌به این شیشه ها مخلوط میسازی ازکجا میکنی ؟

لبخندی میزند، بتهٔ کو چکی را از زمین بر میدارد و با غرور میگو ید:

من ازین گیاه رنـگ مـی سازم. رنگ های آبی را از مس بد ست‌می آورم ، من مس های‌کهنه راجـمـع آوری کرده در داش میسو زانم،بعد خا کستر آن رنگ آبی یی ا ست‌که من ازآن استفاده میکنم .

همچنان رنگ سبز را از آهن و رنگ سفید را از یکنوع ز هر بنام «سنگتیا» بد ست می آورم، ایـن رنگ ها دربرابر هر نوع حـرا رت مقا ومت دا شته و خا صیت خود را از دست نمید هد .

این شیشه ساز اد عا میکند کـه حاضر است بحضور هیاتی از همان مواد ابتدا یی بدون قالب و دیگـر وسایل تخنیکی با انگشتان و«پوف» خود ظرو فی بسا زد که برا بـر ظروف نا شکن خارجـی مـقا ومت داشته باشد.

او تو ضیح مید هد که: من ساعت چهار صبح کوره ام‌را آتش میکنـم در حدود ساعت پنج و نیم مـواد شیشه‌ساز ی‌ام ذوب و آمـاده مـی گردد، اگر این حرا ر ت را یکساعت بیشتر ادامه دهم شیشه های کـه ساخته میشود نا شکن و مقاوم می باشد.

او اکثر ظرو ف مورد ضرو ر ت خود را خود ش میسا زد، شا گر د خود را بنام «شکور»صدا میکند،بعد ظرفی راکـه در گوشه‌یی گـذاشته شده، میخواهد برایم نشان‌میدهـد ومی گوید :

ـ اگر درین‌ظرف بخواهـد چیزی بپزید میتوانید ،زیرا دربرابرحرارت مقاومت زیاد دارد وبعد برای اینکه مقا ومت آن رابرایـم نشان دهد، ظرف را کمی آنطـرف تر پر تاب میکند.

از او می پر سم: چگو نه شیشه سازی را یاد گرفتی؟ جواب‌میدهد :

پدرمن این پیشه را از پـد ر ش آموخته بود ومن هم از پدرم‌آموختم رفته رفته شکل کار و ظـروف را تغییر داده ام وامروز از روی نقشه هرنوع ظرف شیشه یی که‌خوا سته باشید من با همین دست هایم می سازم .

برای ساختن یك گیلاس درحدود نیم‌خورد مواد مورد ضرورت‌ومصرف داش از صبح تا چا شـت ده سیر چوب است.

بقول خودش‌از کاشی‌ها وخشت‌ـ های شیشه‌ای که‌اوساخته ،درمسجد جامع هرات استفاده شـده است، همچنان چند سال قبل بـه تعداد زیادی «سلیتر» های سیم تیلفون و برق را نیز ساخته‌است .

در برابر سوال دیگرم سیف الله می گوید:

از دواج کرده ام و یك طفل دارم اما هر گز نمی خوا هم که او کسب مرا تعقیب کند، چون من هـر گز تشویق نشده ام، همیشه با خواری و زحمت‌سرو کار داشتم، نمی خواهم تا پسرم نیز مثل من شود.

این جوان خا طرات جا لبی دارد یکی از شیرین تر یـن خا طـرا ت زندگی خود را اینطور تعر یف مـی کند:

ـمن درجایی داوطلب شدم تا یك «امبیق» بزرگ برای لا برا تـواری بسازم و اینکار را هم کـردم، د مقابل برایم چهار صدافغانی اجور دادند واین بلند ترین دست مز د بود.

از او می پر سم: چرا از هرا ت بکابل آمدی ؟

سکوت میکند، کمی متاثر به نظ میر سد آنگاه میگو ید:

شخصی درهرات حاضر شد تا مقداری سر ما یه با من شر یك‌شو من هم قبول کردم، به او کار رایا دادم و دکان ما رونق گرفت. امـ یکروز او همه سرمایـه ومفـاد برداشت و برای خود دکان‌جدا گا باز کرد و مرا تنها گذا شت. من‌ه دیگر نتوا نستم در آن محیط به‌سر ببرم وکسی را ببینم که‌پول‌وهنرم باهم از من گرفت، لذا سه سال‌است که به کابل آمده ام .

از او خدا حا فظی میکنم وبرای نو شتن این را پور به اداره می آیم

را ستی ما هنر مندان و صنعت کا ران محلی فرا وانی در گو شه و کنار کشور خود داریم، که‌بااستعدا های شگرف و دست نا خورده هنو شناخته نشده اند، واگر شنا خـت شوند وو سایل کار شان فرا هـ آید ممکن است، در مـوا ردی ا صنایع خارجی بی نیاز گردیم.

استاد سیف الله درکار گاهش

(بقیه از صفحه ٤٦)

تیم برازیل چگونه‌خودرا برای‌جام‌جهانی آماده‌میکند

چهار ساعت یا لحظه معمول برای آغـاز مسابقات برازیلی تفاوت میکند .

بدین ترتیب پیش از حرکت بسـوی‌اروپا دوماه وقت‌را برازیلی دیده ویك‌ماه رابا ساعت المانی زندگی می کنند .

آنگاه یك ماه پیش از آغاز با زیـهای نهائی قدم به شهر بال در سویس نزدیك بسرحد المان می گذارد و سه هفته در یك مرکز ورزش زندگی خواهند کرد .

این مرکز ورزشی یك هزارو پنجصدمتراز سطح بحر ارتفاع دارد دارای خوابگاه های عالی سه میدان تمرینی وانواع وسایل‌مورد لزوم قهرمانان از قبیل جریان آب سرد جریان آب گرم ووسایل دیگر میباشد .

برازیل میتواند به مدت هفت دقیـقه‌مجروحین تمرین را به‌یك درمانگاه مجهز برساند ودر مدت هفده دقیقه میتواند مجروحین را از میدان تمرین به یك روغتـون بسیار مجهز روانه سازد درعین حال یـك‌روغتون مجهز کاملا اماده در کنار میـدان تمرین جابجا خواهد کرد .

درین سه هفته اقامت تیم‌ملی برازیل سه‌دیدار دوستانه خواهد داشت .

یکی باتیم شهر بال دیگری با (راسین‌کلب استراز بورگ وسومی باتیم (فری بورگ) ملی برازیل خواهد بود ومحـل‌رهایش تیم به ارتفاع ۱۵۰۰ متری صاحب ٦٥ کیلو متر فاصله بامرکز شهر (بـال)میباشند و مکانی است آرام با هوای بسیار لطیـف .

انوقت یك هفته پیش از تحلیل مراسم‌جام جهانی تیم برازیل به خاك المان قـدم خواهند نهاد .

بقیه صفحه ۲۷

خانه‌فروشی

«نه شمااشتباه نکرده‌اید . آن خانه برای فروش آماده است ....»

«بعددوسیه ای راگشوده ، بعدازآنکه چند ورق راتهوبالا کرد، کاغذی رابیرون کشید و درحالیکه بسطرهای ماشینی آن اشاره میکرد، گفت :

«ولی گمان نمیکنم بدرد شمابخورد .»

«بکدام دلیل ؟»

آرون ورق دیگری راازلای دوسیه بیرون کشید واظهار کرد :

«اینك خودشما بخوانید .»

روی‌کاغذ بوسیلهٔ ماشین تایپ شده بود : (یك تعمیرمجهزباستیل خاص ـ دارای ۸ اتاق، ۲تشناب ، مطبخ مکمل که طور اتومات ایجاد حرارت میکند. حویلی بزرگ بادرختان بلند . بدکانهاومکتب خیلی نزدیك است . قیمت ۷۵۰۰۰ دالر.)

آرون پرسید :

«آیابازهم بخریدن آن تمایل دارید ؟»

مردچاق که اندك ناراحت شده بود،گفت :

«چرانی ؟... آیاکدام رمزی هست که من نمیدانم ؟»

آرون بالای‌گوش خودراخاریده ، اظهارکرد:

والله چه بگویم ... اگرواقعا مورد دلچسپی شماقرارگرفته .... مطلب من اینست که اگر واقعامیخواهید درشهر مازندگی کنید وخانهٔ خوبی داشته باشید، من خانه های دیگری سراغ دارم‌که آمادهٔ فروش است وبرای شما ازهرحیث مناسب ....»

آقای واتربوری خودش راروی چوکی‌راست کرده، گفت :

«اصلامعنی حرفهای شمارا نمیفهمم ، آقای هاکر... من برای خریداری خانه‌ای نزدشما آمده‌ام‌که مشخصات آنراگفتیم ومطالعه‌کردیم، ... آیاهمین خانه‌رابرای من‌میفروشید یانه؟»

آرون بالحن جدی تری اظهارکرد :

«آیامن برایتان گفتم که این خانه را نمی فروشم ؟... آقای محترم ، این خانه‌برای فروش آماده است وچه خوشحال میشوم اگر زودترازشرآن خلاص شوم ، ولی متاسفانه تا هنوزاین سعادت برای من میسر نشده است.»

مردچاق مژه های خودراچندباربهم زده ، گفت :

«مطلب شماچیست ، آقای هاکر؟»

«مطلب من اینست که شمانیزآنرا نخواهید خرید، همین وبس .

راست بگویم معاملهٔ فروش این خانه را محض بگل روی خانم «سادی گریمز» پذیرفته‌ام، ورنه نگهداری این اوراق اصلا بمیل من نبوده است .»

واتربرون بانگاه پراز استفهام بطرف آرون دیده، گفت :

«باور کنید بازهم مطلب شمارا نمیفهمم.»

آرون سیگار برگی راازلای قطی چوبی برنقش ونگار بیرون کشیده، درحالیکه آنرا آتش میزد ، گفت :

«پس اجازه بدهید، بشماقصه کنم: خانم سادی گریمز پنجسال قبل، درست هنگامیکه پسرش چشم ازجهان پوشید، درصدد افتاد خانه رابفروش برساند ومعاملهٔ فروش آنرا بمن واگذارکرد. حقیقتش اینست که من باین معامله راضی نبودم وعدم رضایت خودرا نیز بالمواجه برایش گفتم، زیرااین تعمیر کهنه اصلابقیمتی‌که روی آن‌گذاشته شده، نمی‌ارزد. این راازمن بپذیرید آقای واتر برون، ارزش این خانهٔ کهنه رابیش ازده هزار دالرنمیتوان تعیین‌کرد !»

چهرهٔ واتربرون سرخ شد:

«واومیخواهد ۷۵ هزاردالر، یعنی ده ونیم چندارزش واقعی آن ، بفروش رساند ؟»

«بلی، همین طوراست . ولی ازمن نپرسید، چرا ... این خانه واقعاقدیمی است . هیچگاه به ترمیمات آن توجه نشده است . یقین دارم که سال آینده بخشی ازدیوار وپاستون های آن فرومیریزد. تهکوآن چندین ماه بزیرآب میماند. طبقهٔ اول آن درحدود بیست سانتی‌متر شکست‌کرده، باغچهٔ آن بیشتربه جنگلی شبیه است‌که گویاانسانی درآن قدم ننهاده است!»

«بااین وصف چراقیمت بلندی روی آن گذاشته‌اند ؟»

آرون شانه هاراحرکت داده، گفت :

«ازمن نپرسید. شاید نوعی تظاهرباشد .

ازآغاز دورهٔ نهضت این منزل برای فامیلها اختصاص یافته وشاید بعلت اینکه از جملهٔ مستعمرات بوده ومقرمامورین دولتی به شمار میرفته است ، برقیمت آن افزوده‌اند ...»

مردچاق نگاه متجسس خودرا بسطح اتاق دوخته، متفکرانه گفت :

«بهرحال خیلی بد شد!» بعدسرش را برداشت ، نگاهی بچهرهٔ آرون افگنده، تبسم کوتاهی کرد واظهارداشت : «ولی چه کنم‌که ازآن خوشم آمده ... این منزل ـ نمیدانم‌چطور افاده کنم ـ درست ازهمانگونه منازلی است که ازآن خوشم می‌آید .»

«میدانم، میدانم که شماچه میگویید . این خانه، ازخانه های قدیمی جالبی است‌که ده هزاردالر شیرین میارزد . اماهفتادوپنج هزار دالر؟» آرون خنده‌ای کرده ، ادامه داد : «باوصف آن نباید علت این تناقض را از خصوصیات زندگی خانم سادی گریمز کاملاسوادانست . وی پول فراوان ندارد . وقتی پسرش زنده بود، عواید ثابتی داشت

که میتوانست بمادرش کمك کندوبرای وی آرامش مادی ببخشد . بعدازمرگ پسر، برای وی خیلی عاقلانه مینمودمنزل رابفروشد، ولی بسیار برایش ناگوار آمدکه ازمنزل کهن و خانه‌ایکه به چهاردیواری آن انس وعادت گرفته

بود، چشم بپوشد . بنابرآن قیمت منزل رابه قدری بالاکشید که هوس خرید دردل مشتریان فروکش شودوازسوی دیگرآرامش روحی خود راباز یابد .»

آرون خندهٔ بین دهنی‌کرد وافزود : «عجیب دنیایی ...، همینطورنیست ؟»

واتربوری متفکرانه جواب داد: «بلی، خیلی عجیب است ...» ومتعاقبابرخاسته گفت :

«میخواهم چیزی برایتان بگویم، آقای‌هاکر: فرضابروم نزدخانم گریمزوفرضاً سعی کنم قیمت راپایین بیاورد ....، آیاممکن است ؟»

«بهتراست خود را زحمت ندهید ، آقای واتربوری . ازپنجسال باینطرف من خود سعی فراوان‌کرده‌ام ، ولی نتیجه نداده است .»

«که میدانید؟ شایدسعی یك مرد بیگانه که منطق غیرمحیطی دارد، مؤثربیفتد ... »

آرون دست خودرابعلامهٔ تایید حرکت داده، گفت :

«شایدحق باشما باشد . مادرجهان عجیبی زیست میکنیم، آقای واتربوری . اگر شمااین زحمت رابرخودهموار سازید ، من بهر نوع کمك دراینباره حاضرم .»

«خوب ، در ینصورت میخواهم همین حالا حرکت کنم .»

«پس بمن اجازه بدهیدبه خانم سادی‌گریمز تیلفون بکشم وآمدن شمارابه وی اطلاع‌بدهم.»

(درشمارهٔ آینده ختم میشود)

بقیه صفحه ۲۰

گشت و گذار ...

بالایی آن از چندین اتمو سفیر تشکیل شده که اینها از قدرت دهها سیار ةدیگر می باشد .

برای استحکام وپایداری انقباض ابتدایی در بیست‌و پنج اتمو سفیر بنام استرو نوم ها قبول شده تحقیقات بلاواسطه او مس (دستگاه اتو ماتیك بین السیاره) و آشناشدن آن با وضع اتمو سفیر سیا ره وینو س اشتبا هات وغلطی های دانشمندان و نقشه های انجنیران را اصلاح نموده وفرود آمدن دستگاه راکه بادی آن ثقلت زیادی وارد می نمود ، تقویت نمود .

این ثقلت در وینو س هفت به یکصدو هشتاد اتمو سفیر محاسبه شده بود ولی در اومس هشت تیپ همانند آن یك تعدادآلات اضافی بر آن افزود شده بود آیادرصورتیکه آلات مفیدی در آن علاوه‌گردد بصورت‌عموم می توان گفت که وزن آن علاوه نشده‌است؟

پرواز وینوس هفت نشان داد که‌ذخیره برای اینطور صرفه جو یی ها موجود است امابر آشکارا کردن وعملی ساختن آن لازم است مدت زیادی از قشر بیرونی آن‌آزمایش انجام گردد .

این تیوری برای استحکام ودوام طور دقیق محاسبه شده است که باساس آن ساختمان دستگاه فرود آمدن برای وینوس هشت تقریباً بکلی تجدید شد .

ودلچسپ تر ازهمه مراقبت جریان تکامل تدریجی پاراشوت فرود آمدن بود . میدان پایین شدن این پاراشوت وینوس چهارتا پنج متر مربع بود وپایین شدن آن خیلی واضح دیده میشد . پاراشوت حباب مانند وابسته به غلطت اتمو سفیر بود،درایستگاه پنجم وششم این متراژ نسبت به ایستگاه دوم تقلیل یافت . واین تقلیل در ایستگاه هفتم وهشتم بیست مرتبه بیشتر کاسته‌شد در زمان تکمیل شدن عملیه تماما سیستم پرا شو تی موضوع بحث بود .

در صورتیکه تا حال دیگر ایستگاه های خودکار شوروی از عین سلسله (از چهارم تا هفتم) در قسمت شب سیاره انجام‌یافته.

پرواز وینو س هشت در حقیقت آغازحل سه پرابلم مهم شمرده میشود که عبار ت است از :

۱ـ قشر خارجی این جسم از کدام نوع تشکیل یافته ؟

۲ـ ابرها در حالیکه تحت مرا قبت و مشاهده غیر زمین قرار میگیرند چه وضعی در آن مشاهده میگردد ؟

۳ـ وبالاخره آنها شعاع آفتابی را جازه میدهند یانه ؟

خاك‌در ناحیه فرود آمدن خیلی‌نرم معلوم شد این خاك درائر تجارب مرکبات گرانیت را بخاطر می آورد . اینها ونتایجی دیگردر حقیقت ودیعه قیمتدار وپر ارزش‌ومطالعات سیاره وینوس مخصوصا از نظر مطالعات جیولوجیکی و تکامل تدریجی آن می باشد.

برای اولین بارمقدار امونیاك دراتموسفیر ارزیابی گردیده ومعلوم میشود که یك هیبو تیزی‌که مطابق باآن در قطار ابر های وینوس ها امو نیاك داخل میگردد ، وجود دارد .

سوال‌در اینجا بود که آیاتاریکی شب‌در وینوس حتی از سمت آفتابی حکمفر ما نخواهد شد ؟

معلوم میشودکه نه . تفاوت بین روزوشب معلوم میشود . معاون طراح عمومی(وینوس) تیپ اومس میگوید :

«حالا که پرواز موفقانه انجام شده ما مصروف وظایف دیگری شده ایم که‌بیشتر بنظر ما مشکل است اما من همیشه از وینوس هشت خاطرات خوبی دارم زیرا اساسات طرح مارا تثبیت نمود .

وما تجربهٔ زیادی از آن اندوختیم که‌در ساختمان وطرح دستگاه های اتو ماتیك‌جدید برای پرواز بکره ماه وتحقیقات‌آن از آن کار خواهیم گرفت .

تاسی اوستاسی زړه

کړیده. مونږ دهاو تورن دبر ښناپه فابریکه کښی دغه ډول پیښه نه ده لیدلی، سره ددی چه پـه مختـلفو مواردو کښی دغه ډول پیښه‌شویده او داچه‌هغه‌وخت‌ژچه‌سړی‌ده‌چك‌آب» (عمومی‌کتنی) دپاره ډاکتر ته‌مراجعه کړیده.

کومه مساله چه دزړه په نا رو غی باندی داخته سړی دپاره حیا تـی جنبه لری، داده چه دی با ید دز ړه دځینو عوارضو سره‌آشنا یی ولر ی. په زیا ترو موا ردو کښـی نا روغ خپلی دزړه نا رامی بد تعبـیر و ی اوهغه دناوړی ها ضمی یاد گ یدی داختلا لاتو یا دعضلا تـو دستـړ یا یا دلږ اهمیته حالاتو په وجه بولی.

خلك باید و پو هیږی چه د زړه یوه حمله لازمه نه ده چه د سخت‌درد سره یوځای وی. حتي نا روغ‌زیاتره دکرونر دحملی نارامی یو راز دردنه بولی. معمولا دغه نا رامی دټټر پـه منځنی بر خه کښی دنا رامی یا یو فشار سره یو ځای یو پټ‌دروندوالی دی او کله دټټر په ټوله مخکنی برخه کښی خوریږی . دغه نارامی ښایی غاړی‌ـاوږواومړ وندو ته اوږده‌شي. په‌ځملید لو سره ښایی دغه نارامی زیاتی شی او که چیری دخو لـی درا بهیدو سره یـو ځای وی، دزړه دیوی کلکی حملی نښه ده . کله هم خوابدی، سر گیچی او زیات ضعف ور سره وی. لکه چه اشاره و شوه دغه عوارض ډیر ځله دا ستر ا حت یا معمولی فعالیتو نو په و خت کښی پیښیږی، هر چا چه دغه نښی پـه ځان کښی ولیدلی ، باید دزړه‌دحملی نښی پی و بو لی.

په‌دغه ب رخه کښی یوه بله‌مهم‌مساله دوخت له لا سه نـه و ر کـول دی پدی معنی چه ددردله احساس نه‌تر هغه وخته پوری چه ډاکتر،ته مراجعه کیږی، وخت با ید ډیر لږ له لا سه ور کړی شی. په دغسی مواردوکښی سړی زیا تره خپله نا رامی غلطـه تعبیروی یا اصو لا ویریـږ ی چـه ډاکتر ته لاړ شی، مبا دا چه ډاکتـر تشخیص و کړی چه دده نا رامـی دزړه له پلوه ده. په دغسی مواردو کښی زیاتره با ار زښته و خت پـه بی پر وایی او بیباکی کښی تلـف کیږی تر خو بالا خره نا روغ‌تصمیم نیسی ډاکترته مراجعه و کـړ ی . که چیری ډاکتر پخپل کتنځی کښی نه وی یا تلفونی تماس پـه چټکی ور سره و نه نیول شی بیا هم‌ښایی زیات وخت له لاسه ور کړ ی شئی.

ددی ټکی یادونه ضروری ده چه‌که یو ناروغ و غواړی له ناڅاپی مړ ینی څخه خلاصون پیدا کړی، با ید پـه بیړه ځان درو غتون عاجل‌سرویس‌ته ور سوی او هغه با ارزښته و خـت چه دده دژوندی پا تی کیدو دپا ره پاتی دی ، ډاکتر ته په تلفون کو لو کښی له لاسه و ر نکړی. کله چـه ناروغ درو غتون په عا جله ځا نـکه کښی داخل شی که دزړه کو مه‌حمله ورباندی را شی دده دژوندی پا تی کیدو هیله زیاته ده ځـکه یو زیات شمیر دغه ډول نا رو غان چه پـه وخت یی روغتون ته مراجعه کړیده روغ شوی او ژوندی پاتی شویدی.

څه باید و کړو چه دزړه دحملی دغه ډول څیری ته بد لو ښورکړو ؟ ددغی نا روغی دخطر و نو کمو لو دپاره مثبت اقدا مات شته. داحقیقت چه مونږ نور خپل زیات وخت دهغو نارو غانو دتدا وی دپاره نه‌متمرکز کوو چه دزړه دحملو سره مخامخ دی او رو غتون ته راځی، پخپله یو راز پر مختگ دی. اوس اوس مو نږ تر هرڅه زیات دزړه دحملو څـخه د مخنیوی دضرو ر ت سپار ښت کو و اودغه مخنیوی دو ینو دفشاردتداوی دکلسترول دانـدازی دکمـو لو پـه سیگارو باندی داعتیاد څـخه لا س اخیستل، دبدن دو زن دزیا تو ا لی څخه دځان ژغو ر لو اود منظمـو ور زشو نو له لاری امکان لری. دغه راز سپار ښتنه کو و چه په مختلفو دو رو کښی دی عمومی معا ینی‌وشی ترڅو دناروغ جسما نـی و ضـع روښانه شی. مو نږ ټینگار کوو چه دخطرو نو پور تنیو نښو نښا نو ته دی تل پا ملر نه و شـی چه هـر سړی و کو لای شی خپله و ضـع وټا کی او په نتیجه کښی پخپل وخت له طبی مر ستو څخه گټه واخلی.

باید وویل شی چه ور زش پـه تیره بیا پلی تگ ـ گلف اولا مبو دزړه دحملو په مخنیوی کښی اغیزه ناکه بر خه لری. ټولو ته تو صیـه کیږی چه دچا غوالی او زیات خوراك څخه ځـان وژ غـوری او پـه ځینو مواردو کښی له خا صو دوا گا نـو څخه استفاده و کړی. له هغو زیاتو جسمی او عصبی فشارونوڅخه چـه راغلی ده. ډیر احتمال لری چه دزړه دحملو په اثر ناڅاپی مړینی پـه را تلو نکو لسو کلو کښی کمـی شی.

دغه هدف ته درسیدو دپاره‌ستاسو مرسته ضروری ده . په‌دی ډول چه وخت په وخت دخپلو و ینو دفشار اندازه واخلـیء او کـه زیاته و ی دتداوی دپاره یی اقدام و کړیء .

دغه راز پا ملر نه و کـړی چه ستاسی په وینو کښی دکلسترو ل اندازه زیا ته نشی او که یی اندازه زیاته یا مو وزن زیات وی له یو ه مخصوص غذا یی رژیم څـخه کا ر واخلی او که دسیگار سره اعتیادلری سمد ستی یی پریږدیء.

بقیه صفحه ٤٦

ورزشکاران ما درولایات..!

بالای ماغم میبارید زیرا همان شب راتـا صبح از سبزه های چمن برای خود بستر ساخته بودیم تا انکه یك نفر ازپولیسـان همان محل مارابه اطاق خود جـاداده واز شرنم چمن درامان ساخت وزنه خدا میداند که سرنوشت ما را کـه فردای همان روز مسابقه داشتیم به کجا میکشید .

کپتان تیم قندهار سخنان خود را ادامه داده وچنین گفت .

هدف ازین سفر ما به کابل آموختـن سیستم جدید فوتبال و تکنیك درست آن وهم برگذاری چند مسابقه دوستانه بخاطر رسیدن اعضای تیم مابود وبس ـ زیرا ما درقندهار نه کدام ترینر خارجی داریم ونه از کدام تور خارجی مستفید میشویم وهم یکی از اهداف مهم مارا درك نتایج تشکیل میداد که ماچند روزی را جهت تمرین آن صرف نموده و بخاطر رسیدن به یك‌سویه خوب زحماتی را متحمل شده بودیم .

ښاغلی وحید از زبان دوستان خود چنین گفت که همه متعقد هستیم که یك تیـم ورزشی اگر خارج از کشور ویا در داخـل باتیم ورزشی خارجی مقابل میشودرحقیقت همان تیم از تمام ملت خود نمایندگـی میکند ـ پس درینمورد موضوع رانبایـد خیلی ساده گرفت . وتاحد امکان تیمی را باید ساخت که واقعا قوی ترین وورزیده ترین تیم سرتاسر کشور باشدنه انکه بـه خاطر نام یانشانی همیشه چه در خارج‌وچه در داخل کشور در مقابل تیم های خارجی تیمی قرار گیرد که نتیجه اش جز خجا لت چیز دیگری نباشد . چنانچه نتایج مسابقات تیم های ماکه درگذشته بخارج سفر کرده‌اند خیلی تکان دهنده وتاثر آوربود کـه‌ماعلت اساسی آنرا در سهل انگاری و مـد نظـر نداشتنی همین موضوع از طرف مقامـات صلاحیت دار همان وقت میدانیم و دریـن راه آرزو داریم بعد ازین اندکی غورو تعمق صورت گرفته وچند ماه قبل از اعزام تیم های ورزشی بخارج باید تورتنمت بـه اشتراك ورزشکاران سر تاسر کشور دایـر واز میان آنها تیمی انتخاب شود که واقعاً شایسته نماینده شدن را داشته باشند قبل از آنکه ښاغلی وحید در مورد نتـا یـج مسابقات تیم جوانان قندهار در کابـل صحبت نمایدیکی از عقده هایش را کـه خیلی اشتیاق گفتنش را داشت چنین بیان کرد . همیشه میشنویم که سطح ورزش در ولایات کشور خیلی پائین تر از مر کزاست وحتی بعضی کسان درین مورد چنان مبالغه میکنند که اصلا بنام ورزشکارا طرافی هیچ کسی را نمیشناسند من در حالی کـه معتقد به این واقعیت هستم که ورزشکاران اطراف وسایل ندارند چمنی درست ندارند ترینر را اصلا نمی شناسند غذای درست مکفی را بدست آورده نمیتوا نند ولی ا ز استعداد و شهامت ورزشی آن ها هرگـز انکار کرده نمیتوا نیم که با تشویق کـم ومصرف ناچیز قهر مانان خوبی را بمیان آوریم . بعدا کپتان تیم جوانان قندهار در مورد مسابقات تیمش در کابل چنین ادامه دادما درکابل باتیم های پاس ـ یما ـ خیبر تاج وپوهنتون کابل مسابقه برپا کردیم‌که همه آن دریك فضای خیلی صمیمت ومملو از لطف ومهربانی تیم های مقابل انجـام یافت که‌ما آرزومند پذیرایی آنها در آینـده قریب درولایت قندهار و در فرصت مساعد میباشیم در پنج مسابقه که تیم فوتبـال جوانان قندهار انجا مداده صرف در دوی‌آن مساوی ومتباقی آنرا به نفع خود به پایان رسانیده است در مسابقه اول که باتیم‌پاس بود نتیج ه‌تااخیر یك مقابل یك قرارداشت در مسابقه دوم که‌تیم هما مقابل مـا قـرار داشت بازی شش مقابل دوبه نفع ماخاتمه در مسابقه دوم که تیم یما مقابل ما قـرار داشت ، بازی شش مقابل دو به نفع ماخاتمه یافت . در مسابقه سوم که‌باتیم تاج قـرار داشتیم نیز بازی یك مقابل یك تا اخیـر دوام کرد در مسابقه چهارم که در مقابـل ماتیم پامیر قرار داشت نتیجه سه مقابل یك بود و در آخرین مسابقه در برابر تیمی قرار داشتیم که در مسابقات ماه نورفوتبال آزاد کابل درجه دوم راحایز بود وقریـب بود که بازدن یك گول چانس رفتن بـه خارج‌را از حریف خود یعنی حربی شوونخی بگیرد این تیم عبارت ازتیم پوهنتون کابل بود که متاسفانه با خوشبختانه در مقابـل تیم جوانان قندهار یك مقابل صفر شکست خورد، وبایك روحیه خوش وخیلی صمیمی که ناشی از مهمان دوستی وعلاقه بـه ورزشکاران وطن شان بود بازی را به پایان رسانیدند .

تشویش چیست وچرا

باهمه آنچه‌درباره تشویش گفته شد به یقین که هیچ کس آرزو ندارد تابا چنین یك ناراحتی روانی ویا چنین یك انگیزه‌رنج دهنده زندگی کند. اگر آرزو همین باشدپس میتوان از راهای مختلف در رفع آن‌کوشید مثلا ازآنچه در باره عوامل تشویش‌ذکرگردید **احساس تنها یی وبیکسی دربو سود آمدن** تشویش موثر است معهذا جوانان بایدسعی کنند تاهمیشه بایك گروپ از جمع خودشان رابطه دوستانه ونزدیك داشته باشند .

برعلاوه کوشش در راه‌سرگرم ساختن خود بایك شغل ویا مطالعه وتفریحا ت‌لازمه، استراحت کافی وبالاخره تقویه احساس برادری ونوع دوستی در خود ،همه راه‌های موثری هستند که انسان را از اندرشد ن به‌تشویش میرهاند.

تشویش چیست

ازتشویش که‌بگذاریم یك نارا حتی‌دیگر هم تقریبا درهمه ماوشماسراغ میشود وآن اضطراب ودل هره ویا یکنوع تشویش‌سطحی وعادی است. هرکدام مابارها ودر موا قع مختلف مضطرب بوده ایم. اضطرا ب‌نمره امتحان ،(دیروزمعلم صاحب مرادید که در پار ك قدم میزدم مباداکه نمرده امرا بدلیل اینکه فکر کند من هیچوقت درس نمیخوانم کم‌کند) اضطراب از وقو ع کدا م حادثه، (برادرم موترا باخودبرده‌است و به فن رانندگی هم چندان مهارت ندارد مبادا که تصادمی رابارآرد) یااضطراب از صحبت ، (دیروز بایددرهمان رستورانت نان نمی خوردم قاشق وپنجه‌اش ناشسته بود خدا داند چه مرضی راگرفته باشم) اضطرا ب از آینده، (از مکتب که فارغ شو م نمیدانم امتحان کانکور پوهنتو ن چطور میشود .خدا داند که درفلان فاکولته شامل خوا هم شد یانه ، مجم که بعد از فراغت‌ازفاکولته کار خواهم یافت یانه ؟ واضطرا با ت‌دیگر ازین‌قبیل .قبل ازآنکه خوانندگا ن محتر م رابرای غلبه برچنین اضطرابا ت رهنمایی نماییم یك نکته قابل یاد آور ی است وآن اینکه انسان نباید اینقدر در پی آن باشد که‌فکر گذشته وآینده فعالیتها ی موجوده را تحت الشعاع قراربدهد. مابايد از گذشته پند وتجربه حاصل داشته وبرای پی ریزی یك آینده بهتر خودرا سر گرم کار ووظیفه خود بسیا زیم وقت کار کار وقت‌استکلت استراحت وزمان تفریح هم معین باشد .با اینهم برای رفع چنین اضطرا بات باقبول این حقیقت که‌هیچ کس را ازین اضطرابات عادی و معمولی رهایی نیست این‌نکا ت را درنظر داشته باشید .

۱ ـ همیشه مشکل وپرابلم خود راظاهر ساخته ودرجلو خود قراربدهید بعدا درباره آن بیاندیشید که آیاباین همه اضطراب و تشویش می ارزد یانه آیا آنقدر مهم هست که شب وروز در فکرش باشید .

۲ ـ درباره جنبه منفی مشکل تان خوب عمیق شوید که چقدر مهم بوده وتاچه حد میتواند بالای شما اثرمنفی به جا گذارد . مثلا شخصی ازین اندیشه تمام شب به خواب رفته نمیتواند که‌بدوکاندار گفته بود که‌فردا پول قرضش رامیر ساند . اما اینکه فردا رسانیده‌نمیتواند چه‌خواهد شد خو ب اگر باین موضوع عمیق شویم زیاد چیز ی نخواهد شد .

آیاباین می‌ارزید که‌تمام شب درباره اش فکر میشد: اکثرا اضطرابات ما از همین‌قرار است .

۳ ـ چنانکه قبلا هم گفتیم کوشش کنید **که‌فکرتان نیز به‌آنچه جسم تان‌مشغول است** مصروف باشد. فکر کردن در باره قتبا ل راجنیکه در صنف هستید به وقت مسابقه بگذارید واندیشه پیدا شد ن کار بعد از فراغت فاکولته رابه‌زمانش موکو ل کنید .

٤ ـ اضطرا ب وجود انسان راتحت کشش قرار میدهد لذا برای رفع این کشش‌یا استراحت کنیدویااینکه بروید ودر یك‌بازی سپورتی خود را سرگرم بسازید و اگر این هم درهمان لحظه مقدورنبود فقط خود را به یك کار وفعالیت دیگر بجز از فکر کرد ن وخلق کردن تشویش مشغو ل بسازید .

ارتباط صمیمی بین او ویك‌عده از جوانان‌بر

اشتباه یک قاضی

قرار بوده است .از بعضی هم مبالغی به عنوان جبران مخارجش دریافت میداشته است .

از قضا وتهای مقدماتی هم چنین بر می آمد که ویرا بروهن زنی بوده روان بسوی کهولت سن وبدون داشتن دارایی چند ان ویرا نمی توانست امید وار باشد که مرد دیگری از لحاظ سویه مالی مثل شوهر ش دکتور براونس پیدا کند .

محکوم بنام ریش آبی از فهمارن .

آرولد ایملابخاطر ایروابروهن هم‌محاکمه‌شد فیصله صادره بر دوسیه ،او از ینقرار بود مردریش آبی ساکن فهمارن که اعتماد ٤زن را بخود جلب کرده متعاقباً با دوتای آنها ازدواج‌نمود بعد ها از زندگی شان خارج شده آنها را به قتل رسانید تا به ثرو ت آنها بالغ بر.....۳۵ مارك دست یابد او **مردی است دارای تحصیلات عالی که خودش** را بحیث یك تحصیل‌کردهٔ اکادمیك ودکتور یاد میکرد .آرولد ایملاهم مثل‌ایوو ابروهن هرگز به جرم خود اعتراف نکرد و۲۰ ما ه تمام را در حبس مؤقت وه‌ماهی را که محاکمه اش طول کشید سکوت اختیار نمود سپس شروع کرد به حرف زدن وخیا لبافی او مطالبی را جعل کرد ودروغ های بسیار گفت اما چرا ؟وکلای مدافعش دکتور اوه بشر وکارین پول لاو کامپ دردفاع ازموکل خود اینطور اظهار داشتند :دروغ گفتن دلیل بر اثبات جرم نمیتواند باشد به این نهج وکلای مدافع **تقاضای رهایی ایملا را** کردند .ام ا در سالون محکمه که جمع کثیری از سامعین نشسته بود صدای‌اعتراض بلند گردید ومخصو صا روش آنها را در **مقام دفاع از موکل شان محکوم کردند امابیك** نکته زیاد توجه نشد که جریان محکمه و اصرار وکلای مدافع شك وتردیدی بوجود آورده قضات را طی ۷ ماه جریان محا کمه بیدار ساخته بود نکات قابل توجه درین قضیه چه بود ؟دو خانم در ختم سال۱۹٦۸ وشروع سال ۱٦۹٦ بی آنکه اثری از خود بجا بگذارند نا پدید شدند .یکی از آنها شغل انتیك فروشی داشت بنام انا ماری شرویدر ٤۷ ساله اهل فرا نکفورت ودومی مادرش ماریا انا کیفرله ۷۵ ساله اهل **گالیز لیکن بود وخانم دگر در جزیرهٔ** فهمارن در عمارتی که مدعی به کرایه‌گرفته بود مرده یافت شدند زن بنام الزه ایولز- ۳٤ دختر ۱۹ ساله اش اورته بودند .

سرودست هاودو پای پیدا نشد .

اجساد آنها در کودالی پیدا شد که معمولا ایملا برای شکار رو باه در آنجا دام **می گسترد پولیس جنائی ۲ تنه ۲ پای ودو** ساق پای ازانجا پیدا کردسر های مقتولین صاعد هاو دو پای مفقود شده بود .آنچه **قابل جرو بحث نبود این بود که ایملا این** خانمها را میشنا خت‌خانم شرویدر وکیفرله مدتی در عمارت‌اودر فهمارن زندگی میکردند شناسایی بین ایملا اورته والزه ایوالزرا **یکی از خویشاوندان آن دو بنام اولریکه** رولاند فراهم ساخته بود.

اولریکه رولاند با ایملا نامزد بود تا **اینکه در اپریل سال ۱۹۷۰ ایملا توقیف** گردید ورولاند از او جدا شد .ایملا به‌این ارتباط هم اعتراف کرد .اما این موضو ع را که با اناماری شرویدر روابط عشقی داشته رد کرده است .همچنان اتهام مبنی بر اینکه ثروت خانمها را تصا حب کرده بی اساس خوانده است .

آرولد ایملاازخانمها ی‌موردبحث صلاحیت‌کامل برای «لولاندن» دارای های شان حاصل داشته بود .امضا ها صحت دارند خط شناسا ن اینمو ضوع را تصدیق کرده اند اما درمورد ساخته کاری اسناد مصدقه وجعل امضا ی خانمها از طرف ایملا سه‌تن از اهل‌خبره همیشه باهم متفق القول نبوداند چنانچه در مورد چکهایی که توسط آنها ایملا به پول **دست پیدا میکرد ومکاتیبی که سوطن را در** مورد زنده بودن خانمها بیدار میسا زد توافق نظربین اهل‌خبره وجودنداشته است. گرافو لوژی بهیچوجه یك رشته دقیق علمی **بشمار نمیرودچه متخصصان این رشته بدون تحصیلات متودیك سخنگیر و بدون امتحان** دولتی تخصص میگیرند .

قدر مسلم اینست که خانم شرو ید رو مادرش در قید حیات نمی باشند .

(باقی درشماره آینده)

بقیه صفحه ۲٦

ماکارونی

شدن ماکارونی سفید شدن رنگ آن است. وقتی ماکارونی پخته‌شد، آنراصاف کنید تا آبش باقی نماند.بعد یك ورقه ماکارونی در ظرفی ریخته روی آن ازگوشت آماده‌شده بگذارید وبالای گوشت یکورقهٔ دیگر ا ز ماکارونی ریخته دو باره از گوشت بر روی آن بریزید تا آنکه طبقه طبقه گردیده وبعد بدان پنیر ریزه شدهٔ هلندی را قرار دهید.

به طریقی دیگر هم میتوا نید ما کارونی را بپزید .

بدین ترتیب که ماکارونی وگوشت را بصورت طبقه طبقه در یك دیگ بریزید و سرد یك را گذاشته آنرا دم دهید وبعد از پخته شدن در ظرف بکشید .

کارل گوت

کارل گوت واستقبال گرم از هنر ان خوانندهٔ محبوب پاپ میباشد حضور یافتن در کنسرتهای او یا هنگامیکه صدایش را در ستدیو های ثبت آواز ثبت می کنند برا ی شنو نده و بینند ه‌باهیجان والتهاب همراه میبا شد چه به روی ستیژ و چه در استد یو کار مشکل خواننده آغاز میابد . اما کارل‌گوت هیچگاه از ین نا حیه شکا یتش بالا نشده است واز کار و عملی که نیرو یش را بیهوده بهدر ببرد اجتناب میورزد برای اینکه بتوا ند بمردم چیزی بیشتر عر ضه کند . فلهذا به صر فه در نیروی خود احتیاج دارد اما او برای بخشش بمردم فی الواقع صدا و استعدادی دارد که ازان دریغ نمی کند.

بقیه صفحه ٤۹

مادران وتربیه اطفال

وافغان پدر ومادر دردی رادوانمی‌کند. از آن رو مجبور اند بسوزند وبا همه بدبختی هاو تلخکا می‌ها بسازند .

مادران چیز فهم وورزیده ،هیچگاه اطفال معصوم را سطحی نگرویی ادب بار نمی آورند میکوشند کودکان شان در آینده نیکو وشریف بار آیند ومصدر کار های عاقلانه وسود مندی شوند

همینکه والدین متین گام برداشت ونیکو حرکت کرد اطفال نیز دورهٔ ابتدا ئی‌را به اندك مدتی سپری کرده خواهان تحصیلا ت عالی میگردند وچون تشنه ای خود را از سر چشمه معرفت سیر اب میسازند .سعی میورزند گمگشتهٔ خویش را که عبارت از دانستی های مکتب ومدرسه است بد ست آوردند .

اینگونه اطفال جز فرا گرفتن دروس ، دوستی نمی‌پذ یرند وبدون ساحهٔ پهنا ور دنیای معارف ،جای دیگری پا نمی نهند .

اینجاست که مادران با احسا س‌مر ۀ نیك تربیه خویش را بنام فرزندان مطلوب تحویل جامعه میدارند وجامعه نیز که خواستار افراد چیزفهم ،و مد بر است آنها را با جبین باز پذیر فته در آغوش میگیرد .

رمز شوهر داری :

د۱۵ مخ پاتی

دبایسکل پسرلی

او حتی خینی تور ستان هم دخو مودی لپاره هلته کار کوی چه خپل خرڅ برابر کاندی.

پدی حساب خومره چه‌دموتوریزه وسایطو په شمیر کی زیا توالی‌راځی په‌هماغه اندازه ترا فیکی ازد حام زیاتیږی او ددی څخه دخلکو مخه بیرته دپخوانی زړی نقلیه و سیلی خواته راو ړی.

بایسکل نه دگاز او پترو لو په سوځولو با ندی هوا خرا بوی او نه دومره لگښت غواړی بلکه دابیر ته طبیعی حالت ته را گر ځید لی د ی او په آرامه تو گه دزړه په خو ښه په صا فه او خوږه هوا کی سپر ی تری کار اخلی تر ټولو مهمه یی‌داچه یوه په زړه پوری تفریح هم گټل کیږی.

بقیه در صفحه ۸

په‌اسلام کښې دجمهوریت نظام

کوم وخت چه دمسلمانانو دوخت خلیفه دخاوند تعالی او درسول‌الله داوامرو تابع او دخلق الله خدمتگار وی دا ایجاب منځ ته راځی چه د اوامرو اطاعت دی شی داچه تن ورځ گران افغانستان د یوه سپیڅلی جمهوری نظام په غیر مترقب نعمت بریالی شوتو باید ددغه ستر نعمت قدر وکړو او دزړه له کومی دغه په زړه پوری نظام‌څرنگه چه ښایی وساتو ددغه نظام ساتل محض دخولی په‌وینا او هرکلی نه کیږی بلکه عملی اقدام غواړی چه دهیواد دعمران او آبادی لپاره متی راو نغاړ وشخصی غرضونه پریږدو خانی کتوته شا واړو او اجتماعی دردونه اوهیلی ترسره کړو ځکه په‌جمهوری نظام کښې ټول سره په گټه او تاوان‌کښې سره شریك یو ـ په دی نظام کښې هیڅ‌یوه نه‌په بل‌باندی بی ځایه امتیاز نه ورکول کیږی بلکه هغه څوك محترم او بهتر گڼل کیږی چه نورو په خدمت کښې وی لکه چه قرآن عظیم الشان فرمایی «خیر الناس من ینفع‌الناس» موږ په افغانستان کښې د نوی جمهوری نظام څښه هرکلی کوو او ددی نظام ترسیوری لاندی ډیری هیلی او آرزو گانی لرو ځکه چه دغه ستر کار مبتکر او موسس ښاغلی محمد داؤد هغه شخص دی چه دټول عمر په طول کښې‌دوطن دخدمت نه پرته‌بله هیله نه در لوده او نه یی لری او ددی ارمانجن دی چه دگرانو هیوادو الو خدمت وکړی گران وطن بن او سمسور کړی ترڅو چه‌هیواد وال دیوه‌عالی اوآرام‌ژوند خا وندان وی .

خرنگه چه دغه په زړه پوری تحول دیوی سپینی کود تاله لاری پوره بریا لیتو ب لاس ته راغی امیدی چه همداسی په ټولو چارو کښې و پوره موفقیت او بریا لیتوب په برخه شی .

آمین یارب العلمین .

اقتباس

بقیه صفحه ۴۱

حادثه‌در نیمه‌شب

نه اورا. وبرعلاوه آنهاهمیشه در خارج ازاین نوع احساس زندگی داشتند . یعنی آنها به اندازهٔ درعشق مورد نظرخودغرق بودند که میشدنام جنون علم راروی آنها گذاشت . و این باعث میشدکه آنها علاقهٔ برای ملاقات لی نداشته باشند . لی دررهتهٔ تاریخ تحصیل میکرد . برعلاوه چیزهای راجع به باستان شناسی وحفریات رامطالعه کرده بود وهمیشه یکنفری که درآن لحظه ازیك سفرکندن کاری وحفرنمودن درمزرعهٔ برگشته بود وچیز های هیجان آور دربارهٔ کشفیاتش داشت ویاسلاید هایی که تماشای آن لی رابه هیجان می آورد ویافلم های که دراین زمینه تهیه شده بود ویانسخه هاوروتوشت های که از منابع اصلی وموثق گرفته شده بوددرآنجا وجود داشت . دراین فضاء وشرایط لی طوری معلوم میگردید که مانندیك مرد باشدکه برای ملاقات پدرش وجهت فراگرفتن علم تاریخ آمده است .

لذالی بندرت باپسرها روبرو میشد . رخصتی تابستانی اش خیلی فشرده ومحدود بودزیرا اومجبور بودکه هرسال ازآنتی دیدن نماید .

بعضی اوقات اورخصتی بهاری اش رابیك سفرکوتاه باستان شناسی وحفریات میرفت. یکمرتبه بهمرایی گروپی ازباستان شناسان برای نقشه کشی وترسیم خرابه های مغاره های سرخ پوستان که دربین یك وادی ودر جاهای بلند ورفیع سکونت داشتند به‌ایالت آیریزونا رفته بود . ویکمر تبه دیگر هم‌به مکسیکو پرواز کرده بود تابتواند درکارهای مقدماتی وابتدایی حفریات وباستان شناسی که بطور یقین میتوان بنام حفریات مایان پلازایادش‌کرد شرکت جوید . درگروپ آنها پسرجوان وزیبایی وجود داشت . هنگامی که لی رابدقت زیرنظر داشت در چشمانش یکنوع نیت غیرقابل فهمی بمشاهده میرسید .

لی ساعات زیادی را درجریان کار کردن باگروپ باستان شناسان درآن ناحیه و مزارع دیگر درحالیکه همیشه تصویرش رادر آئینه میدید گذرانده بود. این خیره نگریستن‌طوری معلوم میگردیدکه گویا میخواهد زنی راکه درداخل وجودش زندگی میکرد کشف نماید . دریکی از روز ها همان شاگرد طوری ترتیب دادکه اوراتنها گیر بیاورد وکوشید که لبانش رابه باد بوسه بگیرد .

باقیدارد

بقیه سرمقاله

ارمغان‌تاریخ

با استقرار رژیم جمهوری ، حا کمیت ملی بکف ملت افغا نستان سپرده شد و تمام مردم این کشور در قبال صلای عام جمهوریت باید وجایب ملی خودش رابرای قوام و مظفریت نظام نوین وبرآ ورده‌شدن آمال ملی چنا نکه شایسته است بجاآورند ودر جهاد مقدس وهمه جانبه آبادانی‌کشور سهم موثر وعملی بگیرند .

خانواده های عزیز ،به حیث هسته‌موجودیت ملی ما بکو شند فرزندان ووابستگان شان از این آزمون بزرگ حیات ملی مو فقا نه بدر آیند زیرا سهمگیری در حیات ملی مستلزم تربیت‌ملی‌است واین کانون‌خانواده هاست که می توانند درمقام سر حلقه‌چنین یك آغاز پسندیده تجلی نماید .

احساس مسؤلیت درقبال موا زین و اصول نظام جمهوری ،وظیفه شناسی،داشتن حس عالی خدمت گزاری وبالاخره پشتکار وامانت داری در وظایف و مشاغل اصول اساسی هستند که از تر بیت ملی تمام افراد شور مخصوصا جوانان ما نشا ت کرده ودر این مرحله از حیات ملی‌سخت امیدواریم با درك مسئولیتی که در قبال نظام نوین و تاریخ کشور داریم ، در راه موفقیت نظام جمهوریت و تحقق آر مانهای بزرگ آن‌درهر موقف وموقعیتی ه هستیم نظیر موسس بزرگ جمهوری بیندیشیم‌که : نظام نوین باخواستها وآرزو مندی‌های‌جدیدآن وظیفه مارا سنگین ترمیسازد !

بقیه صفحه ۴۹

اشتهای کودک

هرگاه طفل شما قدری اشتهای خودرا از دست میدهد بخوردن زیاد وی‌را تشویق نکنید . درین مورد دوگار را میتوانید انجام دهید : اول آنکه به تدریج بوره را ازفارمول غذائی طفل (شیر) دورکنید . البته شکردر

ماه‌های اول اساساً برای آن داده میشودکه به‌کودك کالوری کافی ببخشد . وقتی‌که‌طفل روزانه ۳بار باغذای غیر مایع کمك میشود

حقیقتاً لزومی برای کا لوری ایکه از شکر گرفته میشود باقی نمی‌ماند . درواقع اگر شیر طفل بسیار شیرین شود ممکن‌است که‌اشتهای‌کودك رادر مورد غذاهای غیرشیرین ازبین ببرد . دوم آنچه که‌باید شود این‌است که‌پروگرام ٤ساعته غذای طفل رادر خلال‌روز که تقریبا (٦صبح ، ۱۰صبح ، ۲بعد ازظهر و٦ عصر) میباشد بیك پروگرام۳ وقته‌تبدیل نمائید . مثلا (ساعت ۷صبح ، ۱۲ظهرو ٥ عصر) .

هرگاه بازهم بابکار بردن دوقاعدهٔ فوق

بقیه صفحه ٤۹

طرزآرایش

رنگ سیاه درشب :

درشب نشینی های مجلل لباس شب اکثراً ازتکه های مشکی نازك،جالی، زری وستاره دوزی انتخاب شود.

برای اینکه رنگ صورت شما راتیره نکند بارنگ های زنده وتندصورت خود راآرایش کنید. پودر باید درخشان باشد. روی‌پلکها سایهٔ بلوطی رنگ‌بمالید برجستگی زیرابرو هاوزیر مژه‌های پائین‌را باسایه فیروزئی روشن ببالائید. اگراین سایه هاصدفی باشد زیبائی شما درشب چشمگیرتر میشود. لب سرین آلوبالویی رنگ ، پودر صورت براق که‌از روی صورت تاکنار شقیقه ها امتداد دارد مصرف نمائید ودورادور لب‌هارا باقلم مشخص کرده بعد لب‌سرین آلو بالونی‌رنگ را بکار برید .

(انیسه لطیف)

اشتهای طفل اعاده نگردید ، لازم است موضوع را مهم دانسته کودك را نزد داکتر ببرید تااز صحت وی اطمینان حاصل‌کنید .

مترجم : محمدحکیم‌ناهض

پیغله بقائی چهره جوان ورزشکار :

فتیحه بیست سال عمر داشته و قدش به ۱٦۲ سانتی متر ووزنش به هفتاد کیلوگرام میرسد .او درصنف دوازدهم یکی‌ازلیسه ها مشغول سپری نمودن دوره تحصیل خود است او به ورزش علاقه مفر طی داشته ودر باسکتبا لمقام ارزشمند ی‌را به دست آورده است .

ـ ازچندسال به‌اینطرف ورزش مینمایید ؟

ج: سه سال پیش به سپورت های آزاد شروع نموده شامل کدام تیم سپورتی نبودم . ولی از سه سال باینطرف باسکتبال نموده وفعلا کپتان تیم باسکتبال لیسه خود میباشم .

درچند مسابقه تاحال شرکت کرده‌اید ؟

مسابقات رسمی وغیر رسمی که در آن شرکت نمودیم به بیست مسابقه میرسد . ولی ناگفته نباید گذاشت که تیم لیسه ها در سال اول چون تمرین نداشت دراوایل‌هم‌مسابقه‌ای انجام‌نمیدادوآنچه حساب شده نتیجه دو سال است که صورت گرفته وامیدوارم در آینده مسا بقات بهترو بیشتر داشته باشیم .

چه چیز سبب شده تابه ورزش علاقه بگیرید ؟

یگانه موضو عیکه مرا به عالم ورزش‌وارد نمود ذوقی‌بود که از ایام کودکی به سپورت داشتم . و بعد متوجه شدم که بهترین وسیله سر گرمی وتفریح در اوقات فراغت سپورت است .

ممکن است بگویید استاد شما در سپورت کی بود ؟

استادم در قدم اول همه معلمین سپورت بوده‌که فن باسکتبال رابمن آموخته اند و هم‌اینك توانسته‌ام باسکتبال‌را بهتر بیاموزم فقط تمرین همیشگی بوده و کدام رهنمای بخصوص نداشته‌ام .

وسیله تشویق شما درقسمت سپورت چیست ؟

متاسفانه باید بگویم که تا حال کدام خاطره نیکی از اینکه تشویق شده باشم ندارم وازنظر من بهترین راه مؤفقیت برای یك ورزشکار تشویق است وبس .

وهم چنان امر دیگر ،استقبا لگرم تما شا چیان است که باعث تشویق ورزشکار می شود.

آینده ورزش را چگونه می بینید ؟ و نظر تان راجع به ورزشی افغانستان چیست ؟

ورزش در افغا نستان بسویه ابتدا ئی بوده وهیچ نوع اقدامی‌برای پیشرفت‌آن‌بعمل نیامده است .

ژوندون

دامتیاز خاوند :
د مجلا تو نشراتی مو سسه
دموسسی رئیس :
سراج الدین وهاج «توخ»
تیلفون : ۲۳۸۳٤
مسؤول مدیر :
میر محمد حسین هدی
ددفتر تیلفون : ۲٦۸٤۹
دکور تیلفون ۳۱٦٥۱(۳۳)
دچاپ مدیر : طورانشاه شهیم
دارتباط اوخبرنگارانو مدیر :
روستا باختری
فوتو را پورتر :مصطفی وزیری
عکاس :محمد ظاهر یوسفزی
پته: انصاری واټ
داشتراك بیه
په کابل کښې ٤٥۰ افغانی
په‌باندنیو هیوادو کښې ۲٤دالر
دیوی گڼی بیه ۱۲ افغانی

سونی

SONY

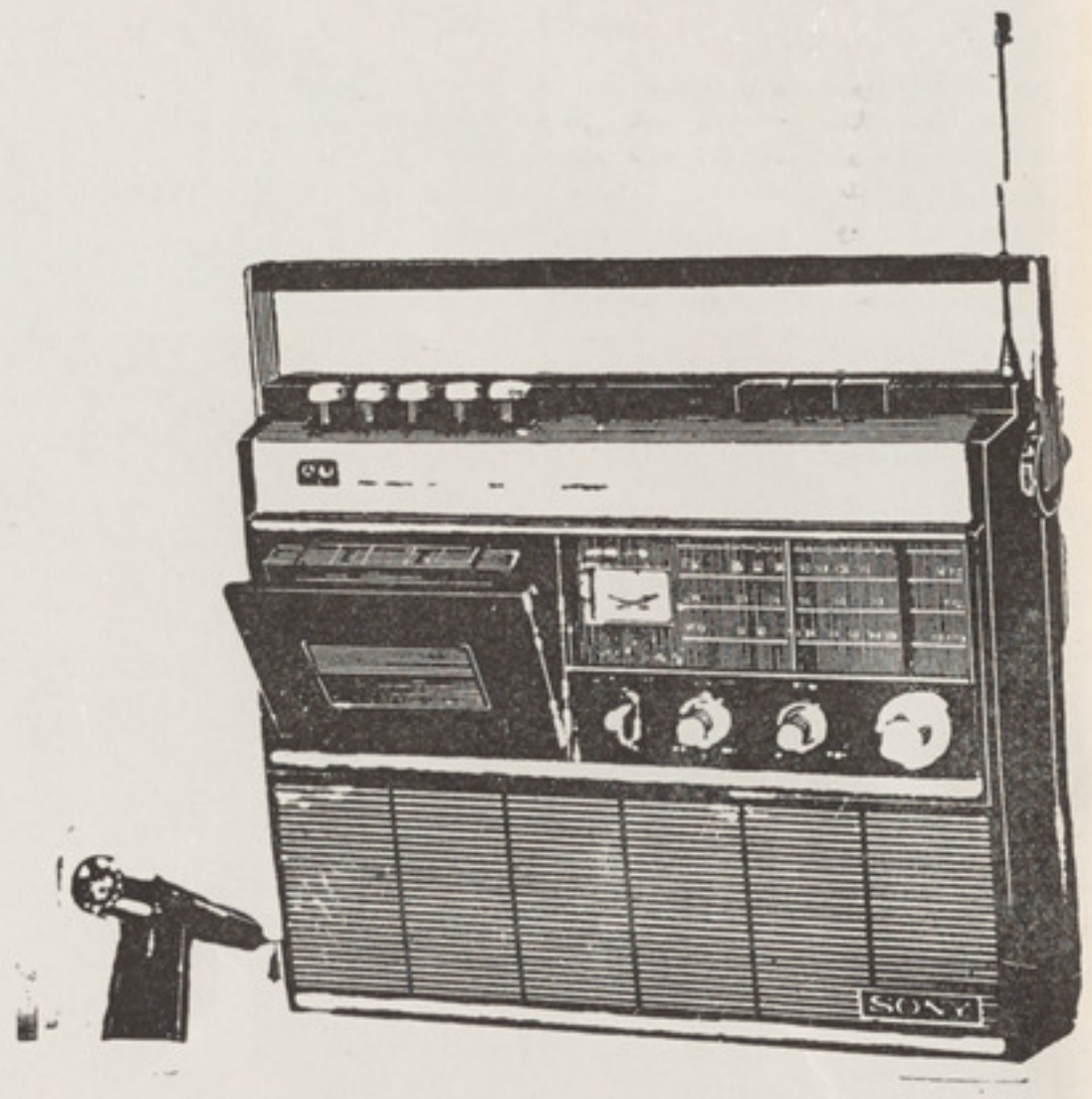

سونی برای من

سونی برای شما

سونی برای همه

رادیو کست مودل CF-250S

رادیو کست مودل -F 250SC

دا رای راد یوی سه موج- قدرت۸ر۱ وات برای لو دسپیکر ا ضا فی کنترول اتوما تیك برای ثبت- بر ق(۱۱۰ - ۱۲۰ یا ۲۲۰ و لـــت. باطری (٤ عدد با طری کلان)-کنترول بم‌وزیر آواز - کنترول سه‌مرحله‌یی بلندی و پستـــی آواز . وزن ۳۵ر۳کیلو وبزرگی ۳½ × ۱۰ونیم × ۱۳½ انچ.

رادیوی دستی مودل 7R-55

دا رای سه موج- حساسیت‌زیاد- برق ۱۱۰- ۱۲۰یا ۲۲۰ولت‌باطری (سه عدد باطری‌کـــلان) دارای وزن۱۷ر۲ کیلو بزرگـی ۳½ × ۷ × ۹½ انچ و قیمت بسیار نا زل .

محل فروش :

عموم رادیو فروشی ها ی معتبـرمر کز- وولایات .

SONY.

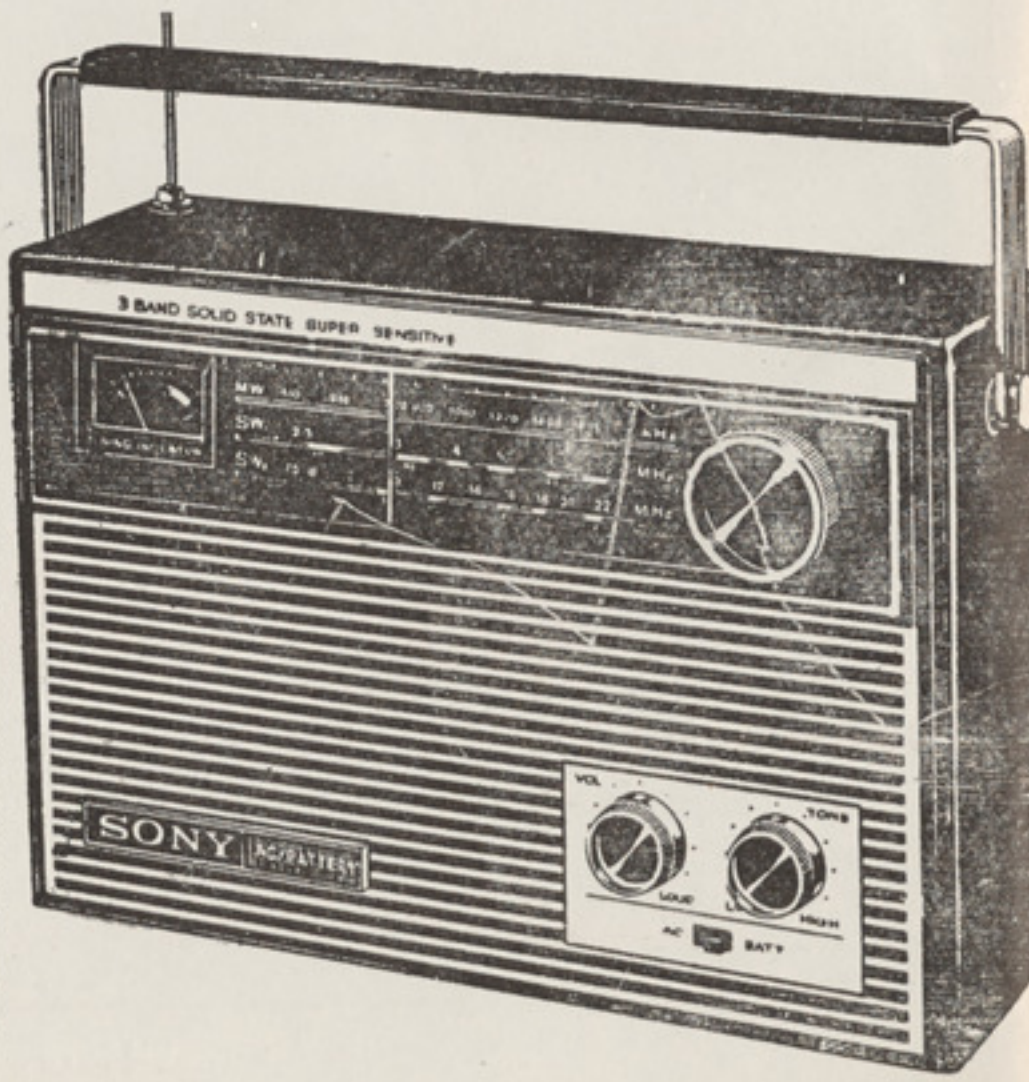

دولتی مطبعه

فروشگاه بزرگ افغان

بابهترین وقشنگ ترین یخچال های جهان در خدمت شما

یخچال اندست ساخت ایتالیا دارای شهرت جهانی یخچال اندست که در بیش از یکصدو بیست کشور جهان مردم باعلاقمندی زیاد از آن استقبال کرده اند.

یخچال اندست مدرن قشنگ وخوش ساخت.

یخچال اندست درگرمای تابستان غذای صحی را برایتان نگهداشته شمارا فرحت میبخشد .

یخچال اندست را صاحبان ذوق وسلیقه عالی انتخاب میکنند.

یخچال اندست را ازفروشگاهٔ بزرگ افغان بدست آورده میتوانید.